



چون آتش و خون،
سرخ بر آمد خورشید
شرمنده شد از خون جوانان رشید
چون لاله، فرو شکست و پژمرد، که دید
از هر قطره، هزار خورشید دمید!
فریدون مشیری



علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه‌های ایالتی و فدرال
+ جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری
+ امور کارمند و کارفرما + امور جنایی
در دادگاه‌های ایالتی و یا فدرال
+ حل اختلافات بیمه گر با شرکت‌های بیمه

(408) 332-5885

شان انصاری

مشاور سرمایه گذاری در املاک

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در پی‌اِریا

با بیش از ۳۰ سال تجربه

(408) 529-4574

www.ShawnAnsari.com



DRE #01088988

SHAWN ANSARI PRESENTS

شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره و مطلع و مطمئن در امور خرید و فروش املاک در بی ایریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه

Expertise You Need, Results You Can Count On!



SOLD - Represented Seller
Portola Valley



SOLD - Represented Seller
Saratoga



SOLD - Represented Seller
Santa Clara



Shawn Ansari, Realtor

MS, e-PRO, Certified SRES, SFR, Probate



SOLD - Represented Buyer
Brooke Acres, Los Gatos



SOLD - Represented Buyer
Burgoyne, Mountain View



SOLD - Represented Buyer
Oak Drive, Menlo Park

(408) 529-4574

www.shawnansari.com

Shawn.Ansari@Compass.com

DRE: 01088988

COMPASS

Compass is a real estate broker licensed by the State of California and abides by Equal Housing Opportunity laws. License Numbers 01079009 and 01272467. All materials presented herein is intended for information purposes only and is compiled from sources deemed reliable but not verified. Changes in price, condition, sale or withdrawal may be made without notice. No statement is made as to accuracy of any description. All measurements and square footage are approximate.

THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(408)298-1500

وکیل تصادفات و صدمات بدنی

Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112

زیرزمینی شدن اعتراض‌ها در ایران

گاردین

نشریه گاردین، ۱۸ سپتامبر، در گزارشی به این موضوع پرداخت که با گذشت یک سال از جان باختن مهسا امینی در بازداشتگاه گشت ارشاد و آغاز خیزش سراسری شهروندان ایران علیه نظام جمهوری اسلامی، مبارزه جوانان ایرانی به شکل‌های مختلف ادامه دارد. گاردین در گفت‌وگو با چند جوان ایرانی با نام‌های مستعار، تأکید کرد که با وجود بازداشت‌های گسترده و خشونت حکومت علیه معترضان که در جریان جنبش «زن زندگی آزادی» خواهان سرنگونی رژیم شدند، ایرانی‌ها مخفیانه و زیرزمینی مبارزه خود را ادامه می‌دهند.

رضا، دانشجو و دی‌جی ساکن تهران، می‌گوید که موسیقی «انقلاب‌محور» را برای ادامه اعتراض‌ها تولید می‌کند. او می‌گوید: «شاید موقتا اعتراض‌های خیابانی را ترک کرده باشیم، اما از مبارزه علیه حکومت دست نکشیده‌ایم» او تأکید می‌کند: «من در دو ماه اول در تظاهرات خیابانی حاضر شدم. بعد از خشونت‌های بیشتری که علیه معترضان اعمال شد و پس از اینکه متوجه اولین اعدام در جریان این جنبش شدیم، والدین و استادان مان به ما هشدار دادند که از اعتراض در خیابان دست برداریم. آنوقت بود که به ایده اعتراضات شبانه و حرکت‌های زیرزمینی رسیدیم.»

رضا در توضیح این شیوه اعتراضی می‌گوید: «یکی از کارهایی که می‌کنیم، رفتن به نزدیکی اداره‌های دولتی و پوشاندن دیوارها با پوسترها و نوشته‌هایی علیه نظام جمهوری اسلامی است. همچنین، با تولید موسیقی اعتراضی و پخش گسترده اینترنتی آن، به مردم و نیز به حکومت، اعلام می‌کنیم که حتی اگر در خیابان نباشیم، مخالف رژیم فاشیستی حاکمیم» او می‌گوید: «شاید کارهایی مانند مخالفت با حجاب اجباری، رقصیدن و آواز خواندن، برای شهروندان کشورهای دیگر عادی تلقی شود، اما همه این کارها در ایران مجرمانه تلقی می‌شود و باید آنها را مخفیانه انجام دهیم، بنابراین تمام این اقدامات نوعی مبارزه روزمره است.»

گلناز، دانشجوی ۱۹ ساله از اصفهان، هم می‌گوید که مرتب در گردهمایی‌های زیرزمینی برای شکل دادن به اعتراض‌ها شرکت می‌کند و عشقش به هنر را به گونه‌ای مخالفت با نظام جمهوری اسلامی بدل کرده است. او تأکید می‌کند: «بسیاری فکر می‌کنند که اعتراض‌ها اینک فقط در خانه‌ها، اتاق‌های زیرشیروانی یا گاراژها ادامه دارد. اما ما علاوه بر فعالیت‌های زیرزمینی، بیرون می‌رویم و به طرق مختلف، از جمله حضور بدون حجاب در خیابان، اعتراض مدنی می‌کنیم» او که می‌گوید در همراهی با خیزش سراسری مردم، دیوارها را با گرافیتی اعتراضی می‌پوشاند، می‌افزاید: «ما زنان هرگز دست از اعتراض برنداشتیم. ما به سرپیچی از حجاب اجباری ادامه می‌دهیم، با گفت‌وگو با مردم می‌کوشیم افراد بیشتری را آگاه کنیم و می‌دانیم که حتی اگر در آینده نزدیک شاهد تغییرات اساسی نباشیم، بالاخره به پیروزی

می‌رسیم»، گلناز معتقد است: «اگر رژیم توانسته با ابزار خشونت، مردم را از حضور خیابانی در سالگرد درگذشت مهسا باز دارد، ما هنوز راه‌های زیادی برای ادامه اعتراض‌هایمان داریم.»

دانش‌آموزی از شهر مذهبی مشهد هم می‌گوید که حتی در این شهر، اعتراض‌ها علیه حکومت به شیوه‌های مختلف ادامه دارد. او می‌گوید: «بعد از مقابله با تجمع‌های خیابانی، نوبت به پلمب کردن کافه‌ها و رستوران‌هایی رسید که جوانان با سبک زندگی مخالف حکومت در آنها حضور می‌یافتند. پس از آن، بسیاری از جلسات گفت‌وگو با محوریت نافرمانی مدنی و آزادخواهی، به صورت زیرزمینی برگزار می‌شود. این جوان معترض تأکید می‌کند: «از اعتراضات زیرزمینی گرفته تا تجمعات خانوادگی، متوجه شده‌ایم که همین اعتراض‌های کوچک در محافل خصوصی، میل به مبارزه را برای دست یافتن به آزادی در میان جوانان ایران زنده نگه می‌دارد.» به گفته او، زنانی که در فضای ملو از سرکوب و خفقان ایران حجاب اجباری را کنار گذاشته‌اند، قهرمانان واقعی‌اند، زیرا از آنجا که آزادی بیان در ایران جایی ندارد، مردم باید از هر تریبونی برای مبارزه علیه حاکمان ستمگر استفاده کنند.

در خواست اشتراک نشریه پژواک

شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۸۰ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۲۲۱-۸۶۲۴-۴۰۸

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳-۴۰۸

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,

SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.

صفحه ۱	آگهی
صفحه ۲	اخبار - فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	نامه های شگفت انگیز (بهرام فره وش)
صفحه ۵	آگهی
صفحه ۶	طنز در مطبوعات (حسن جوادی)
صفحه ۷	ذین العابدین مراغه ای (ایرج پارسی نژاد)
صفحه ۸	اخبار
صفحه ۹	اخبار
صفحه ۱۰	گاندی کیست؟ (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	سیمین دانشور (هماگرامی فره وش)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	آگهی
صفحه ۱۵	اخبار
صفحه ۱۶	نقد و بررسی فیلم
صفحه ۱۷	آگهی
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	آگهی
صفحه ۲۱	زندگی با طعم عشق و آرامش (مریم حجتیان)
صفحه ۲۲	آگهی
صفحه ۲۳	اخبار
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	آتشونی (سیروس مرادی)
صفحه ۲۸	آگهی
صفحه ۲۹	اخبار
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	شناخت ذهن و کنترل آن (رامین کریمی)
صفحه ۳۳	تغییرات کنونی در اقتصاد مسکن (شان انصاری)
صفحه ۳۴	جدول
صفحه ۳۵	معرفی کتاب - فال ستارگان
صفحه ۳۶	انگلیسی با لهجه فارسی (فیروزه جزایری دوما)
صفحه ۳۷	پنجره روبرویی (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	داستان
صفحه ۳۹	خاطراتی از هنرمندان (پرویز خطیبی)
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	اخبار
صفحه ۴۲	دلیوشته (عبدالله خسروی)
صفحه ۴۳	اخبار
صفحه ۴۴	نوجوانی، عصر چالش های درونی (میثم پای مطلق)
صفحه ۴۵	اخبار
صفحه ۴۶	اخبار
صفحه ۴۷	اخبار
صفحه ۴۸	اخبار
صفحه ۴۹	دنباله مطلب
صفحه ۵۰	دنباله مطلب
صفحه ۵۱	دنباله مطلب
صفحه ۵۲	دنباله مطلب
صفحه ۵۳	دنباله مطلب
صفحه ۵۴	دنباله مطلب
صفحه ۵۵	دنباله مطلب
صفحه ۵۶	دنباله مطلب
صفحه ۵۷	دنباله مطلب
صفحه ۵۸	دنباله مطلب
صفحه ۵۹	دنباله مطلب
صفحه ۶۰	انگلیسی



LOS GATOS MEMORIAL PARK

&

DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆ Funeral Services ◆ Immediate Need ◆ Pre Planning ◆ Burial Services ◆ Cremation Services



The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆ Prearranging freezes the cost at today's prices ◆ Payment plans are available

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه؛ فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

در بین ارمنیان دو دسته کشیش وجود دارد، برخی از آنها ازدواج کرده اند و اغلب آنها جاهل و نادانند. کشیشان دیگر که ازدواج نکرده اند وارتاپت نامیده می شوند و ما را هم به همین نام می خوانند. آنان از سایه ای از علم برخوردارند. در میان آنها اسقف هایی وجود دارند و کلیسای رومی، هم اینان و هم آنان را، هنگامی که به آغوش وی بازگردند، بعنوان کشیش واقعی می شناسد. معهذاً هیچ چیز جنایتکارانه تر از طرزی که آنها به این مقام مقدس می رسند، نیست. هرکس که پول زیاد دارد، اگر بخواهد، مطمئن خواهد بود که می تواند، هم او و هم تمام خانواده اش کشیش شوند. فراموش کردم که بگویم که همین کشیشان و اسقفان، پنج بار در سال، ما را در ملاء عام طرد می کنند و هر نوع لعن و تکفیر را بر روی ما فرو می افکنند. آنها همچنین «سن لئون» و انجمن مذهبی «کالدوان» را طرد می کنند. آنان به عالم برزخ و داوری خصوصی و به مراسم دسته مذهبی «سنت اسپری» اعتقاد ندارند و عیسی مسیح را فقط دارای یک ذات می پندارند و از عقاید الحاد آمیز نامعقول و زشتی پشتیبانی می کنند. وقتی که من اندکی بیشتر با آنها معاشرت کردم، شایستگی آن را خواهم داشت که در این مورد آگاهی های مشروح تری به شما بدهم.

نامه پدر روحانی «دوینی» مسیونر ژروئیت به

پدر روحانی «روژه» نماینده مسیون های شرق از جلفا نزدیک اصفهان:

پدر روحانی، شما از پدر روحانی رئیس ما، از اخبار مسیون ما در ایران و به ویژه از اخبار راجع به جلفا جویا شده اید. چون اشتغالات گوناگون او به وی اجازه نمی دهند که پاسخی سریع و مشروح که مورد خواست شماست، بدهد، وی این کار را به عهده من گذاشت. من با کمال میل از این موقعیت استفاده می کنم تا رضایت خاطر شما را فراهم سازم. در این گزارش ساده و صادقانه که من افتخار ارائه آن را به شما دارم، وضعیت سختی که در این سالهای اخیر دچار آن هستیم و وضع کنونی دین مسیحی را در این امپراتوری ملاحظه خواهید فرمود.

اصفهان که پایتخت کشور ایران است. سابقاً شهری بوده است به مانند پاریس و جمعیت آن نیز تقریباً همانند پاریس بوده است، ولی از موقع شورش افغان به این سوی، این شهر دیگر مانند زمان صوفیان (صوفیان) نیست. کارخانه های پارچه های زربفت و سیم باف تقریباً به کلی از کار افتاده اند و تعداد کارگران قالی باف که بر روی این قالی های گرانبها که مورد تحسین اروپاست، کار می کردند، بسیار کاهش یافته است. با اینکه این شهر نیمه ویران است، ساختمانهای زیبایی طبق ذوق و سلیقه آسیائیان، هنوز در آن برپاست و انعکاس هایی نیز از شکوه کهن آن، در آن دیده می شود.

شهر جلفا که مسیون ما در آن برقرار گشته است به مانند قصبه ای از این پایتخت است و به وسیله باغ های شاه از شهر جدا گشته است. طول این باغ ها تقریباً یک فرسنگ است و در دو سوی خیابان بزرگی که بدان منتهی می شود، قرار دارند. این خیابان بزرگ را چهارباغ می نامند. در وسط این خیابان جویباری یا بهتر بگویم کانالی از آب جاری است که جابجا از حوض های بزرگی می گذرد و درختان بلندی که به نام چنار معروفند در دو سوی راست و چپ این خیابان سایه ای مطبوع گسترده اند. بین این درختان باغچه هایی وجود دارد که قسمت بندی نشده اند. این باغچه ها سابقاً با گل ها زینت شده بودند ولی اکنون پس از غیبت و دوری شاه از پایتخت، فقط چمن در آنها کاشته شده است. در انتهای این خیابان یک پل سنگی وجود دارد که دارای هیجده یا بیست طاق است. این پل بسیار زیبا و بسیار طویل است. فاصله این پل تا جلفا بیش از یک ربع و نیم ربع ساعت است.

در این قصبه یا بهتر بگویم در این شهر کوچک که دارای ده هزار جمعیت است، ارمنیان ساکنند. این شهر به سه محله مختلف تقسیم گشته است که محله عمده و بزرگتر آن جلفاست که نام شهر جلفا از آن آمده است. محله دوم به نام ایروان است و محله سوم تبریز نام دارد. این دو شهر اخیر بدین سبب به نام های ایروان و تبریز نامیده می شوند که ساکنان آنها و بازرگانان ساکن آنها، از آن دو شهر به اینجا آمده و مستقر شده اند.

با درج آگهی در نشریه پژواک کسب و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

www.pezhvak.com

(408) 221-8624



نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش هفتاد)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

اگر ما ایران را ترک کنیم، انجیل را به جاهای دیگر خواهیم برد. ما در هند برای اعمال صمیمیت و همت خود جایی خواهیم یافت. اما اگر، چنان که امیدوار هستیم در جلفا بمانیم، گرچه تقریباً هیچ کاتولیکی باقی نمانده است، ولی کارهایی هست که برای مجد خداوند می توان به انجام آنها اقدام کرد. در اینجا عده زیادی غیر کاتولیک هست یا بهتر بگویم کسی جز آنها نیست و من می توانم تعلیم دهم و اصول دیانت مسیح را به آنها بیاموزم و به همین مناسبت زبان ارمنی را فرا گرفته ام. این زبان در مقایسه با زبان عربی آسان تر است. علاوه بر این غیر کاتولیک ها در اینجا چنان لجوج و سرسخت هستند که به شرح در نمی آید و علت آن هم این است که آنان در اینجا بیست و چهار کلیسا دارند و در مذهب خود کشیشان بسیار دارند که آنها را در گمراهی و به ویژه در یک کینه کشنده نسبت به ما، نگاه می دارند. علاوه بر این، این کشیشان نیرومند هستند و قوانین موحشی برای کسانی که کلیسای آنها را ترک کنند وضع کرده اند. آنان این اشخاص را طرد و لعنت می کنند و مالیات های گزاف برای آنها مقرر می دارند. تنها، ترس از این مالیات ها بزرگترین قیدی است که آنها را در وابستگی نگاه می دارد. اگر کسی مذهب خود را عوض کند، بطور یقین خانه اش سراسر ویران و زیر و رو می شود. من نمونه اندوه باری از این موضوع در زنی دیدم که «پردوهان» وی را با تمام خانواده اش از گمراهی بیرون کشیده بود. مالیات ها بر سر وی فرود آمدند، بطوری که وی به در یوزگی افتاد و بچه هایش مجبور شدند سرزمین خود را ترک گویند. ولی وی با این حال پافشاری کرد اما کمتر کسانی هستند که آنقدر به عنایت خداوندی وفادار بمانند که خویشان را شایسته تصمیمی چنین شرافتمندانه کنند.



Shiva Moozoun
Attorney at Law

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



- ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست ♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE
- ♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی برای اشخاص و شرکت ها ♦ تصادفات ♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوقی
- ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت ♦ اشتباهات پزشکی

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals & small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Personal Injury ♦ Immigration Services ♦ Medical Malpractice

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008

پیام شایانی

وکیل تصادفات و صدمات بدنی

800-261-1314

Payam Mark Shayani, ESQ

Accident Attorney

Auto, Motorcycle, Pedestrian
Slip & Fall, Work Injury

- تصادفات رانندگی
- صدمات ناشی از کار
- زمین خوردگی
- صدمات منجر به مرگ
- حمله حیوانات

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات
دریافت صدها میلیون دلار خسارت
با ۹۹٪ موفقیت



(916) 442-9999

980 9th St., 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408) 777-8867

2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134

(925) 777-0432

425 Market St., Suite 200
San Francisco, CA 94105

قسمت های جالب دیگری هم در روزنامه چلنگر بودند، مثلاً تحلیل های جذاب سیاسی و پیش بینی هایی از این قبیل به قلم «رمال مشهور شیخ ابراهیم گیلانی»، یا «در محافل تهران» که باز مسائل مختلف سیاسی را به باد انتقاد می گرفت. علاوه بر اشعار افراشته، قسمت عمده این قبیل از نوشته های او در چلنگر یا در روزنامه های دیگر، در ۱۳۵۸ تحت عنوان «نمایشنامه ها، تعزیه ها و سفرنامه» و «چهل داستان» از طرف نصرت الله نوح نشر یافته اند. چلنگر به طور کلی با طرفداران چپ و روشنفکران همگامی می کرد و سخت مخالف سیاست های انگلیس و آمریکا در ایران بود. دفتر چلنگر در همان خانه خود افراشته بود، و یک بار توسط عمال شاه به آتش کشیده شد، و بالاخره روزنامه را بعد از ۱۲ شماره بستند. با این همه، تحت مدیریت نویسندگان متفاوت، که از میان آنها ابوتراب جلی از همه مهمتر بود، چلنگر بعد از توقیف با نامه ای مختلف چون جاجرود، شب چراغ، رنگین کمان، ارزش کار و صلح دنیا، تا کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت شاه منتشر شد، و همیشه

بشکنی ای قلم، ای دست اگر پیچی از خدمت محرومان سر
سرلوحه کار آن بود، و همیشه گفته می شد: «که این روزنامه به جای چلنگر ملعون منتشر می شود.»

بعد از کودتای ۲۸ مرداد مدت یک سال و نیم افراشته در اختفا زیست و آخر سر از ایران رفت (۲) و در بلغارستان اقامت گزید. در آنجا نیز دست از فعالیت های خود بر نداشت و با روزنامه های ترک و بلغاری همکاری می کرد و اغلب نوشته هایش در روزنامه Stershell (زنبور سرخ یا درشت) منتشر می شد. (۳) از جمله آثار عمده طنز او رمانی است به زبان بلغاری به نام «دماغ شاه»، (۴) افراشته در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۸ در صوفیه بدرود زندگی گفت. (۵)

یکی دیگر از روزنامه های طنز مهم این دوره بابا شمل است که از اردیبهشت ۱۳۲۲ تا آبان ۱۳۲۴ انتشار یافت و برای مدتی به علت مسافرت مدیر آن، مهندس رضا گنجه ای، به اروپا تعطیل شد و دوباره از مرداد ۱۳۲۶ به مدت قریب یک سال انتشار یافت. رضا گنجه ای در تبریز متولد شده و در تهران و آلمان تحصیل کرده و مهندس شده بود. گنجه ای بعد از پایان حکومت رضاشاه به ایران آمد و با همکاری عده ای که مثل او از اوضاع سیاسی ناراضی بودند، دست به انتشار «بابا شمل» زد. مطابق سرلوحه بابا شمل، این روزنامه به هیچ دسته ای مربوط نبود و نشریه کاملاً مستقلی به شمار می رفت. گنجه ای که یکی از باقریچه ترین طنزنویسان دوره خود بود، از کابینه هایی که یکی پس از دیگری بر سر کار می آمدند و بی آنکه موفق بشوند از میان می رفتند، انتقاد می کرد. او اغلب وزرا و وکلای مجلس را که آلت دست سیاست های خارجی بودند و همچنین سیاست های روس و انگلیس را در ایران به باد انتقاد می گرفت. برای مدتی بابا شمل یکی از مهمترین و بانفوذترین روزنامه های عصر خود شد، تا حدی که به گفته خود گنجه ای «بابا شمل کابینه ای را می آورد و کابینه ای را می برد»، (۶) گنجه ای می گوید: «بابا شمل روزنامه ای ملی بود و مصلحت ملت و مملکت را مورد نظر داشت و انعکاس دهنده احتیاجات مردم بود. آن زمان ما تقسیم اراضی را پیشنهاد می کردیم. به یاد دارم وقتی دیپلمات روسی برای بستن قرارداد نفت به ایران آمده بود، قشون روس هم در ایران بود، با کلی آهن و تلب و توپ و تشر، که مقاله ای در بابا شمل منتشر شد با این عنوان «اگر خون می خواهید دریا دریا و اگر نفت می خواهند قطره ای نخواهیم داد»، روس ها با ما سخت در افتادند. به طور کلی نه روس ها و نه انگلیسی ها در آن دوره با ما موافق نبودند و نظر خوشی نداشتند، ولی چون بابا شمل یک روزنامه ملی بود، و از طرف دیگر برگ برنده ای در دست دولت هایی مثل دولت سهیلی و ساعد نبود، نمی توانستند فشار زیادی به ما بیاورند.» (۷) گنجه ای آشنایی زیادی با ادبیات کلاسیک ایران داشت و از طریق نظیره نویسی یا تقلید اشعار مشهور گذشتگان طنزهای مؤثری می نوشت. او می گوید: «فکاهی نویسی باستی یک مطلب را با تندترین و تیزترین کلمات بیان کند بدون اینکه یک کلمه فحش یا حرف رکیک در آن باشد.» به عقیده او یک طنزنویس باید «به ادبیات جهانی احاطه داشته باشد، به اضافه یک شَم سیاسی و اجتماعی با ذوقی سرشار» داشته باشد. باز می گوید: «اصولاً ادبیات امروز جهانی است و در این مقیاس یک ادیب کسی است که تنها در محیط و ارکان اجتماعی خویش گرفتار نباشد و قدرت تفکر در همه زمینه های اجتماعی جهان را داشته باشد.»

در مقایسه با توفیق که با وجود حالت فکاهی لحن شدید سیاسی داشت، بابا شمل بیشتر به مطالب اجتماعی و روزانه می پرداخت و آنها را به صورت شعر یا مصاحبه و غیره عرضه می داشت. کاریکاتور از خصوصیات بارز بابا شمل بود، و به پیروی از سنت روزنامه های فکاهی گذشته «بابا شمل» پیرمردی است «ناتو» و همه چیزدان با کلاه نندی و ریش با حالت خود همه جا هست و همه جا سرک می کشد.

طنز در مطبوعات

بخش سیزدهم
دکتر حسن جوادی



نشریه مهم فکاهی دیگر که از لحاظ هنرمندی و خلاقیت طنزی بسیار ارزنده بود، چلنگر بود که به مدیریت محمدعلی افراشته منتشر می شد. افراشته طنزنویس و شاعر توانایی بود. او در سال ۱۲۸۷ در رشت متولد شد و در اوایل جوانی زندگی سختی داشت و برای امرار معاش به کارهای مختلف از قبیل شوفری، معلمی، فروشنده در مغازه و غیره دست زد. در نتیجه طبقات مختلف مردم را به خوبی می شناخت و از دردهای اجتماع آگاهی داشت. در دوره سلطنت رضاشاه، افراشته بیشتر اشعار طنز آمیز اجتماعی می نوشت، ولی بعد از شهریور بیست بود که به حزب توده پیوست و طنزهای کوبنده ای به نظم و به نثر نوشت، و مقداری هم اشعار طنز آمیز گیلکی نوشت. افراشته اشعار خود را در جلسات حزب می خواند، و اولین مجموعه اشعار را به نام «آی گفتم!» در ۱۳۲۴ چاپ کرد. افراشته در ۱۹ اسفند ۱۳۲۹ روزنامه چلنگر را بنیاد نهاد و انتشار این روزنامه، مثل انتشار توفیق، حادثه ای در دنیای شعر طنز و مطبوعات کشور بود.

قسمت عمده چلنگر عبارت بود از اشعار طنز آمیز و گیرای افراشته که به تحلیل و انتقاد از مسائل اجتماعی و سیاسی می پرداخت. به گفته ناشر اشعار افراشته: «صدافتی که در کلام این گنجه مرد وجود داشت و سوژه هایی که انتخاب کرده بود آنقدر بدیع و تازه بود که شعرش به سرعت برق در خاطره ها و حافظه ها نقش می بست. حرف او از دل بر آمده بود و لاجرم بر دل مردم می نشست. طنز تلخ و گزنده ای که در شعر وجود داشت خواننده را می خندانند و گاه می گریاند، بیکاری ها، در به دری ها، محرومیت ها، تبعیض ها، رشوه خواری ها و فساد حاکم بر دستگاه، مایه اصلی شعر او بود.» (۱)



دکتر فرانک پورقاسمی متخصص و جراح پا

- ♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
- ♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

♦Foot related diseases ♦Bunion, Callus, Corn ♦Hammer Toe, Ingrown Toe Nail ♦Sports Medicine & Injuries ♦Heel Pain & Diabetic Foot Care ♦Ankle Arthroscopy ♦Pediatric Foot Conditions ♦Flat Feet & Orthotics ♦Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

ارجاعاتی که به آثار ملکم خان می دهد می توان به مراتب این نفوذ و تاثیر پی برد. نقل قول زیر را که به روایت از «یک نفر مولف منصف» آورده، در واقع تحریر اوست از رساله فرقه کج بینان میرزا ملکم خان در انتقاد به سبک منشیانه نویسندگان و دبیران زمانه: «یک نفر مولف منصف» می نویسد که انشائات ایران عجب تماشا دارد. هر جا که کلمه «واصل» باشد، حکما کلمه «حاصل» هم لازم و ملزوم گشته باید به دم او چسبیده باشد. هر وقت که لفظ «وجود» دیدم، ندیدم «ذیجود» بعدش نباشد. «مزاج» بی «وهاج» نمی آید. اگر در آخر صفحه اول «دروغ» خواندی، البته در اول صفحه دوم «بی فروغ» را خواهی دید. «خدمت» بی «زحمت» صورت نیندد.

نوشته اند روزی یاهو گوپانی چند در محفلی جمع بودند. هر کس از نظم و نثر آنچه گفته بود به نظر همدیگر عرضه می داشت و افتخار می نمود. یکی از ادبا با کمال وقار لوله کاغذی از کمر بیرون آورده با منتهای مفاخرت بنای قرائت گذاشت: «شهباز بلند پرواز طبع که همواره گلستان سخن پروری را به رشحات سحاب کلک دُررسلک خضارت و طراوت افزوده و پرند پر نیان اوراق را به لالی آزار معانی ملون و مزین ساخته، اَشهب خوش خرام هَمّت قضا نهمت را بر این دارد که در بزم نظم هنروری حدایق حقایق را بر شقایق دقایق بیارید و دوشیزه کلام را به دستیاری مشاطه فکرت از پرده خیال به ایوان بلاغت در آورده به روایح فوایح فصاحت رخسار شاهد مقصود را از لوٹ هموم و سموم غموم بزدايد و به میامن برکات مکارم کرم و کامکاری را در کان کرامت بر گاه کیانست نهاده کام دل را از گام نهنگ زمانه بر آورد.»

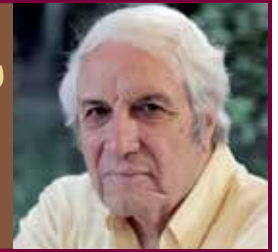
تا این جا خواننده بود. ژولیده مویی که در گوشه ای نشسته بود صدا بلند کرد و گفت: «ای پدر فلان بی دین! چه خواهی گفت؟ زود بگو. حوصله من که تنگ شد. آخر ای کم گو، کان کرم تا کجا خواهد کشید و آخرش چه چیز است؟ ای جلاذ نفس مردم، منظورت از این یاهو سرایی چیست؟ بگو بفهمم. هریک از این ادبا اگر گوید فهمیدم غلط می کند. چه چیز را فهمید؟ با این همه یاهو گویی، با این شیوه ناپسند، به خود هم می بالید و توقع صدرنشینی هم دارید و متوقعید در حین قدمتان یساوول بگوید: کنار شوید، فاضل آمد. خاک بر سر شما! از این فضل در دنیا و آخرت چه یادگار گذاشتید که دولت و ملت به او تفاخر نمایند و از آن به فقرا فایده رسد. مردکه دیوانه، هیچ خیال نمی کنی مردم را به این قدر سخنان لغو و بی حاصل معطل ساخته ای؟»

دبانه مطلب در صفحه ۵۲

زین العابدین مراغه ای

بخش آخر

دکتر ایرج پارسی نژاد



ساده نویسی: از دیگر نکته های مورد تاکید زین العابدین مراغه ای در نقد ادبی ساده نویسی است. او خود این شیوه را در نوشتن سیاحتنامه اختیار کرده است. نثر خود را به زبان ساده گفت و گوی توده مردم نزدیک کرده و تعبیرات و اصطلاحات آنها را به کار گرفته است. از این نظر می توان گفت که زین العابدین مراغه ای نویسنده پیشروی است که سبک او بر نویسندگان بعدی از علی اکبر دهخدا (در چرند پرنده) گرفته تا محمدعلی جمال زاده (در یکی بود و یکی نبود) اثر گذاشته است.

او در «دیپاچه» سیاحتنامه ساده نویسی را یکی از فواید کتاب خود می داند و می نویسد: «فواید دیگرش سرمشق اختصار و ساده نویسی مطالب با زبانی [است] که مقبول خاص و عام [باشد] که با سواد و بی سواد بتوانند عبارات او را تمیز بدهند و در مطالعه اش ماحصل کلام را فهم نمایند. ابتدا واجب نشده که در تحریر کلمه عروس به داماد ختم شود. وجود را بی ذیجود هم می توان نوشت. واصل را هیچ لازم نیست با حاصل نگاشت. اگر چه این ساده نویسی در سبک ایرانیان تازگی دارد، ولی مقتضای زمان ما ساده نویسی است. باید ادبای ایران که در قلم و اظهار افکار با هنر هستند بعد از این حب وطن را نظما و نثرا با کلمات واضح و عبارات ساده به خاص و عام تقدیم نمایند. مؤسس و مهیج و مشوق ساده نویسی شوند. ما خود قائلیم که ادبای ایران قادرند به نگارش همه سبک و سیاق و رمز ساده نویسی، که صد مرتبه نیکوتر و مرغوب تر از این نامه باشد. انشاءالله در آینده خواهیم دید.»^(۱)

ناگفته نماند که زین العابدین در تاکید بر ساده نویسی و نقد نویسندگان دشوارنویس زیر نفوذ میرزا ملکم خان و رساله فرقه کج بینان (سیاحی گوید) اوست. جز این رساله، آثار دیگر ملکم خان را نیز مطالعه کرده است و از او به احترام یاد می کند^(۲) و به قرینه

دکتر فتنه هوشداران

تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی، صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسایل پزشکی

Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life

مطب مجهز به دستگاه های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:



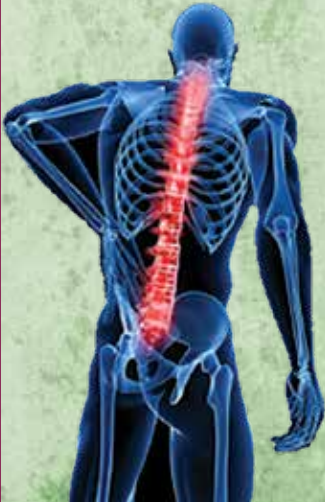
Fataneh Hooshdaran, D.C.

- ♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد
- ♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست
- ♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism
- ♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

Serving: San Jose & Santa Clara
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677

2797 Park Ave., Suite #103
Santa Clara, CA 95050



پرواز انسان از افسانه تا واقعیت

سعید سلامی



سرعت آن در مدار، برابر ۲۷،۶۰۰ کیلومتر در ساعت است. این ایستگاه در مجموع روزانه ۵/۱۵ مرتبه دور زمین می‌گردد. این ایستگاه فضایی با مانورهای «تجدید ارتفاع» با استفاده از موتورهای زیوردا (ماژول ایستگاه فضایی)، پیوسته مدار خود را در ارتفاع بین ۳۳۰ و ۴۳۵ کیلومتر حفظ می‌کند. ایستگاه فضایی بین‌المللی در ماه چند بار بر فراز ایران حرکت

می‌کند و با چشم غیر مسلح نیز به صورت یک ستاره پر نور دیده می‌شود. بیشتر بخش‌های اصلی این ایستگاه فضایی پیشتر ساخته شده، اما تا سال‌های پایانی دهه کنونی چند بخش جدید به آن افزوده خواهد شد. پس از تکمیل، ایستگاه فضایی بین‌المللی ۴۵۰ تن وزن خواهد داشت، و ۱۲۰۰ متر مکعب فضای کار، پژوهش و زندگی برای فضانوردان فراهم خواهد آورد. این ایستگاه فضایی سومین جسم نورانی در آسمان است که با چشم غیرمسلح قابل مشاهده است. ایستگاه فضایی بین‌المللی پس از ایستگاه‌های سالیوت، آلماز و میر روسیه، و ایستگاه اسکای‌لب آمریکا، نهمین ایستگاه فضایی سرنشین‌دار در مدار زمین است. در آبان ۱۳۹۴، پانزدهمین سالگرد زندگی بی‌وقفه فضانوردان در ایستگاه فضایی بین‌المللی بود، در نتیجه، این ایستگاه رکورد ۱۰ ساله زندگی و کار پیوسته انسان‌ها در فضا را که متعلق به ایستگاه میر روسیه بود، شکست.

این ایستگاه که با همکاری و سرمایه ۱۶ کشور ساخته شده، به ۱۶ قسمت تقسیم شده اما از دو مرکز (در آمریکا و روسیه) کنترل می‌شود. ایستگاه توسط ۴۰ راکت به مدار خود حمل شده، دارای ۲۶۲،۴۰۰ صفحه خورشیدی است. این صفحه‌ها برای ۲۵۰۰ متر مربع (به اندازه ۴۰ خانه ۳ اتاق خوابه) از اشعه خورشید برق تولید می‌کنند. ایستگاه هر ۹۰ دقیقه یکبار زمین را دور می‌زند و در ۴۵ دقیقه مسافت تاریک، از باتری‌ها استفاده می‌کند. درجه حرارت پیرامون ایستگاه در طول روز بالای ۱۲۱ درجه و در سایه منهای ۱۵۷ درجه می‌باشد، از این رو هوای داخل ایستگاه با دستگاه‌های تهویه، متعادل شده و اکسیژن داخل ایستگاه هم از طریق تجزیه آب تأمین می‌شود. در صورت آتش‌سوزی، فضانوردان که برای این مواقع آموزش‌های لازم را دیده‌اند، با کپسول‌های مخصوص سریعاً دست به کار می‌شوند. با این حال، دو فروند فضایی‌های سایوز هر یک با گنجایش ۳ نفر به‌طور دائم برای تخلیه ایستگاه در هنگام خطر به آن متصلند. این ایستگاه در حال حاضر ظرفیت شش سرنشین دائمی را دارا است، اگر چه هنگام اتصال فضایی‌ها و ورود اردوهای جدید، تعداد فضانوردان درون ایستگاه به‌طور موقت تا بیش از ۱۰ نفر هم افزایش می‌یابد. تاکنون روی هم رفته فضانوردانی از ۱۷ کشور جهان در این ایستگاه اقامت کرده‌اند، این تعداد شامل ۵ توریست فضایی نیز هست، انوشه انصاری، فضا‌مسافر ایرانی، در روز ۲۷ شهریور ۱۳۸۵، به ایستگاه فضایی بین‌المللی وارد شد و ۹ روز در آن اقامت داشت.

سفینه فضایی Crew Dragon - اسپیس ایکس: اسپیس ایکس ۷، هفتمین پرواز عملیاتی خدمه تجاری ناسا در قالب فضایی Crew Dragon 2، و یازدهمین پرواز کلی خدمه-مداری است. مأموریت Crew 7 چهار خدمه را به ایستگاه فضایی بین‌المللی ISS منتقل می‌کند. فضایی‌های دراگون ۲ شرکت اسپیس ایکس که بر فراز موشک فالکون ۹ از سکوی پرتاب ۳۹A در ساعت ۳ و ۲۷ دقیقه نیمه شب به وقت شرق ایالات متحده به ایستگاه بین‌المللی فضایی اعزام شد، با سرعت تقریبی ۲۸۱ هزار کیلومتر در ساعت (۷/۵ کیلومتر در ثانیه، ۲۵ برابر سرعت صوت)، مسیر ایستگاه فضایی را طی کرد و به محض آن که در مدار زمین قرار گرفت، کنترل‌کننده‌های مأموریت از زمین بر مجموعه‌ای از مانورهای خودکار فضایی نظارت می‌کردند. این مانورها در نهایت فضایی‌ها را بعد از ۲۴ ساعت گردش در مدار زمین (جهت همسازي بدن فضانوردان در اتمسفر خارج از جو زمین)، به ایستگاه فضایی بین‌المللی هدایت و با موفقیت به ایستگاه وصل کرد. فضایی‌ها به گونه‌ای طراحی شده است که به صورت مستقل به ایستگاه فضایی متصل شود، اما در صورت لزوم، خدمه‌ها می‌توانند کنترل و خلبانی دستی را بر عهده بگیرند.

انسان‌ها با دیدن پرندگان آسمان، همواره آرزو می‌کردند که روزی بتوانند پرواز کنند و چون پرندگان سبکبال زیبایی‌های زمین را از آن بالا تماشا کنند. داستان پرواز انسان‌ها به آسمان مسیر طولانی و پریچ‌خمی را پشت سر گذاشته است. در برخی منابع آمده است که چینی‌ها با پیشینه تاریخی و تمدن کهن خود، در این مورد پیش‌گام بوده‌اند. آنان در جشن‌ها و مناسبت‌هایی در حین انجام حرکات سرگرم‌کننده، با وسیله‌ای شبیه چتر نجات و بالون‌ها از بلندی‌ها می‌پریدند و بدون آسیب بر روی زمین فرود می‌آمدند. صدها سال بعد لئوناردو داوینچی، نابغه ایتالیایی که بیشتر نقاشی‌هایش او را در ذهن‌ها ماندگار کرده است، اقدام به کشیدن یک طرح از وسیله‌ای شبیه به چتر نجات‌های امروزه کرد که در آثار بجا مانده، نوشته‌هایی در حاشیه آن دیده می‌شود با این مضمون که: «اگر کسی پارچه محکمی به اندازه ۱۱ متر از هر طرف و بندهایی به طول ۱۱ متر تهیه کند و به هم‌دیگر وصل کند، می‌تواند بوسیله آن از هر ارتفاعی پرش انجام دهد و بدون آسیبی بر روی زمین فرود بیاید». داوینچی پی برده بود که پرواز پرندگان بر مبنای علوم منطق و ریاضی است و مسلماً بشر می‌تواند مانند آنها پرواز کند. داوینچی هرگز هیچ‌کدام از ایده‌های پروازی خود را عملی نکرد، اما با الهام از طرح‌های او و تکمیل آنها در اواخر قرن ۱۸، آندره گارترین از فاصله ۶۰۰ متری زمین و از داخل بالون، پرش تاریخی خود را انجام داد. این پرواز توجه زیاد مردم را به خود جلب کرد و رؤیای دیرینه انسان‌هایی را که با دیدن پرندگان، ذهن خود را به پرواز در می‌آوردند، به واقعیت تبدیل کرد. البته اولین پرش گارترین موفقیت آمیز نبود. این جوان فرانسوی که در زندان‌های مجارستان اسیر بود، با فکر آزادی و روحیه ماجراجویی خود، با استفاده از ملحفه رختخواب و شبیه‌سازی چتر، از بالای قلعه زندان به پایین پرید. این عملیات اما با آزادی وی قرین نشد، به دلیل شکستگی یکی از پاهایش موفق به فرار نشد و دوباره به زندان برگشت. ولی این ایده پس از گذشت چهار سال که گارترین از زندان آزاد شد، تبدیل به پرش تاریخی او از داخل بالون شد. پرش بدون سانحه گارترین، مورد توجه مردم قرار گرفت. گارترین پس از تمرینات زیاد در فرانسه به کشورهای انگلستان و روسیه مسافرت کرد و پرش از بالون با استفاده از چتر اختراعی خود را در این کشورها به نمایش گذاشت.

در سال ۱۷۸۳، یک فرانسوی بالنی ساخت که با هوای گرم کار می‌کرد و می‌توانست چهار نفر را با خود حمل کند. او پس از تکمیل این طرح به همراه برادرش و دو نفر دانشمند در رشته فضا پرواز کرد و توانست فاصله ۵/۵ مایل را در مدت ۲۵ دقیقه طی کند و تا ارتفاع ۳۰۰ پایی از سطح زمین اوج بگیرد و این اولین پرواز موفق بشر در تاریخ هوانوردی بود. در همان سال BLANSHARD فرانسوی بالنی ساخت که فرامینی هم برای آن منظور شده بود. او نخستین دانشمند در تاریخ هوانوردی است که توانست فاصله دریای مانس را به وسیله بالن در سال ۱۷۸۵، طی کند. در سال ۱۸۶۲، بالونبستی بنام چارل گرین هم برای اولین بار توانست دو نفر مسافر را همراه خود به داخل بالون برده و پرواز موفقیت آمیزی را آغاز کند. وی توانست ۴۸۰ مایل را در مدت ۱۸ ساعت بدون توقف طی کند. رکورد گرین تا سال ۱۹۰۷ بدون رقیب باقی ماند. برادران رایت در اوایل قرن بیستم بعد از تلاش‌ها و شکست‌های زیاد موفق شدند تا اولین هواپیما را بسازند. اورویل رایت، یکی از دو برادر، اولین انسانی بود که با یک ماشین سنگین‌تر از هوا پرواز کرد. او توانست در ۱۲ ثانیه، مسافت ۴۰ متر را در آسمان طی کند. در گذر سالیان دراز انسان‌ها با تلاشی پیگیر، با دستیابی گام به گام به امکانات تازه در سایه پیشرفت شگرف علوم و با آزمایش‌های گاهی پرخطر موفق شدند رؤیای دیرینه پرواز را عملی کنند و سرانجام «آسمان‌های بالاتر از هشتم» را هم به تسخیر خود در آورند.

ایستگاه فضایی بین‌المللی: روز شنبه، ۲۶ اوت در ساعت هفت و سی دقیقه بامداد به وقت محلی، فضایی‌های Crew Dragon، (اژدها) از مرکز فضایی جان اف. کندي، محل پرتاب سفینه‌ها و موشک‌های فضایی ناسا در جزیره ایالت فلوریدای ایالات متحده آمریکا به سوی ایستگاه فضایی پرتاب شد. این ایستگاه معلق و همیشه در حال سقوط، ایستگاهی بین‌المللی است که در نوامبر ۱۹۹۸، (۲۵ سال پیش) به مدار زمین پرتاب شده است. این ایستگاه که با مشارکت ۱۶ کشور ساخته شده، در مدار نزدیک زمین و در ارتفاع ۴۰۰ کیلومتری از سطح زمین مستقر شده است.

امروز، ۲۵ شهریور، تهران بدتر از حکومت نظامی سال ۵۷ بود

رحیم قمیشی

شما در برخورد با مردم روی همه دیکتاتورهای تاریخ را سفید کردید!

من در سال ۱۳۵۷ چهارده سالم بود، حکومت نظامی در اهواز را کامل به یاد دارم. سربازانی را از پادگانها آورده و در شهر می گردانند. سربازان یونیفرم پوش بی نوا و خسته، با لباسهایی خاکی و البته اسلحه به دست، اصلاً نمی دانستند برای چه به شهر آورده شده اند! مهمترین اصل حکومت نظامی ممنوعیت اجتماع بیش از سه نفر در روز، و منع تردد شبانه بود. با این همه یاد دارم مجالس مذهبی با جمعیت صدها نفری، شبانه برگزار می شد.

اما آنچه امروز در خیابانهای شهر تهران با چشم خودم دیدم، به اغراق نمی گویم، اگر کشور بیگانه ای، تهران و ایران را اشغال نظامی کرده بود، این همه نیرو نمی توانست در خیابانها قرار دهد، تا به مردم بخواهد ثابت کند کشورتان اشغال شده، مقاومت بیهوده است! اشغالگر این همه موتوسیکلت تریل سیاه و خاکی رنگ نمی توانست در شهر بچرخاند. این همه به نیروهایش نمی توانست القا کند، مردمی که در آرامش راه می روند، دشمنند! یونیفرم که چه عرض کنم، از گردن تا پایین پا، تجهیزات بسته شده بود سیاه رنگ، بعید می دانم جایی جز کره شمالی یا روسیه، چنین تولیداتی داشته باشند. دقیقاً شبیه فضانوردان، شبیه گلادیاتورها!

از همه آنچه گفتم، بدتر و وحشتناک تر، لباس شخصیهایی با بالا تنه مشکی، و شلوارهایی رنگارنگ، که غالباً شلوار لی یا جین بود. با تسلیحات کامل! با بی سیم، با شوکر و باتوم، ریشهای نسبتاً بلند و نگاههایی طلبکارانه و زننده، به رهگذران، به ویژه به خانمها. بی هیچ جرمی دستگیر می کردند، آنهم با بد اخلاقی. تلفن زنگ می زد، کسی حق پاسخ به تلفن نداشت، با تحکم می گفتند قطعش کن!

دختر و پسری با هم راه می رفتند، لباس شخصیها پسر را صدا زدند، دختر هم ایستاد. گفتند: «فقط با پسر کار داریم، (آنجا مامور خانم نداشتند) دختر با شجاعت تمام نرفت و گفت: «ما با هم بودیم! اگر راه رفتن جرم دارد، مرا هم بگیرد! هر چه



برایش شاخ و شانه کشیدند، دوره اش کردند، خواستند او را بترسانند، نتوانستند. ایستاد و دوستش را جلوی چشمان متعجب من نجات داد و دو نفری راه افتادند.

ماشینهای حمل زندانی که آورده بودند، شاید ظرفیت حمل دهها هزار نفر را داشت. متعجب مانده بودم، چرا قبلاً فکر کرده بودم با اینهمه درآمد نفتی، چرا جادههای ما بدترین جادههاست و چرا فقر در کشور بیداد می کند؟ تجهیزاتی که من امروز دیدم می توانست توجه مصرف نیمی از درآمد نفت باشد!

چه کردید با کشور ایران! چه بذرهایی کینه و نفرتی کاشتید. چه مزدورانی پروراندید برای سر آوردن! چقدر بودجه مردم ستمدیده را صرف حفاظت از شخص خودتان کردید. و خجالت نکشیدید. شما در برخورد با مردم روی همه دیکتاتورهای تاریخ را سفید کردید. یعنی یکی از اطرافیان تان به خیابان نیامده و به شما نمی گوید آبروریزی شده! این چه حکومت مبتنی بر دینی است. با کشتن و زدن، با چهره عبوس، با تهدید و ویراژ، مگر می شود کشوری را اشغال کرد؟! آنهم کشور با فرهنگ ایران را.

فراموش کردم بنویسم، از دختران شجاعی که دسته دسته قدم می زدند. برخی با روسری، برخی بدون روسری، برخی با مادران شان، برخی با پدران شان، برخی با دوستان شان. آنقدر پر روحیه، آنقدر بی خیال. من از ترس بدنم می لرزید، آنها بلند بلند جلوی مامورها می خندیدند. کاش می شد عکس یا فیلم می گرفتم.

صدها مامور فشرده، و لباس شخصیهای بی حیا، چطور جلوی متروی تئاتر شهر (چهارراه ولیعصر) تند و تند به مسافرانی که بالای می آمدند تذکر تحکم آمیز می دادند: «هی روسری ات!» و چه جوابهایی می گرفتند: «به تو چه، برو گمشو.»

و من در پوست خودم نمی گنجیدم! آفرین بر شما. چه احمقند آنها که تصور می کنند با یگانهای ویژه، با زور اسلحه، می شود بر این نسل حکومت کرد! نسلی که بسیار تغییر کرده. بسیار بیشتر از آنچه که فکرش را بکنند.



Dr. Ali Esmaili DDS

دکتر علی اسماعیلی

دندانپزشک و جراح ایمپلنت های دندانی

۲۰ سال تجربه در درمان و آموزش در دانشکده های دندانپزشکی ایران و آمریکا

Clinical Assistant Professor at University of the Pacific, San Francisco

♦ دندانپزشکی عمومی ♦ جراحی ایمپلنت های دندانی ♦ جراحی کشیدن دندان و پیوند استخوانی

♦ General Dentistry ♦ Dental Implants ♦ Surgical Extractions & Bone Graft



Thursday & Saturday 9:00AM – 6:00 PM

Tel: (408) 320-2849

Text: (408) 549-4840

info@nobleprodental.com

www.nobleprodental.com

2150 The Alameda San Jose, CA 95126

گاندی می گوید: «تنها راه دست یابی به خدا با مردم بودن است» به هرجا که می رود مردم بر گردش حلقه می زنند، به او خوشامد می گویند و با ستایش بسیار به او می نگرند. در سخنرانی ها و در نوشته هایش برای روزنامه ها از مسایل سیاسی دوری می کند و به دشواری های اجتماعی و مشکلات فردی می پردازد. با پیروی از اصل بزرگ «اصلاح جامعه با اصلاح فرد آغاز می شود» می کوشد تا با مردم درباره جنبه های اخلاقی، مذهبی و انسانی زندگی گفتگو کند. در همین زمان است که دگرگونی بزرگی در منش و روانش پدید می آید. پیشه وکالت را رها می کند و تصمیم می گیرد تا پایان عمر سراسر دوران زندگیش را در گسترش و آموزش اصولش صرف کند. گاندی هرگز یک مذهبی خشک اندیش و نرمش ناپذیر نیست. او زمانی می گوید اگر لازم شود دین را فدای حقیقت خواهد کرد. از این زمان تا هنگام مرگ، زندگیش را فدای سه اصل بزرگ می کند: «بی آزاری» (آهیسما)، «خویشمن داری» (براهماچاریا) و «سایتاگراها» (حقیقت آزمایی، پای بند حقیقت بودن) وی بعدها که زندگینامه اش را می نویسد نام «آزمایش های من با حقیقت» را برای داستان زندگیش بر می گزیند. گر چه در این دوران به دلیل بیست سال دور بودن از هند و نیز سه سال دوران دانشجویی در لندن آگاهی های سیاسی و اجتماعی چندانی درباره کشورش ندارد و هنوز اندیشه شوریدن بر ضد امپراطوری انگلستان ذره ای در مغزش راه نیافته، اما در چگونگی نفوذ به درون قلب توده های فقیر و ستمدیده استادی زبردست است. وی بیش از بیست سال رهبر هندیان فقیر و ستمکش مقیم آفریقای جنوبی بوده و تجربه های بسیار گرانبها اندوخته است. گاندی در نخستین سفرش در هند، در این سرزمین ۷۰۰۰۰۰ دهکده، لباسی مانند فقیران هند بر تن دارد، اندامش چون فقیران کوچک و استخوانی است و بالاتر از همه با زبان مردم حرف می زند. مردم او را یکی از خود می دانند و توده های مردم چون ذرات آهن بر گرد آهن ربای خود که جاذبه مغناطیسی دارد حلقه می زنند.

دین انسان خردمند: گاندی تصمیم می گیرد تا با بهره برداری از روش ها و تجربه هایش در آفریقای جنوبی در کشورش نیز پایگاه و ستادی بنیادگذاری کند و نخستین «اشرام» خود را در هند پدید آورد. از این برنامه استقبال می شود و برخی از ثروتمندان هند از نظر مالی به پشتیبانی از او می پردازند.

گاندی کیست!

بخش نهم
دکتر احمد ایرانی



«روح بزرگ» در هند: گاندی در راه بازگشت از آفریقای جنوبی ابتدا به لندن می رود. در انگلیس به دیدار یکی از بزرگترین رهبران سیاسی هند «گخله» می شتابد و با او به گفتگو می پردازد. گاندی با ستایش بسیار به این مبارزه سیاسی می نگرد و او را استاد و راهنمای خود می داند. در آغاز سال ۱۹۱۵ به هند باز می گردد. در این زمان چهل و پنج سال دارد و داستان تلاش های بیست ساله اش در آفریقای جنوبی وی را در میان مبارزان و مردم پرآوازه ساخته است. به مانند قهرمان از او استقبال می شود. بسیاری او را پیشوای آینده مردم هند می دانند. در همین زمان با فیلسوف بلند پایه و شاعر بزرگ هند «تاگور» دیدار می کند. این اندیشمند هندی به خاطر دریافت جایزه نوبل در ادبیات در جهان پرآوازه است. با آن که گاندی و تاگور دو شخصیت بسیار گوناگونند اما با ستایش بسیار به یکدیگر می نگرند. فیلسوف هندی لقب «مهاتما» را بر روی گاندی می گذارد. این لقب که به معنای «روح بزرگ» است برای گاندی نامی جهانی می شود و در سراسر دنیا او را به نام «مهاتما گاندی» می شناسند. گرچه گاندی این لقب بخشی عظیم را به دلیل فروتنی بسیارش خوش نداشت اما واژه «مهاتما» همیشه بر زبانها خواهد ماند. «تاگور» که هوادار علم، دانش، فرهنگ و تمدن اروپایی است با برخی از جلوه های گاندی چندان همراه نیست. ریاضت کشی ها و مخالفتش را با تمدن و صنعت غرب نمی پسندد و برخی از جلوه های مبارزه به روش گاندی را نوعی خشونت می داند. گاندی گرچه با جنبه هایی از علم و فرهنگ اروپا سازش دارد اما آثار منفی تمدن و صنعت اروپایی را در هند خوش ندارد. گاندی پس از بازگشت به هند به سفارش مبارز محبوبش «گخله» مدتی دست به کوشش های سیاسی نمی زند. اما بنابر یکی از اصول بزرگ زندگی خود که هر کس غمخوار مردم است باید با مردم و در میان مردم باشد در هند به سفر می پردازد.

EDALAT

دفتر خدماتی عدالت

قبول پرونده از سراسر ایالت های آمریکا

۱۳۹ دلار

♦ تجدید گذرنامه ایرانی

۱۳۹ دلار

♦ تعویض شناسنامه جلد قرمز

۲۳۹ دلار

♦ تنظیم وکالتنامه با ارسال به ایران

۲۹۹ دلار

♦ ثبت شرکت LLC و CORPORATION

۴۹۹ دلار

♦ تنظیم تراست TRUST

۹۹۹ دلار

♦ افک OFAC

کیفیتی که انتظار داشتید و قیمتی که انتظار نداشتید را با ما تجربه کنید!

Edalat.law@yahoo.com

(949)691-4799

Not licensed to practice law in any jurisdiction in the United States

Gabeh Rug Gallery

با ۴۰ سال تجربه و با ارائه بهترین سرویس و خدمات

مجموعه ای از بهترین فرش های دست باف (تبریز، نائین، کاشان، قم، تابلو فرش و غیره)

متخصص در شستشوی فرش های دست باف و ارزشمند



رفوگری،
لکه و رنگ برداری،
براق شور

خرید، فروش
و
معاوضه

برآورد و
قیمت گذاری
جهت بیمه

*Wash
&
Repair*

*Buy, Sale
&
Trade-ins*

*Expert
Appraisals
for Insurance*

(408) 876-9495

By Appointment Only

3911 Stevens Creek Blvd, Suite 201, Santa Clara, CA 95051



سیمین دانشپور

دو بخش است که بخش نخست را در سال ۱۳۴۱ و در زمان زندگی همسرش نوشته است که در این کتاب ویژگی های اخلاقی همسرش را از دید خود توصیف می کند و وی را از نظر اجتماعی، سیاسی و شخصی توصیف می کند. در بخش دوم از خاطره غم انگیز روز درگذشت او سخن می گوید و این بخش بیست سال بعد از بخش اول نوشته شده است و در این بخش به توصیف گذشته و خود وی می پردازد و نام کتاب را هم از قصه غروب وی گرفته است. این کتاب در سال ۱۳۶۱ منتشر شد.

سیمین دانشپور نویسنده ای پرکار بود

و از او آثار بسیار زیادی باقی مانده است. او جزو اولین نویسندگان زن ایرانی بود و بعضی از آثار و نوشته ها و رمان های او بارها به چاپ رسیده است. نقل است که کتاب «سووشون» که مشهور خاص و عام است در ردیف پر فروش ترین رمان های دوره معاصر ایران است که به هفده زبان ترجمه شده است. به گفته منقدین این اثر یکی از ماندگارترین آثار ادب فارسی است این اثر در تیرماه ۱۳۴۸ منتشر شد. کتاب چهل طوطی، را در سال ۱۳۵۱ منتشر کرد که سه سال پس از مرگ جلال بود. در حالی که این کتاب با همکاری هر دوی آنها تهیه شده بود و ترجمه ای از مجموعه ای از حکایات هندی بود که نویسنده ای چینی آن را گرد آورده بود.

سیمین در زمان تحصیل در آمریکا دو داستان به زبان انگلیسی نوشت و کتابهای باغ آبلو و دشمنان چخوف و رمان بتاتریس اثر «آرتور شنیستلر» و رمز موفق زیستن دلیل کارنگی را ترجمه و منتشر کرد. در سال ۱۳۷۲ کتابی به نام «جزیره سرگردانی» منتشر کرد که به دغدغه های فکری روشنفکران ایران در سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ پرداخته بود. بعد در سال ۱۳۷۶ مجموعه داستانی به نام «از پرنده های مهاجر پیرس» چاپ و منتشر کرد. و بعدا در سال ۱۳۸۰ کتاب «ساربان سرگردان» را چاپ کرد که به نگرشی به وقایع پس از انقلاب ۵۷ می پردازد. آخرین اثر او مجموعه داستانی است به نام «انتخاب» که شامل ده داستان است که از کتاب پرنده های مهاجر انتخاب کرده، به اضافه شش داستان جدید که به آن افزوده است.

سیمین دانشپور عضو کانون نویسندگان ایران بود و در اولین انتخابات آن که در سال ۱۳۴۷ بود، به عنوان رئیس کانون نویسندگان ایران انتخاب شد. آثار داستانی و خلافت او در نویسندگی بی نظیر است و در کنار آثار فراوانی که خلق کرده به ترجمه نیز می پرداخت و به جز داستان ها کتب تحقیقی هم از او باقیمانده مثل «ذن بودیسم»، «راهنمای صنایع ایران»، «شاهکارهای فرش ایران»، آثار باقیمانده از او بسیار زیاد است که در این گفتار نمی گنجد و به گفته «صدر تقی زاده» در تاریخ داستان نویسی ایران، دانشپور چهره ای یگانه است. خانه ای که از آنها باقیمانده بسیار زیبا و هنرمندانه ساخته شده که قرار بود شهرداری آن را بخرد و به نام «خانه ادبیات» حفظ و نگهداری شود که فعلا در دست مناقصه است. سیمین دانشپور پس از یک دوره بیماری تنفسی روز ۱۸ اسفند ۱۳۹۰ در خانه اش در تهران درگذشت و در قطعه هنرمندان بهشت زهرا به خاک سپرده شد. راهش مستدام و روانش شاد باد.

منیر معمارپوری، مترجم رسمی کالیفرنیا

ترجمه مدارک پذیرفته می شود!

Monir Memarpuri, MBA

(510) 517-7385

m.memarpuri@gmail.com



جایگاه زنان ایران از دیرباز تا به امروز دکتر سیمین دانشپور

سیمین تاج دانشپور، نویسنده و مترجم و استاد دانشگاه در شیراز از پدر و مادری فرهیخته و اهل علم قدم به عرصه هستی گذاشت. مادر او خانم قمرالسلطنه حکمت که نقاش بود و رئیس هنرستان دخترانه و پدرش محمدعلی دانشپور پزشکی بلند مرتبه بود. او در چنین خانواده ای در سال ۱۳۰۰ متولد شد و بعد از گذراندن دوره ابتدایی و متوسطه به دانشکده ادبیات تهران رفت و در رشته ادبیات فارسی به تحصیل دانش پرداخت. سیمین دانشپور پس از اخذ مدرک لیسانس در این رشته از نوجوانی به نوشتن مقالاتی پرداخت و در همان زمان ها مجموعه داستانی به نام «آتش خاموش» منتشر کرد که می توان گفت جزو اولین مجموعه داستان هایی بود که به قلم زنان در آن زمان نوشته و منتشر شد. وی بعد از دریافت لیسانس همچنان به ادامه تحصیل در دانشگاه پرداخت و تا اخذ درجه دکترای خود در رشته ادبیات فارسی به دانش آموزی ادامه داد و هنوز خیلی جوان بود که مدرک دکترای خود را با نوشتن رساله ای به نام «علم الجمال و جمال در ادبیات فارسی تا قرن هفتم» با راهنمایی دکتر فاطمه سیاح و استاد بدیع الزمان فروزانفر اخذ کرد. دکتر فاطمه سیاح که خود از استادان برجسته دانشگاه تهران بود، در راهنمایی و پرورش بزرگ استادانی چون دکتر نائل خانلری، سیمین دانشپور، زهرا کیا، احمد سمیعی گیلانی و بسیاری از دیگر فرهیختگان ادب ایران سهمی بزرگ داشت و شاید بزرگترین مشوق وی در داستان نویسی و راهنمای وی خانم دکتر سیاح بود.

آشنایی وی با همسرش جلال آل احمد خیلی اتفاقی و در اتوبوسی که آن دو را از تهران به شیراز می برد اتفاق افتاد که این آشنایی زمانی کوتاه پس از آن به ازدواج آن دو منتهی شد. سیمین سه سال بعد از دریافت دکترای خود با گرفتن بورس تحصیلی از مدرسه فولبرایت، به دانشگاه استنفورد آمریکا رفت و در این مدرسه به تحصیل رشته زیبایی شناسی پرداخت و در ضمن نزد استادانی بنام در آنجا به فراگیری نمایشنامه نویسی و داستان نویسی نیز مشغول شد. در همان جا داستان هایی کوتاه به زبان انگلیسی نوشت. او پس از گذراندن دوره دانش آموزی در آنجا و فراگرفتن از استادانی بنام چون «فیل پریک» و «والاس استنجر» به ایران بازگشت و مدتی در هنرستان هنرهای زیبا تدریس کرد. پس از آن به تدریس در دانشگاه تهران پرداخت و در رشته باستان شناسی به تدریس و تربیت دانشجویان پرداخت. دانشپور زمانی که در هنرستان مشغول کار بود و تازه از آمریکا بازگشته بود به مدیریت «مجله نقش و نگار» منصوب شد و در همان زمان او نویسنده ای پرکار بود و آثار زیادی از او باقی مانده است که در دنباله این مقاله به ذکر آنها می پردازیم.

در مورد زندگی شخصی سیمین دانشپور با همسرش جلال آل احمد باید گفت که آل احمد از خانواده ای مذهبی بود و پدر و پدربزرگش روحانی بودند، در حالی که خانواده سیمین از این نظر با آنها تفاهمی نداشتند. نقل شده است که پدر آل احمد با ازدواج آن دو موافق نبود و به همین مناسبت حتی در مراسم عقد آنها نیز حاضر نشد و سالها پس از این ازدواج هم به خانه آنها نرفت. شمس آل احمد برادر جلال خاطره ای از شب عروسی نقل می کند که در کتاب «سیر و سلوک» آمده است که صادق هدایت هم در این مهمانی حضور داشت و یک قاشق چایخوری یک بار مصرف به عروس و داماد کادو داد که این مساله باعث تفریح و خنده حاضرین مجلس شد. خانم ویکتوریا دانشپور خواهر سیمین در مورد زندگی آنها می گوید که زندگی آن دو با عشق شروع شد و در مراسم عروسی آنها فامیل و بیشتر نویسندگان بودند و بعدها آنها خانه ای اجاره کردند و به دنبال زندگی خود رفتند و این ازدواج تا زمان مرگ نابهنگام جلال در سال ۱۳۴۸ به مدت بیست سال ادامه پیدا کرد. مرگ همسرش اثری پر غم بر وجود او گذاشت و گوشه ای از آن در کتاب «غروب جلال» به نوشته درآمده است. این کتاب شامل



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا
شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین



Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)



Islamic Burial: ICCNC provide burial services in accordance to the Islamic laws.

Please contact the office for details **(510-832-7600)**



Marriage: Islamic marriage ceremony and recitation of "Khutbeh Aghd" at ICCNC or via ZOOM.

ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washigton D.C.



Accepting Islam: ICCNC helps the individual interested in giving "Shahada" and become a Muslim.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
info@iccnc.org or facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc



برنامه های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه های می و جون ۲۰۲۳

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
info@iccnc.org facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc

کلاس های دکتر عبدالکریم سرّوش

کلاس های علم و دین و یا گفتار دفتر ششم مثنوی: هر یکشنبه، ساعت ۱۱ صبح، از طریق زوم و یوتوب
کلاس های گزینش و شرح کیمیای سعادت غزالی: اولین شنبه هر ماه، ساعت ۵ بعد از ظهر، از طریق زوم و یوتوب

نماز جمعه در مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا از ساعت یک بعد از ظهر

درخواست مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا برای اهدای انواع پوشاک،
کیسه خواب، پخش مواد غذایی و احتیاجات روزمره به بی خانمان ها.

suzaun.hirbod@iccnc.org

برای دریافت اطلاعات دیگر برنامه های این مرکز، لطفاً به دفتر و یا وبسایت مرکز مراجعه شود!

وبسایت www.iccnc.org کانال تلگرام @iccnc

برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۷۶۰۰-۸۳۲ (۵۱۰) تماس بگیرید و یا با ایمیل info@iccnc.org مکاتبه کنید



کیک و شیرینی بی بی

مجله ترین و جدیدترین کیک های عروسی، نامزدی، تولد و جشن های شما. تازه ترین انواع شیرینی تر، خشک و میوه ای با مرغوب ترین مواد اولیه اروپایی.



(408) 247-4888

441 Saratoga Ave., San Jose, CA 95129



تلاش تازه خامنه‌ای در سرکوب ایرانیان خارج

م. روغنی

در پیش از انقلاب، شماری از دانشجویان ایرانی در کشورهای اروپایی و آمریکایی حضور داشتند که بخشی از آنان در کنفدراسیون دانشجویان خارج کشور سازماندهی و بر پایه ایدئولوژی‌های گوناگون چپ و یا اسلامی علیه رژیم شاه به فعالیت سیاسی می‌پرداختند. بسیاری از این دانشجویان پس از پایان آموزش دانشگاهی به کشور باز می‌گشتند. در این دوران می‌توان به مهاجرت موقتی کارگران ماهر و غیر ماهر ایرانی به برخی از کشورهای خلیج فارس نیز اشاره کرد.

در جریان انقلاب ۵۷ و پس از آن، بسیاری از کارگزاران و هواداران نظام پادشاهی کشور را ترک و بیشتر به آمریکا مهاجرت کردند. با نمایان شدن ماهیت ارتجاعی و انحصارطلب دارو دسته بنیادگرای هوادار خمینی، ضدیت و مخالفت برخی از احزاب و گروه‌های هوادار انقلاب با رژیم تازه آغاز گردید و در پی آن سرکوب مخالفین در دستور کار رژیم اسلامی قرار گرفت.

رژیم تازه به برپایی انقلاب فرهنگی و در جریان گروهان‌گیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران و جنگ با عراق، به تدریج احزاب و گروه‌های مخالف را یکی پس از دیگری سرکوب و هواداران آنها را به زندان انداخت. خمینی حتی حزب توده و برخی از گروه‌های چپ ایدئولوژی زده که خمینی را "ضد امپریالیسم" می‌سنجیدند و از وی پشتیبانی می‌کردند، برتائید و به قلع و قمع آنان نیز پرداخت.

در سال ۱۳۶۰، با فرار بنی‌صدر و رجوع از ایران کلیه گروه‌ها و احزاب مخالف از صحنه سیاسی ایران حذف و به ناچار سیل مهاجرت سیاسی از کشور به اوج خود رسید. بسیاری به کشورهای اروپایی، کانادا، استرالیا و آمریکا و برخی به اتحاد شوروی مهاجرت و یا پناهنده شدند. با خروج مخالفین، بخشی از مبارزه علیه جمهوری جهل و جنایت به خارج کشور منتقل شد و خمینی و کارگزاران نزدیکش برای سرکوب رهبران مخالف و یا فراریان از کشور وارد کارزار شدند. این در حالی بود که براساس برخی از منابع رسمی، شمار ترور شدگان عقیدتی و سیاسی در پروژۀ قتل‌های زنجیره‌ای در داخل، از ۳۰۰ تا بیش از ۱۰۰۰ نفر برآورد می‌شد که ۱۸۰ تن تنها از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۷ ترور و به قتل رسیده بودند.

از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۹۹، ترورهای انفرادی بسیاری در خارج کشور روی داد که به عوامل جمهوری جهل و جنایت نسبت داده شده است. از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

♦ در سال ۱۳۵۸، شهریار شفیق، پسر اشرف پهلوی و در سال ۱۳۶۳، ارتشبد اویسی و برادرش در پاریس با شلیک گلوله به سر ترور شدند.

♦ در سال ۱۳۶۶، علی‌اکبر محمدی، ۳۶ ساله، خلبان پیشین هاشمی رفسنجانی که با هواپیمای جت دولتی به بغداد فرار کرده بود و در هامبورگ به عنوان پناهنده بسر می‌برد، با شلیک پنج گلوله به قتل رسید.

♦ در سال ۱۳۶۸، پس از مرگ خمینی و آغاز رهبری خامنه‌ای، مذاکراتی در شهر وین اتریش از جمله میان دکتر قاسملو رهبر حزب دمکرات کردستان و "مذاکره کنندگان" رژیم صورت می‌گیرد که در جریان آن دکتر قاسملو و دوتن از رهبران دیگر کرد ترور می‌شوند. دولت اتریش بنا به ملاحظات اقتصادی، تروریست‌ها را سریعاً به ایران باز می‌گرداند!

♦ در سال ۱۳۷۰ عبدالرحمان برومند رئیس هیات اجرایی نهضت مقاومت ملی ایران در برابر خانه‌اش با ضربات کارد به قتل رسید.

♦ پروژه ترور شاهپور بختیار همراه با منشی‌اش نیز از درون رژیم ولایی با هدف ایجاد ترس میان مخالفان خارج کشور، طراحی و در سال ۱۳۷۰ به فجیع‌ترین شکلی انجام شد. از سه نفر تروریست اسلامی، تنها یک نفر دستگیر و پس از مدتی در ازاء آزادی "کلوتیلد ریس" معلم فرانسوی به ایران برگردانده شد!

♦ در سال ۱۳۷۱، فریدون فرخزاد منتقد رژیم با ضربات چاقو به ناحیه دهان و پشت، در آپارتمان‌ش به قتل رسید.

♦ سه سال پس از کشته شدن دکتر قاسملو، صادق شرفکندی رهبر بعدی حزب دمکرات در رستوران میکونوس برلین آلمان همراه چند تن دیگر ترور شد و در دادگاه میکونوس رژیم به تروریسم دولتی متهم گردید.

♦ برپایه گزارش وزارت خارجه آمریکا، جمهوری جهل و جنایت از زمان تاسیس تا اواخر دهه نود بیش از ۳۶۰ ترور خارجی انجام داده است. بر پایه این گزارش، ترورها در آمریکا، تاجیکستان، جمهوری آذربایجان، قبرس، ترکیه، پاکستان، عراق، هند، فیلیپین، امارات متحده عربی، اتریش، آلمان، ایتالیا، انگلیس، فرانسه، سوئیس، هلند و رومانی انجام شده است.

♦ گزارش بنیاد برومند شمار ترورها و آدم ربایی‌ها را ۵۴۰ ارزیابی می‌کند. بنا براین گزارش کشورهای عراق (۳۸۰ مورد) بقیه خاک عراق (۳۰)، پاکستان (۳۰)، ترکیه (۲۸)، فرانسه (۱۳) افغانستان (دستکم ۹ مورد) و آلمان و در مجموع حداقل در بیست کشور دنیا در فهرست این گزارش ذکر شده‌اند.

♦ از موارد آدم‌ربایی‌ها می‌توان به ربایش روح‌الله زم اشاره کرد که با فریب به عراق کشانده و از آنجا ربوده و در ایران اعدام شد.

♦ اذیت و آزار روزنامه‌نگاران شبکه‌های تلویزیونی خارج کشور و خانواده‌های آنان در ایران نوعی دیگر از ترور غیر فیزیکی روزنامه‌نگاران است که تنها وظیفه حرفه خود را که اطلاع‌رسانی سانسور نشده به داخل کشور است انجام می‌دهند.

♦ مورد دیگر گروهان‌گیری ایرانیان دو تابعیتی به منظور باج‌خواهی و مبادله آنان با تروریست‌های ولایی در کشورهای اروپایی و یا آمریکای شمالی است که موارد بسیاری از آن از جمله مبادله اسدی دیپلمات تروریست با یک توریست بلژیکی، گزارش شده است.

پس از جنبش زن زندگی آزادی و برای اولین بار بسیج گسترده ایرانیان در غربت علیه کشتار و سرکوب جوانان دختر و پسر در ایران و تظاهرات بی سابقه‌ای که کشورهای غربی را از مماشات بیشتر با جمهوری فاشیستی اسلامی باز می‌داشت، خامنه‌ای با "حائن خواندن عناصر پادوی خارج کشور"، کوشیده است سرکوب و ارباب را در آستانه سالگرد قتل ژینا امینی، علیه کلیه ایرانیان خارج کشور گسترش دهد.

در تازه‌ترین نمونه ویدئویی از سوی فردی مظنون به همکاری با وزارت اطلاعات ایران و یا سازمان بسیج در تورونتو کانادا، انتشار یافته است که سوار بر خودرو، با بلندگو و سردادن شعار "مرگ بر ضد ولایت فقیه" در محله خرید و پر رفت‌وآمد ایرانیان و معرفی خویش به عنوان "سرباز گمنام امام" و تایید سخنانش از سوی دیگر سرنشینان، می‌کوشد در میان عابرین ترس و ارباب ایجاد کند. این ویدئو با واکنش برخی از کنشگران و دانشگاهیان ایرانی مقیم قرار گرفته که از دولت کانادا و برخی از نمایندگان مجلس فدرال خواستار رسیدگی و شناسایی عوامل بالقوه ترور از سوی خامنه‌ای و اخراج آنان به منظور حفظ امنیت ایرانیان دو تابعیتی ساکن در کانادا شده‌اند.

خنتی کردن تلاش‌های سرکوب‌گرانه و انتقام‌جویانه خامنه‌ای از ایرانیان خارج کشور وظیفه تک تک ما و نیز مخالفین صد پاره ایرانی است که شوربختانه هنوز در ایجاد همکاری و همیاری و اجتناب از درگیری‌های فرقه‌ای ناکام مانده‌اند.

ماهنامه پژواک

www.pezhvak.com

(408) 221-8624

استودیوها برای به دست آوردن پول، به هر اقدامی دست می زنند. از این روست که ایندیانا جونز ۵ سردرگم است و آنچه در بخش میانی فیلم کسل کننده است که حتی می تواند تماشاگر خود را از دست بدهد. فیلمی که با مدت زمان دو ساعت و نیم، صرفاً جا به جا شدن از یک نقطه به نقطه دیگر را تکرار می کند و هیچ شوخی جالب و یا ایده بکری هم ندارد.

با این حال، کماکان حضور هریسون فورد در نقش اصلی توانسته فیلم را سرپا نگه دارد. ستاره ای که در سن و سال بالا هم تا جایی که امکان داشته سعی کرده در سکانس های



صحنه ای از فیلم « ایندیانا جونز و گردان سرنوشت »

اکشن خوش بدرخشد و حضور فعالی داشته باشد. فورد عنوان کرده که دیگر قصد ندارد در نقش ایندیانا جونز حضور داشته باشد که به نظر تصمیم درستی می رسد، هر چند که در قسمت سوم می بایست این اتفاق می افتاد شخصیت اصلی زن هم که به نظر می رسد وصله ای ناجور به قصه بوده باشد، توسط فیبی والربریج (ستاره سریال فلیگ) ایفا شده است. بازی والربریج در این فیلم قابل قبول است به استثنای این که شوخی هایی که برای او در نظر گرفته اند خیلی به جنس بازی او نمی خورد و تقریباً همگی آنها هدر شده اند.

« ایندیانا جونز و گردان سرنوشت » برای یک بار تماشا اثر خیلی بدی نیست. فیلم سکانس های تعقیب و گریز فراوانی دارد که البته خلاقیتی در اجرای آنها دیده نمی شود و همگی تکرار همان چیزی است که در سال های اخیر توسط اکشن های استریمی به مخاطبان ارائه شده است. شاید بهتر می بود که « ایندیانا جونز » در همان قسمت سوم بازننشسته می شد تا در پنجمین قسمت این چنین عادی و قابل مقایسه با ساده ترین آثار سینمای اکشن نباشد. با این حال، فیلم هنوز یک هریسون فورد و کلی بازیگر آشنای دیگر که از سری های گذشته به فیلم آورده شده اند را دارد که ملاقات مجدد و در عین حال، خداحافظی با آنها می تواند ارزش تماشا داشته باشد.

نقد و بررسی فیلم

ایندیانا جونز و گردان سرنوشت Indiana Jones and the Dial of Destiny

منتقد: میثم کریمی

کارگردان: جیمز منگولد

بازیگران: هریسون فورد - فیوبه والربریج - آنتونیو بندراس - توبی جونز - **داستان:** ایندیانا جونز و گردان سرنوشت با بودجه بالایی ساخته شده است و به راحتی در دسته آثار بلاک باستری قرار می گیرد. با این حال، عدم نیاز به ساخته شدن یک قسمت جدید از سری فیلم های « ایندیانا جونز » که در قسمت چهارم هم احساس می شد، در قسمت پنجم حتی بیش از گذشته احساس می شود. قسمت پنجم « ایندیانا جونز » قصد داشته به هر طریق ممکن، بار دیگر هریسون فورد را مقابل دوربین بیاورد تا از ظرفیت های حضور او و البته عنوان خوش نام « ایندیانا جونز » برای پولسازی استفاده کند که این اتفاق رخ نداده است.

داستان فیلم در سال ۱۹۶۹ روایت می شود. جایی که ایندیانا جونز در آستانه بازنشستگی از تدریس در کالج قرار دارد و این در حالی است که زندگی شخصی او پس از مرگ پسرش آشفته شده است. در این وضعیت، دختر خوانده ایندیانا به نام هلنا



صحنه ای از فیلم « ایندیانا جونز و گردان سرنوشت »

ناگهان از راه رسیده و از ایندیانا جونز درباره گردان سرنوشت که سال ها پیش توسط ایندیانا و پدر مرحومش به دست آمده بود سوال می کند و... یکی از موانع بزرگی که بر سر راه سازندگان فیلم وجود داشته، افزایش سن هریسون فورد و محدودیت های فیزیکی او بوده که کار را برای ساخت سکانس های اکشن با مشکل مواجه کرده است. هریسون فورد حتی در جریان ساخت فیلم دچار شکستگی هم شد که به خاطر آن برای مدتی فیلمبرداری اثر متوقف شد. راه کار سازندگان برای ساخت قسمت پنجم این بوده که برای سکانس های اکشن به طور تمام و کمال از پرده سبز استفاده کنند و همچنین تا جایی که امکان دارد، ایندیانا جونز را از زوایای پشت نشان دهند تا بدلکاران کار را راحت تر انجام دهند. با این حال، « ایندیانا جونز و گردان سرنوشت » به شکل عجیبی در بخش اکشن عملکرد معمولی از خود ارائه داده و مخصوصاً در اواخر فیلم، حضور پرده سبز بی کیفیت حسابی توی ذوق می زند. این در حالی است که همانطور که ذکر شد، بودجه فیلم چیزی نزدیک به ۳۰۰ میلیون دلار بوده و وجود این مشکلات عجیب به نظر می رسد.

در بخش فیلمنامه نیز « ایندیانا جونز و گردان سرنوشت » عملکرد بهتری ندارد. سری فیلم های « ایندیانا جونز » تمام ایده های بامزه خودشان را در سه گانه ابتدایی فیلم به تماشاگران عرضه کردند و حتی در آن مقطع گفته شد که این عنوان بازنشسته خواهد شد اما ساخت قسمت چهارم و حالا پنجم، این نکته را یادآوری می کند که



کار را به کاردان بسپارید!
دفتر «خدمات آسمان»
با مدیریت «لیدا کوچصفانی»



- ✓ دریافت حقوق SSI و دریافت مزایای دولتی CAPI, Calfresh
- ✓ دریافت حقوق پرستاری
- ✓ مدیکر و مدیکل
- ✓ اخذ تابعیت آمریکا (بدون امتحان، برای واجدین شرایط)
- ✓ دریافت گرین کارت از طریق خانواده و ازدواج
- ✓ تنظیم دعوت نامه و تنظیم فرم های اداره مهاجرت
- ✓ تمدید گرین کارت
- ✓ اخذ ویزای نامزدی
- ✓ اخذ پاسپورت سفید
- ✓ ترجمه اسناد و مدارک
- ✓ امور مربوط به دفتر حفاظت منافع (وکالتنامه، تجدید گذرنامه و غیره)

Not a Law Office

(408) 269-7283

Lida.asemanservices@gmail.com

1777 Hamilton Ave., Suite 2350, San Jose, CA 95125

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده

ایرانیان شمال کالیفرنیا

(408) 221-8624



FAMOUS
KABOB

رستوران فیمسی کباب

رستوران فیمسی کباب با تغییرات داخلی و دکوراسیون جدید و با غذاهای بسیار خوشمزه، با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت، آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است



کترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

www.famouskabob.com

(916) 483-1700

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825



یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

Indoor & Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

The sandwiches are deliciously authentic!

- * Breakfast & Brunch
- * Omelettes
- * Sandwiches
- * Salads
- * Coffee & Tea
- * Fresh Juices
- * Dessert
- * Milkshakes



نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم



(408) 666-1229

Mondays -Sundays 8:00am - 8:00pm

www.yeganehbakery.com

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with **DOORDASH**

منطقه فضول آباد

چرا تو هرگز از کسی تعریف نمی کنی؟!
اگه بلد نیستی، من تعریف کردن یادت می دهم

- ◆ چه خط فارسی قشنگی داری.
- ◆ کجا میری! چقدر موهات رو قشنگ کوتاه کردن.
- ◆ انتقادات درست از خودت را خوب می پذیری، آفرین.
- ◆ عجب پیراهن خوش رنگی پوشیدی.
- ◆ دست پختت حرف نداره. همه این رو میگوین.
- ◆ با مطالب انجمن ادبی ما را اعتبار می دهی.
- ◆ در انتخاب غذاهای مناسب استادی.
- ◆ این کتاب گل صحرا را که به من دادی عجب کتابیست، به همه بگم بخوانند.
- ◆ این ظرف دیزی که برام آوردی خیلی جا دارد و خوب است.
- ◆ از مجله بخارا که از ایران برام آوردی، باز هم تشکر می کنم.
- ◆ پیراهن قشنگی برام آوردی.
- ◆ خاله، غذای بادمجانت بسیار خوشمزه بود.
- ◆ کاش فرصت داشتم تمام مطالب مجله تان را هر ماه می خواندم.
- ◆ بسیار ممنون، شنیدم هزینه سنگ مزار این خواننده را شما پرداختی.
- ◆ ازت متشکرم که حقوق مرا در ایران دریافت می کنی.
- ◆ خیلی قشنگ به پسرم فارسی یاد می دهی، تو را به همه معرفی کرده ام
- ◆ کارگری که فرستادی خانه مان را خوب پاکیزه کرد، ممنون

کوچک، برنج داده و گفته همین رو با کمی خورشید درست کن. این مقدار برای شام دو نفر هم کافی نیست چه کنم؟، خانم من هم کیسه برنج را جلو او گذاشت و گفته بود «هر قدر لازم داری بردار»
دنباله مطلب در صفحه ۵۱

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمان- کالیفرنیا
e-mail: ha@makvandi.com



از چه کتاب هایی خوشم میاد

- ◆ عنوان خوبی داشته باشد و کوتاه.
- ◆ جملاتش به اندازه یک قطار طولانی نباشد.
- ◆ حس نکنم در این کتاب تا بخواهی نویسنده وراجی کرده.
- ◆ لغات پیچیده در آن نباشد.
- ◆ مقدمه طولانی نداشته باشد.
- ◆ جملات ارزنده در آن باشد.
- ◆ نویسنده اش متکبر نباشد.
- ◆ اگر لغات محلی در آن کتاب باشد در زیر هر صفحه معنا شود.
- ◆ جلد محکم و خوبی داشته باشد.
- ◆ بی دلیل گران نباشد.
- ◆ حرف زشت در کتاب نباشد.
- ◆ داستانش رختخوابی و پر از وقاحت نباشد.

مردی که در گداصفتی رقیب نداشت: ما در جوانی چند سالی در ناحیه گیشای تهران مستاجر بودیم، به مبلغ ماهی هفتصد تومان. در طبقه بالای سر ما یک زن و شوهر و پسرشان زندگی می کردند. البته این دو همسر از ما بزرگتر بودند. کم کم خانم این خانواده که زنی تکیده و ناشاد بود با همسر من دوست شد و فرصت می کرد به سری به خانه ما هم می زد.
یه روز این خانم به همسرم گفته بود «امشب مهمان داریم و شوهرم فقط در لیوان

دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر

وکلای سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.



Ali Moghaddami

- ◆ Personal Injury
- ◆ Business Litigation
- ◆ Employment Law
- ◆ Criminal Defense
- ◆ Insurance Dispute



- ◆ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ◆ کلیه دعاوی تجاری
- ◆ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ◆ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ◆ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113



Grand Opening

Harmony's Floral & Gifts

*Welcome to our Grand Opening,
where we celebrate new beginnings with elegance & style*

به نمایشگاه گل و هدایای هارمونی خوش آمدید،
جایی که هر شکوفه‌ای داستانی را که با جان و روح شما ارتباط برقرار کرده روایت می‌کند.



با بیش از سی سال تجربه، کارکنان مجرب ما در دسترس هستند تا در هر مناسبتی به کلیه نیازهای شما پاسخ بدهند!
عروسی، سفره عقد، نامزدی، مهمانی و جشن‌ها، بر میتصوا، بت میتصوا، مراسم سوگواری

Specialist Arrangements for Any Occasion

Floral Arrangements for Weddings, Funerals, Corporate Parties & Events

Our knowledgeable staff is always on hand to guide you through your selection



info@harmonysflorist.com ❖ www.harmonysflorist.com

(408) 229-3113

405 Saratoga Ave., #50, San Jose, CA 95129

اثر گذاری در زندگی من وجود دارد؟ آیا حضور این فرد مرا به مسیر رشد و تکامل می‌رساند؟ چگونه فکری را در سر می‌پرورانم که با چنین فردی ملاقات نموده ام و اینک مسئولیت من در ادامه ارتباط با این فرد چیست؟ این سوالات می‌تواند به شما کمک کند که مسیر ارتعاشی و هم فرکانسی خود را در بین همنشینان خود بیابید. نکته دیگر اینکه گاهی ممکن است فردی در زندگی شما ماه ها و سال ها حضور داشته است ولی به شکل اتفاقی از هم دور شده اید و گویی تمام هستی دست به دست هم داده تا از همدیگر بی خبر بمانید و یا حتی ذره ای هم به فکر بازگشت در رابطه دوباره نباشید. این می‌تواند به شما کمک کند تا دریابید فرکانس و ارتعاش فکری شما در آن زمان چگونه بوده و چقدر با یکدیگر هم مسیر بوده اید که زمان زیادی را با هم سپری می‌کردید، و حالا که به هر دلیلی هردو شما یا یکی از شما مسیر فکری و ارتعاشی اش تغییر کرده، دیگر ردپایی از همدیگر در زندگی یکدیگر ندارید.

بعضی نویسندگان علاوه بر این که به اصول علمی کارکرد مغز باور دارند، به قوانین معنوی جهان نیز معتقد هستند. مانند دکتر جو دیسپینزا در «کتاب ماورای طبیعی شدن» که باور دارد چگونه به تمرین برای تقویت مغز بپردازیم و افکار خود را مثبت کنیم و دلایل کافی برای مثبت اندیشی را ذکر می‌کند. او توضیح می‌دهد که مغز انسان تا چه حد می‌تواند قدرتمند باشد و تا چه حد می‌تواند روی زندگی و اتفاقات پیش روی زندگی ما اثر بگذارد. توصیه می‌کنم این کتاب را مطالعه نمایید.

در نتیجه یکی از دلایلی که انسانها، اشخاص هم فرکانس همدیگر را پیدامی‌کنند در واقع قدرت مغز و افکار آنهاست که آنها را به همدیگر جذب می‌کنند. پس نتیجه می‌گیریم حضور هیچکس در زندگی ما اتفاقی نیست.

خانم فلورانس اسکاول شین در کتاب چهار اثر خود می‌گوید: «هیچ انسانی در زندگی، نه دوست دوست و نه دشمن تو، بلکه او معلم توست».

چکار کنیم که با انسانهای با فرکانس بالا روبرو شویم؟ با توضیحات بالا پاسخ کاملا واضح است. کافی است به طور متداول باورها و افکار تکرار شوند و کلمات و گفتگوهای ذهنی و کلامی خود را زیر ذربین ببریم و بسنجیم که درباره چه چیزی فکر می‌کنیم، صحبت می‌کنیم و یا باور داریم و متقابلا انتظار دیدار، ملاقات و رابطه با همان طرز تفکر و فرکانس موجود را با شخصی داشته باشیم. **دنباله مطلب در صفحه ۵۲**

زندگی با طعم عشق و آرامش

مریم حجتیان - مربی زندگی

عضو رسمی فدراسیون بین المللی کوچینگ
مدرس توسعه فردی دانشگاه بین المللی گرجستان

mhojatiyan@gmail.com



حضور هیچکس در زندگی اتفاقی نیست!

«انسانهای هم فرکانس، همدیگر را پیدا می‌کنند، حتی از فاصله های دور، از انتهای افق های دور و نزدیک»

با این مقدمه تصمیم دارم موضوعی را با شما خوانندگان فرهیخته در میان بگذارم، آن هم نه به عنوان اینکه چیزی را به شما یاد بدهم، بلکه به منظور این که یک یادآوری تازه ای داشته باشم برای آنچه که می‌دانیم و هر روزه نیز در زندگی با آن مواجه می‌شویم. بسیاری از شما با موضوع قانون جذب آشنا هستید، به خصوص از سال ۲۰۰۶ با ورود کتاب «راز» اثر «راندال برن» که اعتقاد داشت جهان هستی بر اساس قانون جذب به انسان پاسخ می‌دهد و هر آنچه که بکاریم همان را درو می‌کنیم. یا بهتر بگویم هر فکر تکرار شونده ای که در ذهن پیروانیم و درباره آن صحبت کنیم، همان را باور خود ساخته و در زندگی روزمره نیز با بازتاب همان روبرو می‌شویم. در این گفتار تصمیم ندارم قانون جذب را توضیح، تایید و یا انکار کنم، بلکه می‌خواهم کمی پا فراتر گذاشته و در مورد قانون انرژی و یا ارتعاش و فرکانس صحبت کنم.

برخی از مراجعانم از وجود انسانهایی صحبت می‌کنند که به شکلی رد پای مثبت یا منفی را در زندگی شان به جا گذاشته اند و امروز دیگر خبری از آنان نیست. گاهی دلخوری های شان را و یا گاهی دلتنگی های شان را به میان می‌کشند. گاهی برای شان بسیار سوپرایز بوده است که شخصی در برهه ای از زمان، در یک ایستگاه اتوبوس سوار شده و در کنار صندلی او نشسته و فقط با یک جمله یا آدرس مسیر زندگی اش را به طور کلی عوض کرده است. یا فردی که فقط در اثر یک حادثه خوب یا بد با او برخورد کرده و الان شریک زندگی عاطفی، کاری و مالی اوست و چگونه به شکل خوب یا بد زندگی اش را تحت الشعاع قرار داده است. به همین دلیل با خود اندیشیدم که در این باره بنویسم، زیرا ممکن است برای شما هم به نوعی قابل تامل و تفکر باشد.

اینجا دو دیدگاه را بررسی می‌کنیم یکی علمی و دیگری معنوی. محققین و پژوهشگران که بر روی کارکرد مغز تحقیق می‌کنند، در اثر آزمایشاتی به این نتیجه رسیده اند که افکاری که انسانها از خود ساطع می‌کنند، می‌تواند در بازیافت دستاوردهای شان اثر گذار باشد. حتی تمام موجودات در جهان هستی قابلیت تبادل ارسال و دریافت انرژی را دارند.

به طور مثال، افراد زیادی تحقیق کرده اند و آزمایش زیر را انجام داده اند: کافی است یک پرتغال را به دو نیمه مساوی تقسیم کنید و در دو شیشه تمیز قرار دهید و درب آن را ببندید. روی یکی از آنان برچسب کلمات و جملات مثبت و امید بخش و شاد و روی دیگری کلمات و جملات منفی و غم انگیز و رنج آلود بزنید و هر روز این جملات را برای هر کدام تکرار کنید. پس از چند روز متوجه می‌شوید که چگونه پرتقال با جملات مثبت، تازه و سالم مانده است و پرتقال شیشه دیگر کپک زده و بو گرفته است.

مثال دیگری وجود دارد که دانشمندان محیط زیست متوجه شده اند نهنگی سالها تنها می‌زیسته و برای این که زیست بوم نهنگ ها را حفظ کنند به تحقیق بیشتری در این مورد پرداختند. آنان پس از بررسی های فراوان متوجه شده اند که این نهنگ فرکانس و ارتعاشی از خود ساطع می‌کند که با زیست بوم سایر نهنگ ها همخوانی ندارد و از این رو تنها مانده است. امروزه در جهانی زندگی می‌کنیم که خوشبختانه دسترسی به اطلاعات و منابع بسیار است و در این مقول از طرق مختلف علمی فلسفی معنوی بسیار به آن پرداخته شده است.

راهکاری که من به آن باور دارم این است که در برخورد با جهان پیرامون خود آگاهانه عمل کنیم و چند وقت یکبار خودمان را در بین افرادی که با آنان در ارتباط هستیم بسنجیم. از خود پرسیم که آیا در جهان فکری من، چنین فردی جایی برای

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ♦ Driving
- ♦ Training
- ♦ Traffic School
- ♦ Drivers Education
- ♦ Seniors, Teens & Adults
- ♦ Free Home & School Pickup
- ♦ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می‌توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می‌گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 370-9696 ♦ (408) 394-5249



پیام شایانی وکیل تصادفات و صدمات بدنی

Payam Mark Shayani, ESO

Accident Attorney

800-261-1314

وکیل تصادفات Lyft & Uber

Lyft & Uber Accident Attorney

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات و دریافت صدها میلیون دلار خسارت با ۹۹٪ موفقیت



(916) 442-9999

980 9th St., 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408) 777-8867

2880 Zanker Rd., Suite 203
San Jose, CA 95134

(925) 777-0432

425 Market St., Suite 200
San Francisco, CA 94105



مریم سالاری

مربی یوگا



کلاس رایگان یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس.
در حال حاضر از طریق وب سایت «زوم» Zoom برگزار می شود.

برای اطلاعات بیشتر به وب سایت مراجعه فرمایید.

www.msyogasociety.org

- ♦ Classes ONLY for people diagnosed with MS
- ♦ For questions & information please call Maryam

با انجام یوگا شما می توانید:

- ♦ قوی کردن ماهیچه ها و عضلات
- ♦ داشتن تعادل بهتر
- ♦ بالا بردن انرژی
- ♦ مبارزه با خستگی
- ♦ بالا بردن قدرت تمرکز

(408) 802-8882

زندان تهران بزرگ

تلخیص از مهرداد حسامی

قبل از در اصلی فلزی بزرگ زندان، دکه کوچکی وجود دارد که هر چیزی رو که همراه داری باید اونجا تحویل بدی، به کیسه بهت می‌دن و کارت شناسایی، کیف پول، حلقه، کارت بانکی و... رو باید بریزی توش. به سری چیزها مثل کمر بندت رو هم باید همونجا بندازی دور. هیچ کسی هیچ چیزی رو نمی‌تونه با خودش بیره تو زندان.

از زندان‌های ایران تصویر چندان دقیق و درستی وجود ندارد، جز خاطرات زندانیان. این گزارش روایتی از زندان تهران بزرگ در منطقه فشافویه در جنوب پایتخت است که ظرفیت ۱۵ هزار زندانی را دارد. «ولی خلیلی»، در شماره هفتم کتاب تراژدی روایتی کمتر شنیده شده از زندان تهران بزرگ با عنوان «زیر هشت» نوشته است. در همان شروع گزارش از قول یک زندانی می‌نویسد: «از در زندان که رد بشی، وارد دنیای جدیدی می‌شی که همه چیز طبق قانون و نظم و نظام خودش اداره می‌شه.»

این گزارش مفصل ضمن معرفی بخش‌های مختلف زندان، قوانین و مقررات قانونی و غیرقانونی زندان را به تصویر کشیده است. گزارش روایت یک محکوم مالی است که از داخل زندان تلفن کرده و می‌گوید اینجا چه خبر است. برای همین هم این جمله در جای جای گزارش به‌عنوان حلقه وصل تکرار می‌شود: «این تماس از زندان تهران بزرگ می‌باشد، این زندانی می‌گوید: یک روزی دغدغه‌ام این بود که بیست میلیون دلار رو چطوری از چین به ایران یا برعکس جابه‌جا کنم و به خنسی نخورم. ولی حالا نگرانیم این شده که قاشق‌های سلولم گم نشه.»

روایتگر زندان تهران بزرگ پنج سال حکم زندان دارد که به گفته خودش «تا حالا دو سال و شش ماه و بیست و یک روز و هشت ساعتش رفته»، این زندانی از دم در زندان دست آدم را می‌گیرد و به درون زندان می‌برد و توضیح می‌دهد که زندان تهران بزرگ چه جور جایی است و وقتی زندانی وارد آن می‌شود، باید چه کاری بکند یا نکند. **بازداشتگاه موقت:** «دم در زندان به شعبه کوچیک بانک پارسیانه و شما بلافاصله می‌روید اونجا و حساب باز می‌کنید. اونجا به کارت بانکی بهتون می‌دن که اسمش پارسل تله و فقط تو زندان کار می‌کنه و از بیرون زندان هم می‌تونن روزانه تا سقف یک میلیون تومن شارژش کنن. ولی این کارت تو هیچ بانکی بیرون از زندان کار نمی‌کنه. جلو در ورودی زندان افسرنگهبان و تعدادی سربازوظیفه ایستادن و شما وارد سالی می‌شید که دور تا دورش با کاشی آبی پوشیده شده. چهار تا کابین تو این سالن وجود دارد که جلو اون‌ها پرده کشیدن به عنوان در، باید این‌جا لخت مادرزاد بشید و یکی تمام بدن شما رو بازرسی کنه، از توی دهن تون گرفته تا جاهای دیگه. در این مرحله شرم یا خجالت اصلا مفهومی نداره، اگه دوست ندارید فحش بخورید باید سریع لخت بشید تا کارشون رو طبق پروتکل‌های زندان انجام بدن. این تجربه هر بار که شناس داشته باشید و بتونید برید مرخصی و برگردید باز تکرار می‌شه.

دفعه اولی که می‌افتید زندان باید «کارت عکس» بشید، یعنی مشخصات شما با شماره و کد توی سیستم سازمان زندان‌ها ثبت بشه. اتاق کوچیک «کارت عکس» تو خود سالن کاشی شده قرار دارد و دو تا مرد که خودشون هم زندانی هستن و «رأی کار» دارن، کار ثبت مشخصات رو انجام می‌دن. «رأی کاری»ها زندانی‌هایی هستن که بعد از مدتی حبس، از مسئول‌های زندان اجازه کار گرفتن و ممکنه به درآمد اندکی هم داشته باشن. بعد از این که «کارت عکس» شدید باید به سالن دیگه برید به طول حدود هفت متر و عرض حدود پنج متر با دیوارها و سقف‌های بلند که به توالی داغون هم داره. به این‌جا می‌گن بازداشتگاه موقت. تو این سالن دو ردیف نیمکت آهنی شکل به دیوارها چسبیده که شما باید روی اون‌ها بشینید و منتظر باشید، به ساعت، دو ساعت، پنج ساعت. زمان مشخص نیست. اصلا توی زندان زمان رو باید فراموش کنید و در نظر داشته باشید که اون‌جا هر چه ساعت چند ساعت می‌گذره و زمان کش میاد. شما تو بازداشتگاه باید اون‌قدر بشینید تا سرباز و ماشینی پیدا کنن و شما رو بفرستن داخل **قرنطینه:** هر کسی با هر جرمی وارد زندان بشه، حالا مالی باشه یا سرقت یا مهریه، بعد از چند ساعت انتظار توی بازداشتگاه موقت باید بره «قرنطینه» یا تیپ سه. قرنطینه جاییه که برای یک تا دو هفته زندانی اون‌جا می‌مونه تا از نظر سلامت مشکلی نداشته باشه یا اگه شیشه و مواد مصرف کرده، خماری و نشه‌گیش بیره یا اگه «انباری زده» تخلیه بشه. بعضی از زندانی‌ها مواد یا چیزهای ممنوعه رو می‌خورن به این امید که توی زندان دفعش کنن و بفروشن. به این کار می‌گن انباری زدن. البته بعضی وقت‌ها بسته‌های مواد توی شیکم‌شون می‌ترکه و می‌میرن. وارد قرنطینه که بشید باید دوش بگیرید، اون‌جا چندتا حمام وجود دارد و به شما زیر پیرهنی، شورت و یه حوله می‌دن. بعد از حمام دیگه رسماً وارد سالن قرنطینه می‌شید. سابق بر این به همه زندانی‌ها



به لباس متحدالشکل می‌دادن، چیزی شبیه لباس فرم که راه‌راه یا آبی‌رنگ بود ولی الان چند سالیه که هر کسی می‌تونه لباس خودش رو تو زندان بپوشه و فقط وقت‌های اعزام به بیرون، مثلاً برای بیمارستان یا دادگاه، زندانی باید لباس آبی زندان رو بپوشه و گاو پیشونی سفید خیابون‌های شهر بشه.

نزدیک ورودی قرنطینه اتاقی وجود دارد که افسرنگهبان اون‌جا می‌شینن و بهش «زیر هشت» می‌گن. البته بعضی زندانی‌ها «کله‌پزی» یا «آکوارיום» هم صداش می‌کنن. افسرنگهبان به نیروی کادری سازمان زندان‌هاست با لباس معمولی و بدون هیچ درجه خاصی. اون مسئول نظم کلی اون‌جاست و قبل از اینکه شما رسماً وارد قرنطینه بشید با شما درباره قوانین کلی زندان و قرنطینه حرف می‌زنه و بهتون هشدار می‌دهه توی قرنطینه آدم‌هایی هستن که ممکنه سر شما کلاه بذارن و بهتون پیشنهاد بدن که می‌تونن براتون وثیقه جور کنن تا آزاد بشید. بعد هم می‌گه این‌ها اگه می‌تونستن، کاری می‌کردن خودشون آزاد بشن.

توی قرنطینه قبل از این که سلول یا همون اتاق تون رو مشخص کنن به برکه به شما می‌دن تا هشت شماره تلفن آدم‌هایی رو که فکر می‌کنید دوست دارید با اون‌ها از زندان تماس بگیرید و در شرایط ضروری هم لازمه باهاشون حرف بزیند روش بنویسید. بر اساس این شماره‌ها براتون کارتی به نام «کارت سفید» صادر می‌کنن. کارت سفید چیزی شبیه کارت تلفنه که شارژش می‌کنید و فقط می‌تونید به اون تلفن‌هایی که توی برکه ثبت شده، زنگ بزیند. بعد از اینکه برکه «کارت سفید» رو پر کردید و شماره‌تلفن‌ها رو دادید، افسرنگهبان شما رو به وکیل‌بند معرفی می‌کنه که رئیس هر سالن زندان محسوب می‌شه. وکیل‌بندها از زندانی‌های قدیمی و شناخته‌شده هستن. به‌طور کلی تو زندان همه کارها رو خود زندانی‌ها انجام میدن، یعنی به‌جز رئیس زندان، کادر اداری، حفاظت و افسرنگهبان‌ها و نگهبان‌ها مابقی کارهای زندان، از بهداری گرفته تا آشپزی، نظافت، تأسیسات، وکیل‌بند، کارت عکس و... همه رو خود زندانی‌ها انجام میدن.

قرنطینه زندان تهران بزرگ دوطبقه‌ست، پایین چندتا اتاق با ظرفیت حدود بیست نفر داره و طبقه بالا هم دو تا سالن سرتاسری داره با ظرفیت هر کدوم پنجاه نفر. اینکه شما تو سالن‌های طبقه بالا بیفتید یا توی اتاق‌های طبقه پایین که راحت‌ترن، شناسی نیست، بسته به این داره که چقدر بخواهید خرج کنید. در واقع هر کسی رو طبقه پایین نمی‌فرستن، شما باید پول بدید. قاعده مهم و کلی زندان که از همون روز اول متوجه می‌شید اینه که اگه دوست دارید امکانات داشته باشید باید دست‌تون رو توی جیب‌تون کنید. اگه آهی در بساط ندارید باید دلتون به همون امکانات محدود زندان خوش باشه. وکیل‌بند خیلی شفاف به شما می‌گه اگه می‌خواهید برید طبقه پایین توی اتاق و روی تخت بخوابی و کسی برات آشپزی کنه و غذای خوب بخوری، باید هفته‌ای یک و نیم تا دو میلیون تومن پول بدی وگرنه باید بری طبقه بالا و غذای «دلی» بخوری. زندانی‌ها به غذای دولتی «دلی» می‌گن. جیره هر زندانی روزی سه وعده غذای «دلی»، دو تا پتو (یکی برای رو و یکی برای زیر)، یه زیرپوش، یه شورت، یه حوله، هر چهل روز یه شامپو کوچیک تخم‌مرغی و ماهی دو کیلو و هفتصد گرم قنده. جز این هر چی می‌خواهید، از ظرف برای غذا خوردن تا قاشق و چنگال و مایع ظرف‌شویی و مسواک و... رو باید از فروشگاه زندان بخرید. البته به جز جیره‌ای که گفتم به زندانی‌های معتاد یا اون‌هایی که دارن ترک می‌کنن، متادون مجانی هم می‌دن که ما بهش می‌گیم «کالاسکه شادی». یه سری از زندانی‌ها براش سر به ساعت مشخص صف می‌بندن.

توی قرنطینه هیچ تفکیکی بین زندانی‌ها انجام نمی‌شه، یعنی جیب‌بُر و پزشکی که مثلاً به خاطر چک برگشتی افتاده زندان به جا هستن و برای همین هم خیلی‌ها که دست‌شون به دهن‌شون می‌رسه و تازه افتادن زندان و می‌ترسن، تلاش می‌کنن پول خرج کنن و توی اتاق باشن و تو سالن‌های بالا نیفتن.

کسی جرات داشت بگوید خرت به چند؟ میزد دل و روده آدم را می ریخت جلوی چشمانش! یکبار همین معلم شیمی مان را توی کلاس چنان فتنه پیچ کرده بود که طفلکی یکی دو هفته با سر و کله باند پیچی شده می آمد مدرسه. یک روز ما توی حیاط مدرسه مان بازی می کردیم دیدیم هیاهویی شده. بچه ها هجوم برده اند به طرف دروازه آهنی مدرسه. رفتیم دیدیم آقای اسکندر مقدونی با چاقو زده دل و روده آقای کنارسری، مدیر مدرسه مان را بیرون ریخته است. پیکر نیمه جان آقای کنار سری را به دوش گرفتیم بردیم بیمارستان. سیصد چهار صد تا دانش آموز هم دنبالش. هیاهو کنان رفتیم بیمارستان. آقای کنار سری خوشبختانه به سلامت جست اما آقای اسکندر مقدونی را از مدرسه بیرون کردند. آخ، اگر بدانید چه نفسی به راحتی کشیدیم! اگر بدانید معلم شیمی مان چقدر خوشحال شده بود. بعدها اسکندر را می دیدیم که با یک موتور سیکلت قراضه بین لاهیجان و رودبنه مسافر کشی می کرد.



از قصه های بابا بزرگ: داشتم به گل های خانه ام آب می دادم. نوه هایم، نوا جونی و آرشی جونی مهمان مان بودند. آرشی جونی آمد توی حیاط و گفت: What are you doing grandpa گفتم: «دارم به گل ها آب می دهم»، گفت: «می توانم کمک کنم؟»، گفتم: «چرا نه؟»، شیلنگ آب را از دستم گرفت و شروع کرد به آب پاشی. چند دقیقه بعد رفت شاخه کوچک درختی را پیدا کرد و آورد و با چه مرارتی فرو کرد توی خاک گوشه باغچه. پرسیدم: «چیکار می کنی بابا جونی؟»، گفت: دارم «درخت میکارم!» بعد رفت شیلنگ را برداشت شروع کرد به آب دادن همان شاخه درخت. فردا صبحش همین که بیدار شد، دوید رفت توی باغچه. شیلنگ را برداشت و یک عالمه آب زیر همان شاخه ریخت و آمد برای صبحانه. همان سه چهار روزی که اینجا بود، روزی ده بار بیست بار می رفت توی باغچه ببیند درختش شاخ و برگ داده است یا نه؟ وقتی هم می خواست از اینجا برود هی سفارش پشت سفارش که: «بابا بزرگ! یادت نرود به درختم آب بدهی ها!»، هفته بعد من رفتم آن تکه چوب را کندم و یک بوته کوچکی پیدا کردم و آوردم همانجا به جای آن تکه چوب کاشتم. بوته یواش یواش برگ و بار زد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶



آقای اسکندر مقدونی: آقای مقربی معلم تاریخ مان بود. تازه لیسانس گرفته بود و معلم مان شده بود. توی کلاس مان شاگردهایی بودند که از بابای مان پیرتر بودند. می آمدند توی کلاس می نشستند و هیچ معلمی جرات نداشت بگوید بالای چشم شان ابروست. این آقای مقربی با آن هیکل ریزه میزه اش جلوی آنها جوجه ای بنظر می آمد.

آقای مقربی می آمد توی کلاس به جای این که به ما درس تاریخ بدهد و مثلاً بگوید آغا محمد خان با کرمان و کرمانیان چه کرد یا نادر شاه بر سر هندیان چه آورده است، یک ساعت تمام برای ما سخنرانی می کرد و از همه چیز صحبت می کرد غیر از تاریخ. ما چون حرف هایش را نمی فهمیدیم با همشاگردی هایمان بازی می کردیم، انگار آقای مقربی با دیوار حرف می زد.

یک همشاگردی داشتیم به نام اسکندر. از آن چاقو کش های محله بود. هیکلش هم دو برابر هیکل ما. اسمش را گذاشته بودیم اسکندر مقدونی. عصرها که می شد می رفت یکی دو تا نان تافتون و یک مقدار هم پنیر و کالباس و گوجه و خیار می خرید می آمد ته کلاس می نشست ساندویچ درست می کرد می خورد، آن هم با چه ملج ملوچی! یک آقا معلم دیگری داشتیم که از آن کله خرها بود. رفته بود لیسانس شیمی گرفته بود آمده بود معلم ما شده بود. اسمش یادم نمانده است. اسکندر از این معلم شیمی مان بدش می آمد. می رفت ساندویچی درست می کرد به طول و عرض لوله بخاری! می نشست ته کلاس تا معلم شیمی مان بیاید. همین که معلم شیمی مان دهانش را باز می کرد تا دو کلام از فرمول های شیمی به ما یاد بدهد اسکندر خان مقدونی ساندویچش را می گذاشت جلویش و با سر و صدا و ملج ملوچ می خورد. مگر

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408) 738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

آنها تایید می شوند. واکسن ها از دو طریق تهیه می شوند:

۱- Egg based ۲- روش سلولی یا Recombinant

در سال های ۲۰۲۳-۲۰۲۲ واکسن های فلو دارای چهار نوع ویروس غیرفعال می باشند که به هر دو روش تهیه می شوند. تزریق واکسن ها در بدن تولید آنتی بادی کرده و زمانی که ویروس زنده واقعی وارد بدن شود، علیه آن اقدام کرده و آن را از بین می برند. تابستان به زودی تمام شده و با شروع پائیز واکسن های فلو در تمام آمریکا آماده بوده و تزریق می شوند. این کار به وسیله بیمارستانها، کلینیک ها و داروخانه ها انجام پذیر است. طبق گزارش CDC در سال گذشته افرادی که علیه ویروس فلو واکسینه شده بودند بین ۴۰ درصد تا ۷۰ درصد کمتر به بیمارستان رفته و خود را از خطرات ویروس فلو نجات دادند.

خبر خوب امسال CDC این است که افرادی که دارای آلرژی به تخم مرغ هستند در سالهای قبل واکسینه نمی شدند ولی امسال از این واکسن ها می توانند استفاده کنند. در سالهای قبل واکسن های فلو که از روش کشت تخم مرغ تهیه می شدند دارای کمی پروتئین بوده که پس از ورود به بدن فرد ایجاد آلرژی می کردند. امسال افرادی که به پروتئین های تخم مرغ آلرژی دارند مشکلی نخواهند داشت. در سالهای قبل، در صورتی که می بایستی واکسن را استفاده می کردند، حتما این کار زیر نظر یک پزشک انجام می دادند.

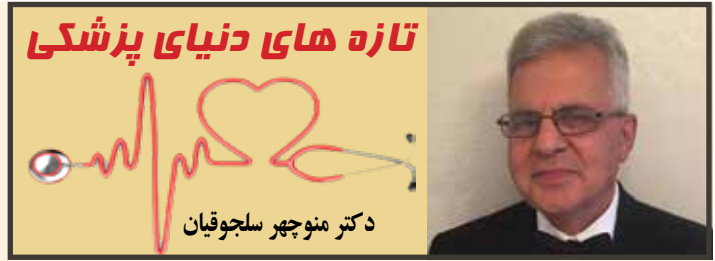
افراد زیر باید واکسن فلو را تحت نظر یک پزشک مصرف کنند.

۱- افرادی که دارای سیستم ایمنی ضعیف هستند.

۲- کودکان بین ۲ و ۴ سال که دارای بیماری آسم هستند.

۳- خانم های حامله

واکسن های دیگری که جلو بیماری های تنفسی را می گیرند عبارتند از واکسن RSV و COVID-19 که هر دو واکسن های جدیدی هستند. دریافت همزمان واکسن فلو و کوید-۱۹ مشکلی ایجاد نمی کند. مصرف همزمان واکسن RSV با سایر واکسن ها تأیید نشده است چون واکسن نسبتاً جدیدی می باشد. FDA مصرف واکسن RSV را در افراد بالای ۶۰ سال تأیید کرده است.



واکسن فلو (Flu Shot)

بیماری آنفولانزا (Influenza) که به نام فلو معروف است، یک بیماری واگیردار است که به وسیله ویروس آنفولانزا منتقل می شود. این ویروس مراکز تنفسی (گلو، بینی و ریه ها) را تحت حمله و تاثیر خود قرار می دهد که عوارض گوناگونی به بار می آورد.

واکسن فلو افراد را در مقابل این ویروس مهاجم محافظت می کند. طبق قانون CDC بزرگسالان این واکسن را در ماه های سپتامبر یا اکتبر دریافت می کنند و کودکان زیر ۸ سال نیاز به دو واکسن دارند که اولی را در ماه های جولای و آگوست دریافت می کنند. بیماری فلو اغلب از پائیز شروع شده و تا ماه می آینده ادامه پیدا می کند.



واکسن فلو یک واکسن زنده و فعال نیست و از ویروس کشته شده و غیرفعال تهیه می شود. بنابراین افراد نمی توانند با دریافت این واکسن دچار بیماری فلو شوند. بعضی عوارض این واکسن عبارتند از تورم در محل تزریق، درد جزئی، قرمزی پوست و گاهی تب کوتاه مدت. ولی بعضی از عوارض آن در بعضی افراد جدی تر می باشد. واکسن های فلو هر سال تا سال دیگر فرق می کنند و این به دلیل آن است که ویروس های فلو در هر فصل یا سال تغییر می کنند. محافظت ناشی از واکسن فلو در مقابل ویروس ها تدریجاً از بین می رود و به همین دلیل افراد بایستی هر سال واکسینه شوند. واکسن فلو بسیار مطمئن و بدون خطر می باشد. مهمترین نوع آنها واکسن های چهار گانه (Quadrivalent) هستند که فرد را در مقابل ۴ نوع ویروس که در هر فصل در حال پخش شدن هستند محافظت می کنند. واکسن های فلو را بایستی هر سال دریافت کرد و فاصله زمانی می تواند بین ۱۱ تا ۱۵ ماه باشد.

تنها واکسن فلو با ویروس زنده به نام LAIV معروف است که FDA آن را در سال ۲۰۰۳ تأیید کرده است. این واکسن شامل ویروس زنده ولی خفیف شده آنفولانزا می باشد و به جای تزریق داخل عضله در داخل بینی فرد اسپری می شود. در هر سال در ماه مارچ کمیته علمی مخصوصی در FDA نوع ویروس های آن سال را جهت تهیه واکسن ها شناسائی و انتخاب می کند. واکسن ها بر مبنای روش تهیه

افتتاحیه مهد کودک

Baby Blossom

با هدف دقت و تمرکز به رشد و یادگیری کودکان عزیز از سنین نوزاد تا ۶ سال

محیطی سالم، امن و دوستانه با کلاس ها و برنامه های آموزشی منحصر بفرد بر اساس نیاز هر کودک

♦ ارائه غذا و میان وعده

♦ کمک به تقویت مهارتهای حرکتی و هوشی کودک

♦ کمک به یادگیری حل مسئله و تعامل در فعالیت های گروهی

♦ زبان ها: انگلیسی، فارسی، ایتالیایی و اسپانیایی

۲۰٪ تخفیف برای شهریه ماه اول

به ما بپیوندید و به کودک تان فرصتی برای رشد و شکوفایی بهتر بدهید

برای رزرو وقت بازدید
و ثبت نام با ما تماس بگیرید

(415) 378-2077

Website: babyblossom-eed.com

تقاطع خیابان کمدن و بلاسام هیل - سن حوزة



Lic. No:
434416828

معرفی کتاب

Nutrition Topics for Healthcare Professionals



در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان ناشر: شرکت AuthorHouse



سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 ♦ (408) 455-2330



Soheila Rezae
Lic.: 01834116



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند

با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



Soheila.Realtor@gmail.com

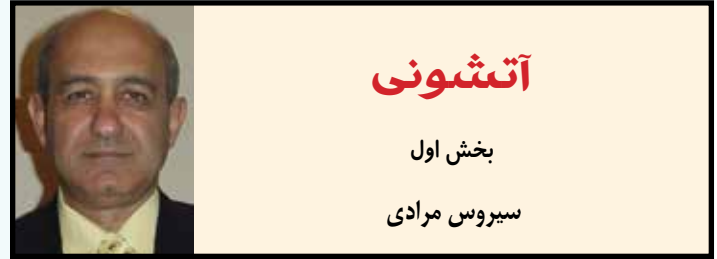
9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA

خیابان مهمی به نام مشهورترین نخست وزیر تاریخ ایران نه تنها در تهران بلکه در تمام ایران نیست. یادم است دوست نزدیکم ابولقاسم انجوی شیرازی، مقاله ای در روزنامه اطلاعات ۱۴ تیرماه سال ۱۳۵۰ تحت عنوان «تهران بمیر» منتشر ساخت و از اینکته تهرانی ها ترجیح می دهند در مراسم ختم بانو مهوش، خواننده و رقاصه کوچک بازاری، شرکت کنند تا در تشییع پیکر یک لغت نامه نویس، کلی به زمین و زمان بد و بی راه گفته بود. البته اگر بلواری را هم به اسم مهوش نامگذاری می کردند من اعتراضی نداشتم. پیش خودمان بماند، اغلب صفحات آهنگ های خانم مهوش را خریده و گوش داده و لذت برده بودم. ضمن تشکر از انجوی شیرازی با نتیجه گیری ایشان خیلی هم موافق نیستم و اصولاً مقایسه مشاغل این گونه که در کشور ما مرسوم است را قبول ندارم. مقاله انجوی شیرازی مرا یاد روزهای خوشی انداخت که دنبال پیدا کردن معنی لغات فارسی بودم. متوجه شدم که در فرهنگ فارسی نمی توان همه بار واژه ها را منتقل کرد. مثلاً همین کلمات رقص و یا خواننده و مطرب در همه کشورهای جهان مشاغلی مورد احترام هستند که به مردم خدمت می کنند، در حالیکه در کشور ما تا حدود زیادی بار منفی دارند. اطلاق مطرب و رقاص و عمله طرب به هر کسی نوعی توهین تلقی می شود. وقتی زنده بودم روی سیستم فونتیکی برای نگارش بار عاطفی واژه ها کار می کردم که اجل مهلتم نداد. بگذریم از این بحث که ما را عجلاناً مقصدی دگر است.

گردش در کویر: از وقتی مرده ام، تازه یادم افتاده که اندکی استراحت کنم. یادم می آید که چقدر می خواستم ایران گردی کنم و فرصتش را نیافتم. از شما چه پنهان که کویرهای ایران را خیلی دوست دارم. شاید علتش این باشد که زاده شمال هستم و آنقدر جنگل و آب و رودخانه و دریا دیده ام که دلم برای خوابیدن در یک شب پر ستاره کویری لک زده است. آسمانی بدون ابر. آن موقع هم که واژه ها را رصد می کردم بر سر لغات بومی مناطق کویری ایران خیلی تعمق می کردم. خیلی دلم می خواست که روستاهای معلم، جندق، مصر، رشم، سرکویر، خور و بیابانک و سرانجام گرمه را ببینم و شبهایش را به قولی درک کنم. از این ها گذشته من آتشنوی را دوست دارم. آن طوری که من تحقیق کردم واژه پارسی اصیلی است که زردشتیان بیشتر از آن استفاده می کنند و به معنای شب نشینی های دور آتش در شب های سرد کویری است. مجلسی سراسر شادی و آواز و گفتگوهای دوستانه. آنقدر با واژه ها کار کرده بودم که همه خصوصیات آتشنوی را از همین واژه اش می فهمیدم. از وقتی مردم دلم برای یک آتشنوی که هیچگاه تجربه عملی آن را نداشتم لک زده است. متأسفانه مرده ها نمی توانند از جای خود تکان بخورند، وگرنه مدتها قبل آرزوی قدیمی ام را عملی کرده و آتشنوی را با حضور دوستانم از همه قشر و طبقه در کویر تشکیل می دادم.

اتفاقی که اوایل امسال افتاد، جرقه امیدی را در دلم روشن کرد. در روزنامه ها خواندم که قرار است مجسمه من در ابتدای بلوارم نصب شود. بعد از مدتها یک دل سیر خندیدم. مراسم نصب مجسمه من خنده بازاری بود، آشفته تر از بازار شام. هیچکدام از کسانی که در مراسم شرکت داشتند، اصلاً مرا نمی شناختند ولی طوری تظاهر می کردند که هر روز با من پالوده می خوردند. آنها حتی نمی دانستند که من کی مرده ام و قبرم حالا کجاست و کارم چه بوده است. باز خدا خیرشان بدهد که در مجسمه من، کرواتم یادشان نرفته بود. در همان مراسم کوتاه مدام موبایل ها زنگ می خوردند و گوشم را می بردند. نکته جالب این بود که یکی از شرکت کنندگان مرا با معین، خواننده ایرانی مقیم آمریکا اشتباه گرفته بود. طوری که من شنیدم ایشان به نفر بغل دستی اش می گفت که «مگر آدم قحطی بود که مجسمه این یارو را گذاشته اند. تازه اینکه هنوز نمرده. آخه ما عادت داریم عکس و مجسمه آدم های مرده را نصب کنیم نه زنده ها را». مخاطبش اصلاً تو باغ نبود. دماغش را بالا کشید و گفت: «ساعت چنده؟»

دنباله مطلب در صفحه ۵۹



آتشونی

بخش اول

سیروس مرادی

شمشادهای دانشکده ادبیات: من یک لغت نامه نویس بودم. حالا چرا بودم؟ علتش کاملاً واضح است. نزدیک پنجاه و دو سال پیش در ۱۳ تیرماه سال ۱۳۵۰ به قول قدیمی ها روی در نقاب خاک کشیدم. البته حدود پنج سال قبل از آن در ۹ آذر ماه سال ۱۳۴۵ بعد از بازگشت از سفر ترکیه، در دفتر گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، سکنه مغزی کرده و افتادم. با توجه به تاریخ تولدم که سال ۱۲۹۷ در رشت بود یعنی عملاً از سن ۴۸ سالگی مرده حساب می شدم و کارآئی نداشتم. البته همسر و دوستانم با استفاده از امکانات محدود آن زمان من را به کانادا فرستادند. متأسفانه تغییر عمده ای در وضعیت ام ایجاد نشد و به ایران بازگردانده شدم. پنج سال آخر عمرم زندگی گیاهی داشتم.

دلیل اینکه بعد از این مدت طولانی دست به قلم برده ام، حادثه ای است که ظرف همین چند ماه اخیر بر سر مجسمه نیم تنه من آمد. راستش وقتی زنده بودم، کسی اصلاً توجهی به من نداشت. یعنی زبانم لال خیلی ها فکر می کردند که دیوانه بی آزاری هستم که ورق های بزرگ کاغذ را بر داشته و آنها را به قطعات کوچک تقسیم و به اصطلاح فیش درست کرده و هر چه راجع به واژه ای گرد آورده ام بر روی آن می نویسم تا سرانجام لغت نامه معین فراهم گردد.

یک بار، خدمتکارم داشت با تلفن صحبت می کرد و متوجه حضور من در اطاق نبود. انگار کسی از آن طرف خط درباره وضعیت کارمیش می پرسید و ایشان هم صادقانه برای آشنایش توضیح می داد که «بعلا! صاحب کارم دیوانه بی آزاری است که کاراش پاره کردن کاغذ و رونویسی از کتاب هاست!» مرد خوبی بود. به اندازه همسرم نگران سلامتیم بود. همیشه مرا نصیحت می کرد و می گفت: «ای آقا، اینقدر کتاب نخوان! مهتاب زده می شوی». بعداً از خاطراتش می گفت. به نظر وی درمان درد آدم های کتاب خوان سوزاندن همه کتابهایشان بود. کاری که آنها در روستا با آدم های کتاب خوان می کردند. اگر چله نشین خاکستر کتابهایت شوی، شب آخر رویایی دیده و به زندگی عادی بازمی گردی. به نظر خدمتکارم پشت هر کلمه ای که روی کاغذ بیاد، شیطانی نهفته است. بهتره فقط واژه ها بر زبان بیاوری و روی کاغذ اسیرش نکنی. کلمات مکتوب انتقام خواهند گرفت. مرگ سختی خواهی داشت.

متأسفم که نصایح همسر، دوستان و خدمتکارم را برای استراحت و تفریح گوش نکرده و در کار غرق شدم. سن زیادی نداشتم که دچار سکنه مغزی شدم و پنج سال در اغما بودم و سرانجام در حالی که تعداد انگشت شماری پشت تابوتم بودند، تشییع و بعد از آن در آمبولانسی که فقط راننده و همسر و خدمتکار بودند تا شهر محل تولدم در شمال کشور، آخرین سفر را انجام و الان سالهاست که مشغول استراحتم.

راستش در دهه ۱۳۲۰ که مصادف با اقبال گسترده جامعه ایران از احزاب چپ بود، من هم به تاسی از همه روشنفکران آن دوران هوادار عمده ترین حزب چپ آن زمان بودم. البته هیچگاه عضو رسمی حزب نشدم ولی همان طرفداری هم همیشه وبال گردنم شد. در پاییز سال ۱۹۵۷ در زمان حکومت خروشچف، سفری علمی به مسکو، لنینگراد و باکو داشتم. خیلی ها پشت سرم حرف در آوردند که فلانی چون مورد تایید چپ هاست، برای سفر به شوروی دعوت شده است. قبل از انقلاب من را غریبه می داشتند و بعد از انقلاب هم این بی مهری ها با آثارم، ادامه یافت. بگذریم. همه اینها را گفتم تا حادثه ای که اخیراً بر من رفت، روشن تر شود، و گرنه از این که کسی در گور مزاحم نیست کلی خوشحال هستم. البته گاهی دانشجویان ادبیات و یا مسافران شمال در آستانه اشرفیه، به دیدنم می آیند. تحمل شان را ندارم. بر سر خاکم چرت و پرت زیاد می گویند و حوصله ام را سر می برند. تنها از دیدن بچه ها خوشحال می شوم. چشمان شان واقعا پر نشاط هستند. کاش به جای این همه پیرمرد و پیرزن از کار افتاده و نق نقو، همیشه بچه ها به دیدارم می آمدند. این روزها هر نه قمر و زال مدتی شده لغت نامه نگار و فرهنگ نویس. این اطلاعات را از صحبت هایی که بر سر گورم می شود می فهمم. شکر خدا که مردم و اینها را ندیدم. مرگ بعضی وقتها نعمتی است. البته خیلی هم ناشکر نیستم. الان سالهاست که در پایتخت، بلواری را به اسم من نامگذاری کرده اند. این هم خودش طنزی است. بلوار از خیابان آزادی شروع و به یک پادگان قدیمی ختم می شود. البته برای کسی که اولین دکترای ادبیات فارسی را زیر نظر استادی چون پورداود و با قید خیلی خوب از دانشگاه تهران دریافت کرده، در معیارهای جاری کشور، قدردانی مهمی است. در حال حاضر هیچ بلوار و

فرامرز رفیع زاده

کارگزار مستقل و متخصص در امور بیمه مدیکر

با اخذ قرارداد از شرکت های خصوصی
ارایه دهنده بیمه مدیکر در ایالت کالیفرنیا

Medicare Advantage Plans
Medicare Supplement Plans
Medicare Prescription Drug Plans



Faramarz Rafizadeh
Independent Insurance Agent

مشاوره رایگان و فروش بیمه مدیکر
در سرتاسر ایالت کالیفرنیا

(408)-309-7006

Email: Faramarz@Medicareforcalifornians.com

CA License# OH15555

شرکت مالیاتی و حسابداری توس

Tous Inc.



برنامه ریزی و اداره کارهای مالیاتی و حسابداری شما تخصص ماست

- Full Accounting and Tax services
- Accounting structure modifying
- Business formation and consulting
- کلیه امور حسابداری و مالیاتی
- اصلاح و ایجاد ساختارهای حسابداری
- مشاوره و ثبت انواع شرکت

All Personal Tax Returns Are Protected Against IRS Audit and Identity Thefts

Tax Professional | Reza Farshchi

email: Reza@tous.services cell: 650 720 0182

T 408 610 9440 F 408 645 5129 ✉ info@tous.services 🌐 www.tous.services

📍 21060 W Homestead Rd #208, Cupertino, California 95014

لیلی امیرارجمند و کارنامه سیزده ساله کانون پرورش فکری کودکان

پرویز نیکنام



لیلی امیرارجمند

پرورش، فرهنگ، اقتصاد و رئیس سازمان برنامه و بودجه نیز حضور داشتند. خانم امیرارجمند می‌گوید: «این‌ها را آورده بودیم و می‌خواستیم از ایشان پول بگیریم.» هم‌زمان با شکل‌گیری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، لیلی امیرارجمند به همراه آذر شهابی به جنوب شهر تهران می‌رفتند و با خودشان کتاب می‌بردند. خانم امیرارجمند می‌گوید: «خانم شهابی و خود من یک مقدار کتاب، از جمله کتاب «قصه‌های صبحی»، خریده بودیم، به‌اضافه کتاب‌هایی از انتشارات فرانکلین و آنها را عقب مایشین من می‌گذاشتیم و به مدارس جنوب شهر می‌رفتیم که با کمک معلمان مدرسه به بچه‌ها کتاب بدهیم و ببینیم چه نتیجه‌ای می‌گیریم. آیا استقبال می‌کنند از کتاب‌خوانی؟ ما می‌رفتیم مدارس، کتاب می‌بردیم که ببینیم بچه‌ها چه واکنشی نشان می‌دهند به این کتاب‌ها.» این اولین قدم برای توسعه کتابخانه‌های کودکان در تهران بود و بعد از آن کانون در مناطق مختلف کشور توسعه پیدا کرد و علاوه بر تأسیس کانون در شهرهای بزرگ و کوچک کتابخانه‌های سیار در مناطق روستایی نیز به راه افتاد. ارتش دوازده دستگاه اتوبوس به کانون هدیه داد و کانون آن را به کتابخانه سیار تبدیل کرد و این کتابخانه‌های سیار به مناطق روستایی فرستاده می‌شد. علاوه بر این نیز مقداری کتاب با اسب و قاطر به مناطق روستایی دور افتاده فرستاده می‌شد. ایجاد کتابخانه‌های سیار برای مناطق روستایی و محروم یکی از ابتکارات کانون بود. غلامرضا امامی، یکی از مدیران کانون، می‌گوید: «به یاد می‌آورم در روستاهایی که وسایل حمل و نقل نبود و جاده‌ها ناهموار بود، صندوق کتاب‌ها بر پشت قاطرها حمل می‌شد و در اختیار نونهالان روستایی قرار می‌گرفت.»

به‌گفته خانم امیرارجمند کانون در سال ۱۳۵۷ در سراسر کشور ۳۲۵ کتابخانه داشت، به‌اضافه کتابخانه‌های سیارمان که هم اتوبوس بود، هم جیب بود و هم قاطر،. تأسیس کانون ادامه تغییراتی بود که در سطوح مختلف در ایران شکل گرفته بود. شیوه آموزش الفبا به دانش‌آموزان از اواسط دهه ۱۳۴۰ تغییر کرده و ساده‌تر شده بود و دانش‌آموزان الفبا را در طول آموزش سالانه یاد می‌گرفتند. کمی بعدتر، در سال ۱۳۴۱، شورای کتاب کودک به‌همت گروهی از علاقه‌مندان و صاحب‌نظران تشکیل شد. هدف این شورا کمک و توسعه ادبیات کودکان و نوجوانان بود. حرکت بعدی که می‌توان آن را در ظهور کانون مؤثر دانست انتشار مجلات پیک بود که در سال ۱۳۴۲ با همکاری وزارت آموزش و پرورش و انتشارات فرانکلین منتشر شد. همه این فعالیت‌ها زمینه را برای ایجاد نهادی همانند کانون هموارتر کرد.

انتشارات کانون: در آن سال‌ها کتاب‌های کودک بسیار کم بود و کانون با تشکیل بخش انتشارات به دنبال انتشار کتاب‌های کودک بود. انتشارات کانون در سال ۱۳۴۵ زیر نظر فیروز شیروانلو کارش را شروع کرد. اولین کتابی که کانون منتشر کرد کتابی بود به اسم دخترک دریا که فرح پهلوی از هانس کریستین آندرسن ترجمه کرده بود. در آن زمان، به‌گفته خانم امیرارجمند، «آقای فیروز شیروانلو که از طرف انتشارات فرانکلین به ما معرفی شده بود به کانون آمد و بخش انتشارات را به دست گرفت.» فیروز شیروانلو نخستین رئیس انتشارات کانون بود. او تحصیلاتش را در رشته جامعه‌شناسی هنر در انگلستان به پایان رسانده بود و به دلیل فعالیت‌های سیاسی نیز مدتی زندانی بود. آقای شیروانلو پس از آزادی از زندان در کانون استخدام شد. خانم امیرارجمند می‌گوید: «در زمانی که آقای شیروانلو به کانون آمد، من هیچ اطلاعی از سوابق سیاسی او نداشتم. او که تجربیات زیادی در زمینه چاپ کتاب و با اکثر نویسندگان و دست‌اندرکاران آشنایی داشت امکاناتی به وجود می‌آورد که من با این افراد آشنا بشوم. مثلاً محمود مشرف آزاد تهرانی (م. آزاد)، شاعر، مترجم و نقدنویسی که یکی از بهترین نویسندگان و ادیتورهای آن زمان بود، توسط شیروانلو به من معرفی شد. او بعدها در کانون چندین کتاب قصه به شعر و نثر برای کودکان نوشت. یا سیروس طاهباز، نویسنده و مترجمی که بیش از ۲۰ هزار برگ از دست‌نوشته‌های نیما یوشیج را گردآوری کرده بود. او هم از طریق شیروانلو به ما پیوست و از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ مدیریت انتشارات کانون را بر عهده داشت. البته مقدار زیادی برداشت‌های خود من هم در انتخاب نهایی آنها تأثیر داشت.»

پروفسوری داشتم به نام مری گیور که ادبیات کودکان تدریس می‌کرد. شاید الهام‌بخش معجزه‌ای که در ایران به نام کانون انجام دادیم او بود. در آن زمان پارک فرح در زمین باغ جلالیه در دست ساختمان بود و علیاحضرت شهبانو دستور دادند یک قطعه زمین در آنجا در اختیار ما گذاشته شود و به این صورت ساختمان اولین کتابخانه کودک در ایران آغاز شد. آن موقع من فکر نمی‌کردم که یک روزی این کتابخانه تبدیل به یک مرکز فرهنگی بشود. فقط می‌خواستیم یک کتابخانه داشته باشیم. اما از همان روزهای اول، ضمن انتظار برای تمام شدن ساختمان کتابخانه، به این نتیجه رسیده بودیم که فقط یک کتابخانه کافی نیست و باید کتابخانه‌های دیگری در تهران و شهرهای دیگر ایران ساخته بشود. در آن زمان ما تصورش را هم نمی‌کردیم که این کار تا این حد وسعت پیدا کند، اما به تدریج و به خاطر استقبال بی‌سابقه بچه‌ها همه چیز خود به خود پیش رفت. کتابخانه‌ها بر حسب نیاز جامعه یکی بعد از دیگری ساخته شدند. در آن زمان اصولاً طرح و برنامه‌ریزی به صورت امروزی وجود نداشت و کار به صورتی نبود که ما از قبل تصمیم بگیریم چند کتابخانه بسازیم.»

لیلی امیرارجمند سال ۱۳۴۴، بعد از پایان تحصیلاتش در رشته کتابداری، از آمریکا به ایران بازگشت. رفت پیش دوست و هم‌کلاسی قدیمی‌اش، فرح پهلوی، و از او خواست تا جایی در اختیار او قرار دهد تا بتواند کتابخانه‌ای برای بچه‌ها درست کند. لیلی امیرارجمند یا لیلی جهان‌آرا در آن زمان ۲۷ ساله بود. او در سال ۱۳۱۷ در تهران به دنیا آمد. پدرش، عبدالله جهان‌آرا، کارمند وزارت دارایی بود و مادرش، ناهید شاهرخ، متولد بلژیک و کارمند بان‌نشسته موزه ایران باستان بود. لیلی جهان‌آرا پس از ازدواج با شاهرخ امیرارجمند، استاد فیزیک دانشگاه تهران، در سال ۱۳۴۵ با نام‌خانوادگی امیرارجمند مشهور شد.

لیلی امیرارجمند از نه‌سالگی با فرح پهلوی دوست و هم‌کلاسی بود. هر دویشان به مدرسه فرانسوی ژاندارک می‌رفتند، که از سوی خواهران مسیحی اداره می‌شد. آنها تا کلاس نهم در ژاندارک درس می‌خواندند و بعد از آن به مدرسه رازی رفتند که پسرانه بود و بخشی هم به دختران اختصاص داشت و معلمان فرانسوی آن را اداره می‌کردند. خودش می‌گوید: «تمام ناهارهایمان را با هم می‌خوردیم. ناهارهایمان را هم از خانه برایمان می‌آوردند. بعداً بیرون از مدرسه خب تولدها بود یا هر چیزی بود همیشه با هم بودیم.»

لیلی بعد از پایان دبیرستان وارد دانشگاه تهران شد و ادبیات فرانسه خواند. بعد از آن به آمریکا رفت و در دانشگاه رانگرز در نیوجرسی در رشته کتابداری و ادبیات کودکان فوق‌لیسانس گرفت. به محض بازگشت به ایران، پیش فرح پهلوی رفت و از او برای ساخت کتابخانه‌ای مخصوص کودکان کمک خواست. او به رادیو فردا می‌گوید: «ایشان دستور دادند و یک تکه زمین به ما دادند و مهندس نادر اردلان، که مهندس آنجا بود، نقشه کتابخانه را به ما داد، البته با خصوصیتی که من به او داده بودم که چه می‌خواستم تویش باشد، که نه اینکه فقط یک کتابخانه باشد، بلکه یک اتاق برای فیلم باشد، یک اتاق برای صفحه و گرامافون باشد. می‌خواستم تئاتر و سینما داشته باشند، چیزهایی که اصلاً در ایران وجود نداشت.»

زمینی که برای این کار در نظر گرفته شده بود بخشی از باغ جلالیه بود که میدان اسب‌سواری و رژه ارتش بود و از سال ۱۳۴۳ کار ساخت پارک فرح (لاله) و تأسیسات فرهنگی در این زمین شروع شده بود. اولین ساختمان کتابخانه کانون در فضای پارک فرح با طراحی نادر اردلان، که در دانشگاه هاروارد تحصیل کرده بود، ساخته شد. به‌دنبال آن دومین کتابخانه کودک و نوجوان در باغ‌شاه تهران (میدان حر) و در انبار یک مدرسه راه‌اندازی شد. احسان یارشاطر، استاد زبان‌های باستانی و ایران‌شناس نامور و هما زاهدی، که آن زمان وکیل مجلس بود، اولین همکاران خانم امیرارجمند بودند. آن زمان هنوز نامی برای مؤسسه تازه انتخاب نشده بود و احسان یارشاطر نام «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان» را برای آن پیشنهاد کرد.

ماجرا هم این بود که بعد از ساخت ساختمان کتابخانه، فرح پهلوی هیئت‌امانی برای مؤسسه تازه تأسیس درست کرد که خودش رئیس آن بود و احسان یارشاطر نیز به عنوان یکی از اعضای هیئت‌امنا معرفی شد. در هیئت‌امنا وزیران آموزش و

idents®

RS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees

Until We Win Your Case!

ettlements & Verdicts



Powerfulinjurylawyers.com

urg & Brock, dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.



ACC

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock, Law Offices of B

شناخت ذهن و کنترل آن

رامین کرمی - کارشناس ارشد مهندسی از دانشگاه پلیتکنیک تهران
بخش دهم



خود مراجعه کنید و تکلیف پراتنهای بی موردی که در ذهن تان باز مانده است و نیازی به پیگیری ندارند را ببندید. اگر کسی خطای ناخودآگاه و قابل گذشتی در مورد شما کرده، در ذهن خود او را ببخشید و به من

ذهنی خود دستور دهید که پرونده اش را ببندد و کنار بگذارد. نگذارید به صورت یک انرژی منفی در ذهن شما باقی بماند و من ذهنی آن را وارد ناخودآگاه تان کند و شما را آزار دهد. اگر شما خطایی کرده اید خود را ببخشید و رها کنید. نگذارید من ذهنی به چیزهایی چنگ ببندازد و گیر بدهد که انرژی و توان شما را بیهوده مستهلک می کنند. بهترین زمان برای همه این بخشش ها و فراموش کردن ها دقیقاً بعد از تن آرامی و قبل از خواب است. من ذهنی خسته و ناتوان تر از این است که میل به عناد و لجبازی داشته باشد و فرکانس های مغزی شما پایین آمده و به فرکانس های خواب نزدیکتر می شود، لذا هر تغییری به راحتی در ناخودآگاه حک می شود و اصطلاحاً در شرایط خوبی برای خود هیپنوتیزی قرار دارید و در ادامه می توانید تا زمانی که هنوز وارد فاز خواب نشده اید با خود تلقینی اهداف عالی خود را مرور کرده و بر عزم خود برای نیل به این اهداف تاکید کنید و به ناخودآگاه پرتوان خود پیاموید که بر روی آن اهداف تمرکز کرده و راه حل پیدا کرده و بعد به سطح خودآگاه شما منتقل کند. پس فراموش نکنید، اول بخشش و تخلیه و پاکسازی، بعد کاشت تخم امید و موفقیت و پیروزی.

همیشه در حال آموزش باشید: سعی کنید در هر سنی متناسب با شرایط خود همواره در یک فرآیند آموزش دیدن مستمر به سر ببرید. همانطور که در قسمت خصوصیات من ذهنی گفتم، من ذهنی اموری را که در مسیر زندگی شما به آن نیاز پیدا می کنید را آگاهانه و با مهارت و تسلط کامل می آموزد و بعد از مدتی، اجرای آن را در اکثر مواقع به بخش ناخودآگاه ذهن تان می سپارد. در سه دهه اول زندگی مسایل مختلفی برای آموختن وجود دارد، آموزش های مختلف می بینیم و روابط تازه آغاز می کنیم، اما از دهه سوم به بعد کم کم اوضاع زندگی پایدار می شود و موضوعات ضروری کمتری برای آموزش دیدن نیاز داریم و روابط مان اکثرًا شکل گرفته و به بلوغ رسیده اند و اغلب از بابت آنها دغدغه فهمیدن و یادگیری نداریم. دقیقاً از همین موقع باید برای کنترل ذهن نسبت به آموزش دیدن اقدام کنیم. بسته به علاقتی که دارید مواردی را انتخاب کنید و به صورت حرفه ای یا صرفاً یادگیری اولیه آموزش ببینیم. اگر لازم بود در کلاس های آموزشی شرکت کنیم و من ذهنی خود را وادار کنیم که حاضر و ناظر در محل در پی یادگیری باشد. یادگیری و آموزش فرآیند پیری را کند کرده و ذهن شما را وادار می کند که ورزیده شود. چنین ذهنی فرصتی برای این که خود واقعی را با اعمال خود به در دسر ببندازد ندارد. امروزه کشف شده است هر مطلب جدیدی را که آموزش می بینید، ذهن اقدام به ساخت یک آبشار عصبی در مغز می کند تا بتواند بعداً اجرای آن را به بخش ناخودآگاه بسپارد. این آبشارهای عصبی باعث می شوند که سلول های عصبی مغز تحلیل نروند و زنده بمانند. به ذهن خود مجال پرواز ندهید. همین الان قلم و کاغذ بردارید و مواردی را که مایل به یادگیری آن هستید لیست کنید و به ترتیب به صورت خودآموز یا کلاس آموزشی آنها را بیاموزید، یک زبان خارجی جدید، یک زبان برنامه نویسی، یک ورزش یا هنر و... لازم نیست حرفه ای شوید، همین که بتواند برای شما با حس سرگرمی همراه باشد و مایل به یادگیری آن باشید کافی است.

از یکنواختی دوری کنید: سعی کنید در عین این که در زندگی نظم و برنامه دارید، از یکنواختی دوری کنید. یکنواختی و تکرار با تقویت حالت ناخودآگاه به شما حس از مسخ شدگی و روبات بودن را می دهد و در بلند مدت احساس افسردگی پیدا می کنید و دیگر توانایی کنترل من ذهنی خود را از دست می دهید. متناسب با شخصیت خود، آرام یا هیجانی، به تنهایی یا با خانواده یا با دوستان کارهایی بکنید که این حس یکنواختی را از شما دور کند و من ذهنی شما را ناگزیر از حضور در کنار شما کند: - بعضی وقتها روش روتین خود در انجام امور روز مره تغییر دهید و ترک کنید. مثلاً اگر راست دست هستید گاهی با دست چپ مسواک بزنید، با دست چپ قاشق را به دست بگیرید، مسیرهای متداول رانندگی یا پیاده روی خود را تغییر داده و از مسیرهای جدید که نیاز به تمرکز و رفتار آگاهانه است تردد کنید. گاهی زمان و مکان مدیتیشن خود را آگاهانه جابجا کنید و دهها مورد از این خرده امور که تغییر روش انجام آنها حس خوبی را در شما ایجاد خواهد کرد. **دنباله مطلب در صفحه ۳۸۶**

انتقاد پذیر باشید: سعی کنید به نزدیکان خود مانند والدین، همسر، فرزندان و دوستان صمیمی خود که به صداقت شان اعتقاد دارید اجازه بدهید که گاهی از شما و رفتار شما انتقاد کنند. انتقاد یعنی اینکه متوجه بشوید دیگران من ذهنی شما را چگونه می بینند. افراد نزدیک به ما که نسبت به ما نیت خیر دارند بهتر از ما می توانند من ذهنی ما را بی پرده ببینند. انتقاد باعث می شود که ما نسبت به رفتارهای نادرست من ذهنی خود در فاز آگاهانه قرار بگیریم و با تقویت حس آگاهی به دوگانه بودن خود واقعی و من ذهنی نسبت به کنترل من ذهنی و تصحیح رفتارهای آن اقدام کنیم. در انتقاد باید مطمئن باشیم که طرف انتقاد کننده ما قصد تخریب شخصیت ما و سواستفاده از ما را ندارد و اصولاً دسته افرادی که در بالا از ایشان یاد شد قابلیت این را دارند که جزو انتقاد کننده های تاثیر گذار و خیر خواه ما باشند.

تمرین حضور: در ماه های قبل در مورد تمرین حضور صحبت کردیم. مجدداً آن را برای شما توضیح می دهم. این یک تمرین عملی است که در هر مکان و زمان که هستید اگر کاری که انجام می دهید نیاز به دقت و تمرکز نداشته باشد که غفلت از آن حادثه آفرین باشد، مانند رانندگی، قابل انجام است. در طول روز هر از گاهی در هر وضعیتی که برایتان امکان پذیر است و تنها باشید که چه بهتر، برای یک دقیقه دست از کار یا عملی که انجام می دهید برداشته و متوجه بدن خود، محیط اطراف، صداها، بوها، سطوحی که با بدن شما در تماس هستند، سنگینی بدن خود، انقباض ماهیچه ها، تنفسی که انجام می دهید و خلاصه تمام چیزهایی که در آن زمان و مکان حاضر هستند شده و اصطلاحاً تمام و کمال در بدن خود حاضر و ناظر بر بدن خود و محیط اطراف بشوید. به تنفس خود که دقت کنید آرام، سنگین و شمرده خواهد شد. این تمرین ذهن شما را از پرواز در زمان و مکان غیر از آنجا و آن زمان، جدا و احضار می کند. چیزهایی خواهید شنید، بوهایی را متوجه خواهید شد، فشارهایی را به بدن خود از محل نشستن و سطوح در تماس حس خواهید کرد که اصلاً قبل از این تمرین متوجه آنها نبوده اید. کنترل تنفس در طی این مدت در دستان شما خواهد بود. آگاهی خود را حس خواهید کرد و حس سنگین لذتبخشی خواهید داشت، اما من ذهنی شما بیقرار خواهد بود، می دانید چرا؟ چون تمام این احساس ها را توسط من ذهنی و از مسیر او حس می کنید، نه بخش ناخودآگاه ذهن خود، و این برایش خیلی سخت است چون می داند بدون او هم این دریافت ها بود اما آگاهانه نبود و نیاز نبود او در این امر دخیل شود. پرداختن به تمرین حضور، ذهن را در زمان حال و مکان حال به دام شما خواهد انداخت. لازم نیست همواره اینطور باشید چرا که امور زندگی و کارتان مختل می شود، اما حتماً و حتماً دقت کنید که در طول روز این تمرین را بارها در شرایط مختلف که خطری ندارد انجام دهید، مانند پشت میز کار، جلسه ای که شما سخنگو نیستید یا فعلاً خطاب صحبت نیستید، وقتی داخل اتوبوس یا تاکسی نشسته اید، در طبیعت و پارک، در منزل موقعی که غذا می خورید یا دراز کشیده و استراحت می کنید. این تمرین را عادت کنید و من ذهنی خود را عادت دهید که بدانند گاه به گاه احضارش می کنید. مطمئن باشید به مرور اثرات این رفتار ساده را در زندگی خود خواهید دید.

تمرین تن آرامی: یا یک جستجوی ساده در کتاب ها و سایت های مرتبط می توانید یک روش ساده تن آرامی انتخاب کرده و بعنوان یک تمرین انجام بدهید. بهترین زمان تن آرامی شب ها قبل از خوابیدن است و باعث تخلیه حافظه استرسی ماهیچه های اعضای مختلف بدن شده و ذهن را از انرژی های منفی تل انبار شده در طول روز خالی می کند. ساده ترین متد تن آرامی که من خودم شب ها قبل از خواب انجام میدهم بدین صورت است: «به پشت دراز بکشید و در حالی که دست هایتان در دو طرف بدن تان به حالت کشیده قرار دارد، پاهایتان هم به فاصله اندکی از هم دراز کنید. چشم های خود را ببندید و چند بار نفس عمیق و شکمی بکشید. سعی کنید بین دم و بازدم یک وقفه ایجاد کنید. بر روی تنفس خود دقت کنید. حالا شروع کنید از عضلات پای راست به سمت بالا و سپس پای چپ به بالا آگاهی خود را بر روی هر عضو انتخاب شده ببرید. بردن آگاهی به سمت مثلاً کف پای چپ باعث ایجاد حس گرما در کف پا و گزگز آن می شود. همینطور یک به یک اعضای بدن تان را با احساس آگاهی حس کرده و به سمت اعضای بالاتر و نهایتاً سر و صورت بیاوید. این عمل شاید حدود پنج دقیقه بیشتر کار نبرد اما اثر آن را بر کیفیت خواب شبانه و احساس بهتر روز بعد آن، بعد از مدتها تمرین احساس خواهید کرد.

پراتنهای ذهنی بی مصرف خود را ببندید: بعد از تن آرامی قبل از خواب، به ذهن

نوسانات پیش رو: علیرغم رونق کم سابقه بازار املاک در چند سال گذشته، اکنون شاخص هایی وجود دارد که حاکی از تغییر در چشم انداز ارزش املاک و مستغلات است. آمار و اخبار اقتصادی در چند ماه گذشته حاکی از فروکش کردن تدریجی تورم و قیمت مسکن به سطوح پایدارتر می باشد. قابل ذکر است که بسیاری از بازارهای منطقه ای املاک در آمریکا، به ویژه در استان های غربی، شاهد کاهش متوسط قیمت مسکن با افت ۸ درصدی نسبت به سال گذشته بوده اند. به عنوان مثال در کانتی سانتا کلارا، جایی که بسیاری از مشتریانی که با من تجربه کاری دارند مستقر هستند، میانگین قیمت املاک مسکونی در یک سال گذشته (از مارس ۲۰۲۲ تا مارس ۲۰۲۳) تقریباً ۱۴ درصد کاهش یافته است.

اشباع بازار: بازار اجاره که منبع درآمد ثابتی برای سرمایه گذاران بوده است نیز با تغییراتی مواجه است. لازم به توجه است که بیش از ۳۵ درصد از خانوارها در آمریکا اجاره نشین هستند که این تقریباً معادل ۴۴ میلیون خانوار اجاره ای است. در بین این جمعیت، تقاضای پی در پی و قابل توجهی برای املاک اجاره ای وجود دارد. در همین حال، چشم انداز تازه ای در حال شکل گیری است که نشان می دهد ساز و ساخت ساختمان های چند واحدی به بالاترین سطح موجود در ۴۰ سال گذشته می رسند. این هجوم عرضه موجود در ساختمانهای اجاره ای به احتمال زیاد منجر به کاهش قیمت اجاره و رشد کندتر اجاره بها می شود. علاوه بر این، بواسطه مصوبات قانونی جدید در بسیاری از شهرهای آمریکا، از جمله الزامات مسکن فراگیر (Inclusionary Housing)، موجودیت واحدهای اجاره ای (Inventory) به مراتب بیشتر خواهد شد. **کاهش رشد اجاره:** آمار و اطلاعات اخیر بدست آمده از سایت Zillow، نشان می دهد که درصد رشد اجاره بهای واحدهای مسکونی رو به کاهش است. در حال حاضر میانگین قیمت اجاره مسکن در آمریکا حدود ۲,۰۷۰ دلار در ماه می باشد، که این نشان دهنده افزایش متوسط ۳,۶ درصدی نسبت به سال قبل است. این عدد در مقایسه با اوج رشد سالانه ۱۶,۲ درصدی تجربه شده در فوریه ۲۰۲۲ بسیار کم رنگ تر شده است. طبق داده های اخیر، میانگین رشد اجاره بهای سالانه تا به امروز در سال ۲۰۲۳ تنها ۲,۹ درصد بوده است که به طور قابل توجهی کمتر از میانگین ۳,۹ درصدی قبل از پاندامیک کوید-۱۹ می باشد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

تغییرات کنونی در اقتصاد مسکن و تاثیر آن بر سرمایه گذاران املاک اجاره ای

شان انصاری - مشاور سرمایه گذاری در املاک
shawn.ansari@compass.com



مقدمه: در سالهای اخیر، افرادی که در املاک و مستغلات سرمایه گذاری کرده بودند از سود قابل توجهی برخوردار شدند. با افزایش اجاره بها و افزایش استثنایی قیمت مسکن، بازار املاک و مستغلات همانند معدن طلا برای سرمایه گذاران هوشمند بوده است. با این حال، با تغییر شرایط اقتصادی و تغییر پویایی بازار، برای سرمایه گذاران ضروری است که سبد دارایی خود را مجدداً ارزیابی کنند. از آنجایی که بیش از سی و سه سال در صنعت املاک در خدمت جامعه ایرانی و غیر ایرانی بوده ام و بطور متناوب سوالات زیادی نسبت به وضعیت مسکن در شرایط فعلی موجود از طرف مشتریان و دوستان می شود، تمایل دارم که این تجربه را در اختیار شما عزیزان قرار دهم و در این مقاله، بررسی خواهیم کرد که چرا شرایط کنونی بازار این فرصت را ایجاد نموده که صاحبان املاک درآمدزا، در راستای فروش یک یا چند ملک خود اقدام نمایند.

جهش اخیر بازار املاک: برای شروع بیاید آمار قابل توجهی که معرف رشد چندین سال گذشته در بازار املاک و مستغلات بوده است را بررسی کنیم. طی سه سال گذشته، نرخ اجاره ماهانه و متوسط قیمت خانه افزایش قابل توجهی را تجربه کرده اند که به ترتیب تقریباً ۱۶ درصد و ۳۶ درصد افزایش یافته اند. این جدول زمانی را، چنانچه تا یک دهه تمدید کنید، این ارقام به مراتب چشمگیرتر می شوند، به طوری که نرخ اجاره و میانگین قیمت خانه به ترتیب ۳۱ و ۴۹ درصد افزایش را نشان می دهد. ذکر این نکته ضروری است که این بازده های چشمگیر در طول دوره ای به دست آمده که وام های مسکن از پایین ترین نرخ بهره ها برخوردار بوده اند. این ساختار زمینه ای به مراتب متفاوت و سود بخش برای سرمایه گذاری در املاک و مستغلات فراهم کرده بود.

مریم سالاری

مربی یوگا

یوگا رقص بین رهایی و تسلیم است.

یوگا سفری است توسط خویشتن، از خویشتن، به سوی خویشتن.

◆ Chair Yoga ◆ Hatha Yoga ◆ Vinyasa Yuga

با انجام یوگا شما می توانید:

- ◆ شناخت و ارتباط بهتر با بدن ◆ قبول وضعیت جسمی و روحی ◆ بالا بردن نیروی تفکر ◆ شناخت انرژی های درونی
- ◆ تعادل بین چاکراها ◆ هماهنگی بدن، فکر و روح ◆ سلامتی و شادابی برای تمام عمر

برای اطلاعات بیشتر در مورد کلاس ها با من تماس حاصل فرمایید!

(408) 802-8882

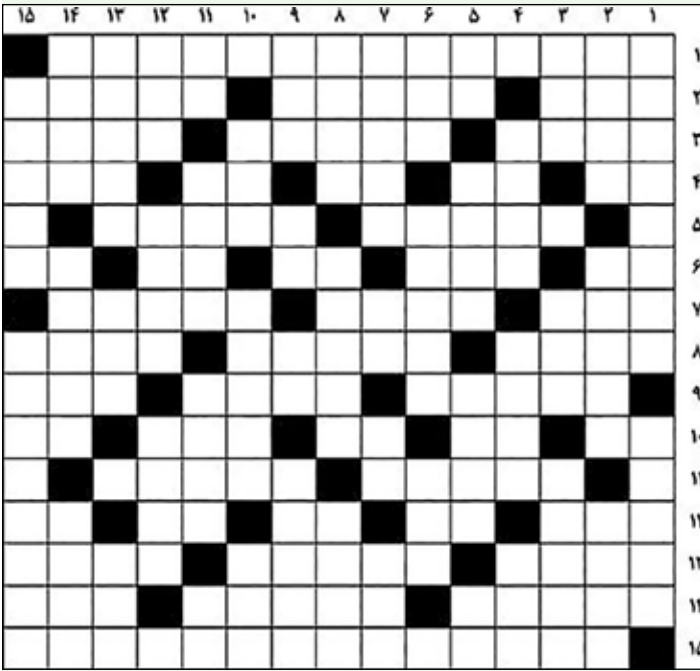
<http://mindfullyyogagroup.com>

MINDFUL YOGA
Group



حل جدول در صفحه ۴۲

جدول



روزی که بی تو می گذرد
گرچه با یاد توست ثانیه هاش
آرزو باز می کشد فریاد
در کنار تو می گذشت ای کاش!

فربدون مشیری



عمودی

- ۱- پدیده‌ای اقتصادی که از بروز هم‌زمان بالا رفتن نرخ رشد تورم و پایین آمدن رشد اقتصادی به وقوع می‌پیوندد- پابنخت نیجریه
- ۲- متفرق- ماهی فروشی- زبانه آتش
- ۳- از ترکیب رنگ قرمز و این رنگ، رنگ نارنجی حاصل می‌شود- پس‌غذا- خالص
- ۴- سمت چپ- آغل- از نام‌های زنانه فرنگی
- ۵- عضوی از صورت- از جمله کشورهایی که شورای همکاری خلیج فارس را تشکیل می‌دهند و نیمی از ذخایر اثبات شده نفت اوپک را در اختیار دارند- از دروس نوشتنی- ضربه بوکس
- ۶- آن طرف- از پنج تیم برتر فوتبال جهان در سال ۲۰۰۸- در بین کشورهای با اقتصاد نوظهور- بازار اوراق قرضه شرکتی در این کشور از همه بزرگ‌تر است
- ۷- سرزمینی میان افغانستان و ترکمنستان- طلیعه اعداد- موجود نادیدنی- نگاه کن
- ۸- سوغات کرمان- دورویی- سند
- ۹- مادر ترکی- همه- چهره- ناسازگار
- ۱۰- فانوس دریایی- تفرقه- شیرین و گوارا
- ۱۱- ضدنیک- پدر- کمیاب- تصدیق آلمانی
- ۱۲- آماس- کشوری در جنوب شرقی آسیا در همسایگی چین و هند و بوتان- نظر و دید
- ۱۳- پیوند- پول نقد- سدی در جنوب کشورمان
- ۱۴- ابزار کار نجاران و آهنگران- آهنگ- قابله
- ۱۵- رئیس‌جمهوری صربستان- کاندیدای پیروز شده جمهوریخواه در ایالات متحده آمریکا

افقی

- ۱- اقتصاددان لهستانی- آلمانی صاحب کتاب تراکم سرمایه متولد ۱۸۷۱ میلادی
- ۲- ماده گندزدا- گروهی از ستارگان- قوه فهم
- ۳- سرزمین- ثروتمندان- پاک از گناه
- ۴- ورزش مادر- بند آهنی و میخ- سودای ناله- ضمیر غایب- پاکیزگی
- ۵- غرامت- ساحل
- ۶- به اندازه- جاده آهنی- تپه بلند- گونه- عضوی از دست
- ۷- چشم‌درد- یکی از محاکم فرجام‌خواهی در دادگستری- جمع جدول
- ۸- صورتک- از پر فروش‌ترین محصولات هنداموتور ژاپن شرکت خودروسازی این کشور- خیره‌سر
- ۹- شهری که در سال ۱۳۷۹ رتبه ۳۶ را از ۱۰۰ از لحاظ توسعه یافتگی صنعتی به دست آورد- واحد پول چین- از نام‌های زنانه
- ۱۰- قدم یکپا- فرار حیوانات- پاره کردن- هذیان- پول قدرتمند آسیا
- ۱۱- ترانس- شهری در استان اصفهان که تولید پسته خود را ۵۰ درصد افزایش داده است
- ۱۲- قرمز رنگ- واحد سطح- بالا آمدن آب دریا- خدای باستان- نیزه کوتاه
- ۱۳- افتادن در چاله- دانش اندازه‌گیری- نابود
- ۱۴- زن در بوزه‌گر- بالا بودن قیمت کالاها در جامعه- بی‌سواد
- ۱۵- این موسسه مستقل به موجب قانون بانکی و پولی کشور در تاریخ ۱۳۳۹ به منظور حفظ ارزش پول تشکیل شد

Water Tower Kitchen

In the heart of Downtown Campbell

The patio at this fabulous hotspot in Downtown Campbell

is large with plenty of seating and the delicious, one-of-a-kind food served from our kitchen.



(408) 502-9550

با مدیریت ایرانی آماده پذیرایی از شما عزیزان!

201 Orchard City Drive, Campbell

معرفی کتاب

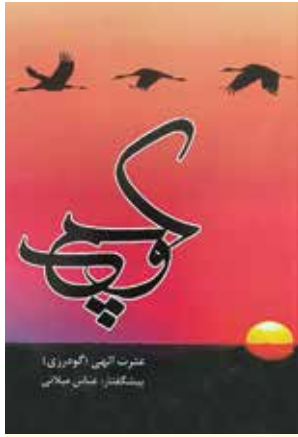


غم غربت و تنگدستی اقتصادی و اجتماعی ملزوم آن را در خانواده های ایرانی بیشتر از همه زنان دلاور و کاردان و سنت شکن برتاییدنی کردند. اکثر سوگ و سودای جایگاه پیشین خود را با توش و تلاش خستگی ناپذیر و با درایت و از خودگذشتگی شگفت آور واگذاشتند و هر آنچه را که برای بقای خانواده و خرسندی فرزندان و همسران لازم شد، بیشتر با رویی خوش انجام دادند.

غربت، به ویژه در آغاز، همراه با سختی و تلخی، تنهایی و تنگ نظری و اغلب تنگدستی مالی است. مهاجر را با تعصب و بی عدالتی و نابرابری آشنا می کند. شاید ریشه موفقیت زنان ایرانی در غربت را باید، سوای توانمندی فردی هر یک، از جمله در این واقعیت جست که آنان در میهن هم در نوعی غربت بودند و با بی عدالتی ها و نابرابری ها و تنگ نظری ها و گاه حتی تنگدستی مالی ملازم غربت را به سبب سنت مردسالاری (و گاه زن ستیزی) به پوست و خون تجربه کرده بودند. اگر مردان ایرانی نابرابری ها و سختی های غربت را گاه بر نمی تابیدند و به راحتی حاضر نبودند به کاری دون پایه تر از آنچه حق خود می دانستند تن در دهند، زنان ایران سالها و صدها سال اغلب از کار، سوای ییگاری در منزل، محروم بودند و بیشتر به کاری

دون تر از توان و استعدادشان محکوم شدند. در نتیجه، نابرابری های غربت برای این زنان نه تنها تجربه ای مالوف که انگیزه هایی برای برگزشتن از سنت مردسالاری شد.

عترت گودرزی در ایران محمدرضا شاه به دنیا آمد که رژیمش هر روز بیشتر می خواست برابری و آزادی که زنانی چون عترت و مادرش و هزاران هزار زن آزاده دیگر طلب می کردند به رسمیت بشناسد. بیشتر از شصت سال با مردی چون صدرالدین الهی زیست که عاشق و شیفته اش بود و قدرش را می دانست و او را نه «عیال» که همدم و همکار و همسنگ و همسر



خود می دانست. با همه این، در خاطرات سخت خواندنی اش، عترت به همان اندازه که می خواهد دستاوردهای زندگی خود را بازگو کند، کماکان بر آن است که نام نیک و جایگاه بلند صدرالدین الهی را، که اغلب از او به عنوان دکتر و گاه از قول دوستان به نام صدرل یاد می کنند، پاس بدارد. حتی وصف زیبایی استثنایی خود را که هم کلاسی ها و استادان و بیشتر از همه صدرالدین الهی را شیفته می کرده، همه را از زبان مردان باز می گوید. گاه شعر شوهرش را می آورد و زمانی به گفته های دوست خانوادگی شان، حمید محامدی، توسل می جوید، اما عترت از زبان خودش زنی ستودنی تر از هر روایت مردان زندگی اش است.

دنباله مطلب در صفحه ۳۹

فال سنارگان

دای	مهتر	تیر	شوروبین
دوستی در اطرافتان بهارش خزان شده، حواستان بیشتر به او باشد و با او صبورتر باشید. در مورد مسئله ای خانوادگی که به شما ربطی ندارد دخالت نکنید و حرفی نزنید که به دردسر بیافیند. شما فکر نمی کردید که راه عشق اینقدر سخت باشد. رفتارتان را مرور کنید گمشده خود را می یابید. از گذشته تان درس بگیرید و اشتباهات تان را تکرار نکنید.	کارهای مهم زندگی را فراموش کرده اید و تنها به دنبال یک مقصود خود راه افتاده اید. شما کمی مردد هستید ولی حاضرید کمی دست به سوی هر خطری دراز کنید. برای تغییر در اوضاع زندگی کمی تلاش مضاعف کنید، به زودی نتایج خوبی خواهید گرفت. با شخصی روبرو می شوید که به نظرتان شبیه هیچ کسی که می شناسید نیست.	سری را که درد نمی کند دستمال نبندید، خودتان را با ادعایی بیجا به دردسر نیندازید، شما برای عزیز شدن لزومی ندارد این همه خودتان را تحت فشار بگذارید. برای انجام کاری احتیاج به اجازه و مساعدت شخصی دارید. شنیدن خبری تلفنی شاد و امیدوارتان خواهد کرد. یک تنوع تازه در زندگی تان به بهتر شدن حال روحی تان کمک می کند.	در مورد مسئله ای که فکرتان را مشغول کرده، بهترین راه این است که با طرف مقابل تان رودر رو بنشینید و صادقانه صحبت کنید. آینده در دستان توانای شما و موفقیت در چند قدمی تان است، بر اعصاب خود بیشتر مسلط باشید. در محیط کارتان موفق و با اراده بالا هستید اما متأسفانه این محاسن موجب غرور شما شده، یادتان باشد شاخه درخت هرچه برابرتان باشد افتاده تر است.
بهمن	آبان	مرداد	اردیبهشت
برای انجام کاری به شما مهلتی داده شده، زودتر دست به کار شوید و وقت را تلف نکنید. چیزی را به کسی خواهید بخشید. تغییری در زندگی روزمره خود ایجاد کنید تا ایده تازه ای به ذهنتان برسد. برای رسیدن به نیت تان عجله نکنید. مسیر همیشگی تان را تغییر بدهید تا در رفتار تان تغییر تازه ای که به دنبالش هستید ایجاد شود.	برای کسی بمرید که اقلاً برای شما تب کند. در رابطه عاطفی تان کاری که دل تان با آن نیست انجام ندهید. از یک موقعیت کاری استفاده کنید. شاهد اتفاقی خواهید بود، چشم تان را روی حقیقت نبندید. کاری را از روی عادت انجام می دهید ترکش کنید. هدیه ای دریافت می کنید که برایتان بسیار با ارزش است. در زمینه مالی بهتر است خودتان را با دیگران مقایسه نکنید.	به سراغ دوستی قدیمی می روید، بهتر است گله و شکایت نکنید. دل به کسی بسته اید و فکر می کنید او از همه بهتر است، همه چیز را برای او می خواهید و برای رسیدن به خواسته هایش از هیچ خطری هراس ندارید، به نفعتان است که از راه درست و منطقی خارج نشوید. شخصی که نگرانش هستید سلامتی اش را به دست می آورید.	به دیگران کمک کنید حالتان بهتر می شود. از دوستان ناباب دوری کنید، شخصی قصد فریب شما را دارد. در راهی که قدم گذاشته اید پیروز می شوید و به چیزی که می خواهید می رسید. این روزها از همسایه تان غافل نشوید. در فعالیت های اجتماعی حضوری فعال دارید که در پی آن به نتایج مثبت و مطلوبی دست خواهید یافت.
اسفند	آذر	شهریور	خرداد
کسی از شما رنجیده که بهتر است دل او را به دست آورید. در مورد خواسته تان از دریچه عقل و منطق به موضوع نگاه کنید تا بتوانید به زندگی لبخند بزنید. در حال حاضر تغییر شغل به صلاحتان نیست. پذیرای مسافر یا میهمانی خواهید بود. مدتی که او در کنار تان است لحظه های خوبی را سپری خواهید کرد که برای هر دویتان خاطره خواهد شد.	یادتان باشد تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها، به آنچه که می شنوید دقت کنید. مدتی است از موضوعی رنج می برید که باعث ناراحتی شدید شمامست، نگران نباشید، به زودی این ناراحتی پایان می یابد. به شما یا یکی از بستگان نزدیکتان موقعیت کاری مهمی پیشنهاد می شود. با شخص فرهیخته ای برخورد می کنید، نصیحت های او را حتماً به کار بگیرید که بسیار خیرخواهانه است.	تصمیمتان برای گفتن حرفی عجولانه است، فریب ظواهر را خورده اید، کمی صبور باشید تا حقایق بیشتری برای شما روشن شود. خبری در مورد دوستی به گوش تان می رسد که به نظرتان واقعیت ندارد، شما وارد این بازی نشوید. با برنامه ریزی برای انجام کارهای عقب افتاده از استرستان کم کنید. خبری از راه دور به شما می رسد که دل تان را شاد و امیدوارتان می کند.	پذیرای مسافری خواهید بود که با خود خیر و برکت به همراه می آورد. با شخصی آشنا خواهید شد که داستان های تازه ای برایتان رقم می زند. کاری را پذیرفته اید که فشارش کمترتان را خم کرده، بهتر است تا دیر نشده کمک بگیرید. شخصی که برایتان مهم است پشیمان است، او را ببخشید و عذرخواهی اش را بپذیرید.

سابقه شکست برای پدر ثبت کنم. الان که فکرش را می کنم، می بینم توانایی ام در طفره رفتن از تمام فرصت های یادگیری، نشانه ای از یک قدرت درونی خاص بود، امتناعی سرسختانه از این که مثل بقیه باشم. انگلیسی ها هیچ وقت از سرسختی گانندی تقدیر نکردند، خانواده من هم قدردان سرسختی ام نبودند.

نهایتا پدر فکر کرد لازم نیست توی استخر باشیم تا برای شنا ندانستن دعوایم کند. او شروع کرد به انجام نوعی واکنش شرطی پاولوفی در برابر من. هر وقت کسی کلمه «شنا» را به زبان می آورد، پدر با ترکیبی از شرم و خشم به من خیره می شد، با نگاهی که می گفت: «کاش می شد این بچه را پس داد». برای اینکه آبرویش را حفظ کند، فرضیه ای ساخته بود که ناتوانی من توی شنا را توجیه می کرد. می گفت: «بدن اون مثل سنگ خشک است. همین جور توی آب پایین می رود»، که البته چندان درست نبود. من هیچ وقت توی استخر از پدر جدا نشده بودم، ترجیح می دادم مثل یک کوآلا روی شاخه اکالیپتوس در حین زلزله، به او بچسبم. تلاش او برای این که مرا از خود جدا کند معادل بود با اما نه افزون تر از تلاش من برای چسبیدن به او.

با کمال تاسف، پدر به کلی صحبت درباره افتخارهای آموزش شنایش را متوقف کرد. می دانست هیچ داستان چشمگیری نمی تواند بر شکست بزرگ، یعنی من، سرپوش بگذارد. دست آخر به جهانیان، یعنی عمه ها و عموها و بچه هاشان، اعلام کرد بعضی آدم ها قادر به یادگیری شنا نیستند. و نتیجه گرفت: «فیروزه یکی از آن هاست».

وقتی هشت ساله بودم، برای دیدن خاله پروین به سوئیس رفتم. خاله پروین همیشه نوعی مقام الوهیت در فامیل ما داشت، چون توانسته بود، به رغم اینکه یک زن ایرانی نسل قدیم بود، دکتر شود و مطب پزشکی موفقی توی ژنو داشته باشد. آن زن برای رسیدن به آرزوهایش بر چنان موانعی فائق آمده بود که شایستگی آن را داشت که تصویرش بر سنگ مرمر حک شود. زندگی در سوئیس را اوج مدنیت تصور کرده اند: کشوری کوچک و تمیز که لازم نیست رانندگان اتوبوس بلیط ها را کنترل کنند چون همه مردم درستکار هستند. به علاوه، سوئیس هیچ وقت از ورود ایرانی ها استقبال نکرده، که این هم جاذبه ای می سازد مثل باقی چیزهای سخت یاب.

خاله پروین گفت می خواهد به من شنا یاد بدهد. پدر و مادر بعد از ظهر یکی از روزها مرا پیش او گذاشتند تا جادوی طبیعیانه اش را به کار گیرد. به فکرشان نرسید که شاید بهتر باشد بمانند و آموزش شنا را تماشا کنند. خاله ام مرا به قسمت عمیق استخر برد و در آنجا، این زن تحصیل کرده که از کودکی او را دورادور می پرستیدم، مرا رها کرد. فرو رفتم توی آب. لابد به خاطر سوگند پزشکی، یا شاید چون حوصله نداشت به پدر مادرم بگوید بچه شان را کشته، دست آخر تصمیم به مداخله گرفت. چند لحظه پیش از آنکه تونلی را مشاهده کنم که در انتهایش نوری به چشم می خورد، و فرشتگان اشاره کنند به آنها ملحق شوم، مرا از آب بیرون کشید. خاله پروین مرا از استخر بیرون کشید و با لحن یک تیمسار بدعقن اعلام کرد که من خیلی بی عرضه هستم. وقتی پدر و مادر آمدند به آنها گفت: «فیروزه مثل سنگ خشک است». خبر ناکامی اروپایی من به زودی به باقی فامیل رسید، و سابقه ام را به عنوان آدمی که قادر به شنا نیست تثبیت کرد. عجیب این که هیچکس در روش خاله ام برای آموزش تردید نکرد. هرچه باشد او دکتري بود مقیم سوئیس.

دنیاه مطلب در صفحه ۵۶

کیتترینگ آیهان

با بیش از ۳۰ سال تجربه

باربکیو ذغالی در منزل شما با غذاهای ایرانی و ترکی در سراسر بی اریا



کیتترینگ آیهان را برای یک شب فراموش نشدنی انتخاب کنید

۸۰۶۷-۳۳۸ (۷۰۲)

انگلیسی با لهجه فارسی

خاطرات یک ایرانی بزرگ شده در آمریکا

نویسنده: فیروزه جزایری دوما ترجمه: غلامرضا امامی (بخش یازدهم)

واترلو: پدر دلایل بسیاری برای مغرور بودن دارد. او اولین فرد فامیل بود که در آمریکا تحصیل کرد، اولین فردی که بورس فولبرایت را دریافت کرد، و چند سال بعد، اولین فرد فامیل که مقیم آمریکا شد. به خاطر او بود که خواهران و برادرانش و خانواده آنها سر از کالیفرنیا جنوبی درآوردند، جایی که همگی در فاصله نیم ساعت از هم زندگی می کنند. او همیشه می گوید: «من کریستف کلمب فامیل هستم». با وجود این، هیچ چیز به اندازه نقش مربی شنای فامیل باعث افتخار پدر نشده است. در ایران، مردم شنا را پیش خودشان یاد می گرفتند، اگر که اصلا یاد می گرفتند. مادر، مثل بیشتر زنان هم نسلش، هیچ وقت شنا نیاموخت. همچنین چهارتا از پنج خواهر او، این امری عادی بود. پدر، مرد همیشه پیشرو، مصمم شد تمام بچه ها و خواهرزاده ها و برادرزاده هایش شنا یاد بگیرند. آبدان، که انگلیسی ها تجهیزش کرده بودند، امکاناتی بیش از شهرهای دیگر داشت، از جمله باشگاه ورزشی با استخر شنا. هر تابستان فامیل از تمام ایران پیش ما می آمدند و همیشه بچه ای پیدا می شد که نوبت آموزش شنایش رسیده باشد. مثل مجری برنامه که شرکت کننده بعدی را معرفی کند، پدر می گفت: «این تابستان نوبت توست، محمود!»

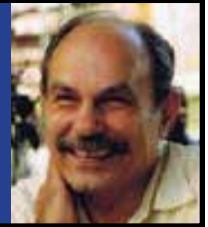
سابقه کار پدر نقص نداشت، و عاشق این بود که درباره آن صحبت کند. همیشه می گفت: «یک استعداد ذاتی توی این کار دارم، بارها و بارها به شرح دقیق لحظه ای که یکی از خواهرزاده یا برادرزاده ها شنا را یاد می گرفت، و لحظات شگفت قبل از آن، گوش می دادیم: «محمود گفت: (عمو کاظم من نمی توانم)، و من گفتم: (چرا، می توانی) و او بازویش را این جور بالا برد و من کمی تشویقش کردم و او این جوری دست و پا زد و بعد شروع کرد مثل ماهی شنا کردن، و من گفتم: (هی ناقل، نگفته بودی شنا بلدی!)» همیشه داستان های جذابش را با این جمله تمام می کرد: «باید خودتان آنجا بودید!» همگی خوشحال بودیم که آنجا نبودیم. داستان ها چهارده بار اول جالب بود، اما بعد آن، مثل اسلایدهای تعطیلات همسایه می شد که کلیسای جامع فرانسه را از تمام زوایا نشان می داد. بدبختانه، هیچ کاری نمی شد برای پایان دادن به این قصه ها انجام داد. هر شناگر جدید یک پیروزی جدید بود، و صحبت از آن، لحظات افتخارآمیز را برای پدر تجدید می کرد. برق چشم ها، هیجان صدا، و غرور چهره، همه بیانگر این بود که او هرگز از بازگویی داستان ها دست نخواهد کشید. با وجود این، تاریخ نشان داده بزرگ ترین ژنرال ها نیز، سرانجام در یک نبرد شکست را تجربه می کنند. این گونه بود که سرنوشت من رقم زده شد. من، نبرد واترلوی پدر بودم.

پدر، به عنوان یک مهندس، روشی کاملا فنی برای آموزش شنا به شاگردانش داشت. با شیوه ای روش مند، ابتدا اجزاء سازنده شنا را شرح می داد: «سرت این جوری قرار می گیرد، که باعث شناوری می شود، پاهایت این جوری قرار می گیرد، که تو را به جلو براند، دست هایت این طوری قرار می گیرد، که تو را به جلو براند، دست هایت این طوری قرار می گیرد، تا فرمان بدهد. تمام این ها را ترکیب می کنی و کار تمام است!» گوش دادن به توضیحات او باعث می شد شنا به آسانی پختن یک کیک از پودر آماده به نظر بیاید. فقط آب را اضافه می کنی و کار تمام است.

روش فنی برای همه شاگردان شنای پدر کار کرد، که اغلب آنها، نه چندان از سر اتفاق، بعدها مهندس شدند. اما برای من، چیز دیگری لازم بود. من هیچ وقت علاقه مند نبودم بدانم هواپیما چگونه پرواز می کند، در عوض می خواهم مطمئن شوم خلبان خوابش نمی برد. در یادگیری شنا، فقط می خواستم بدانم که نمی میرم. اما پدر هیچ وقت تاثیر نگرانی را در بی ثمر بودن آموزش شنای من درک نکرد. دست آخر فکر کرد شاید اگر داد بزند یا مرا تحقیر کند، در یادگیری تسریع خواهد شد: «تو مثل سنگ می مانی! تو بی عرضه ای! آخر چه مرگت است؟» این شیوه ممکن است توی ارتش معجزه کند، اما برای من موثر نبود. حالا باید بر دو مشکل چیره می شدم. ترس از آب، و ترس از بودن در آب همراه پدر.

بعد از دو تابستان، موفق شدم، در شش سالگی، هیچی یاد نگیرم، و یک رکورد بی

پنجره روبروی

بخش پنجم
عباس پناهی

ما از ترس مان رنگ بر رخسار نداشتیم و از عقوبت کاری که کرده بودم در وحشت که دوان دوان خود را به بیرون دفتر رساندیم و به صف شدیم و به حالت تعظیم ایستادیم. رضا شاه ایستاد و همچنان با چوب تعلیمی بر پایش میزد و به یکایک ما نگاه کرد و عاقبت پرسید: «کدامتان بودید؟» من از ترسم، زبانم بند آمده بود. دستم را بالا آوردم. دو قدم جلو آمد و دست بر روی شانه ام گذاشت و گفت: «مردی که بتواند پسران شاه را تنبیه کند و وظیفه خود را فدای مصلحت اندیشی نکند، جای بسیار تقدیر دارد و باید از او پشتیبانی کامل کرد و او را نمونه ای برای مردان دیگر کشور قلمداد نمود. آفرین بر تو. این وظیفه تو است که اجازه ندهی پسران من بی ادب و درس نخوان بار بیایند.»

باورم نمی شد که این حرفها جدی است. گفت: «شاپور ها را صدا کنید»، بلافاصله شاپور ها حاضر شدند. رو به پسرانش کرد و گفت: «من از آقای مدیر برای آنکه شما را تنبیه کرده سپاسگزاری کردم و بدانید که به او اجازه بیشتر هم داده ام که از هیچگونه خطای شما نگذرد و با شما به شدت رفتار کند.»

کارهای ساختمانی به سرعت پیش می رفت و در پیشبرد آنهم، بیدریغ، همه وسایل در اختیار بود تا هرچه زودتر دانشگاهی در سطح بالاترین دانشگاه های جهان، در کشور به راه بیافتد و استعداد های کشور را به خود جذب کند و آنگاه با بزرگترین و پر آوازه ترین آنها به رقابت بپردازد. یکی از مهندسی که ساخت دانشگاه را در دست داشت، از آشنایان بود و یکروز که برای دید و بازدید نوروژ به خانه ما آمده بود، از من پرسید: «تابستان ها را چگونه می گذرانی؟» پاسخ دادم: «اگر کاری پیدا کنم که مشغول می شوم و اگر پیدا نکنم هم، مانند سایر دانش آموزان به ورزش و تفریح های معمول سرگرم می شوم»، گفت: «امسال تابستان به دانشگاه بیا و آنجا مشغول شو». گفتم: «چشم. اما آیا اگر دوستان دیگر هم بخواهند کارکنند، می توانند با من بیایند؟» گفت: «هر کدام که غیرت کار کردن داشته باشند و بخواهند کار کنند، جا برای شان هست. همه را بردار و بیا.»

خوشحال شدم و این قضیه را با همه دوستانم در میان گذاشتم و بیشتر شان اعلام آمادگی کردند. چون همه دانش آموزان، اوج آمال خود را در دانشگاه می دیدند و آنهم دانشگاه آریا مهر که گفته می شد، با بهترین استادان دانشگاه های جهان هم مذاکره شده و قرار گذاشته اند، از هر جای دنیا که استادی حاضر شود که در دانشگاه آریامهر، تدریس کند، وسایل و رفت و آمدشان و بهترین هتل های تهران و اتومبیل و راننده و مستخدم در اختیارش قرار خواهد گرفت و در همین زمینه هم استادان داخلی، به سراغ مغزهای ایرانی که به خاطر کسری علمی در ایران، مجبور بوده اند در دانشگاه های بزرگ دنیا مشغول تدریس شوند، رفته بودند تا جذب شان کنند و بسیاری از آنان مانند دکتر پروفوسور رضا و نیز دکتر پروفوسور علی جوان کاشف لیزر گازی و دکتر پروفوسور اکبری یکی از ده ریاضی دان برجسته جهان و خیلی های دیگر را تشویق به بازگشت کشور کرده و قرار گذاشته بودند، به شرط آنکه سطح علمی این دانشگاه، در بالاترین سطح علمی جهان باشد، بنا به سلیقه شخصی همان استادان اداره شود که بعد از افتتاح هم، پس از دکتر مجتهدی، پروفوسور رضا به مدت سه سال ریاست دانشگاه آریامهر را برعهده داشت.

امتحانات آخر سال را هم به سلامت پشت سر گذاشتیم و تعطیلات تابستانی شروع شد. مهندس که برای دیدن مان، به خانه آمده بود، پرسید: «آماده هستید؟» و من پاسخ مثبت دادم. گفت: «فردا صبح در دفتر کارم منتظرت هستم». گفتم: «دوستانم هم می آیند»، گفت: «اشکالی ندارد، تو به دفتر بیا و خودت برای هر کدام، یک فرم استخدامی پر کن و برگه های کارگری را هم بین شان توزیع نما.»

روز بعد، به اتفاق حسن، مهرداد، مهران، محسن، بیژن و داوود به در ورودی دانشگاه مراجعه کردیم اما نگهبان جلو در، اجازه ورود نداد. به او گفتم که قوم و خویش مهندس (ح) هستم. گفت: «هر کی می خواهی باش. اصلا قوم و خویش خود خدا باش. من نمی گذارم از اینجا رد بشوی». از او خواستم تا یک زنگ به آقای مهندس بزنم و بپرسد. گفت: «نمی زنی و راهتان هم نمی دهم». ناچار یک دو ریالی پیدا کردم و رفتم از تلفن عمومی خیابان به مهندس زنگ زدم. گفت که الان به نگهبان می سپرد که اجازه ورود بدهد. برگشتم، اما نگهبان فقط به من اجازه عبور داد و بقیه را جلوی در متوقف کرد. زمین دانشگاه، یک مستطیل بزرگی بود که در ورودی، در عرض آن قرار داشت و تا دفتر مهندس، راه بسیار طولانی را باید می پیمودم. در وسط راه گروهی از بزرگان دانشگاه از روبرو می آمدند که بعدها نام شان را یاد گرفتم. یکی از آنان که مُسن تر هم بود به محض دیدن من راهش را قدری منحرف کرد و به سوی من متمایل شد و با خوشرویی پدرا نه گفت: «بله جانم؟» من یکه خوردم، چون حرفی نزده بودم. او، خود دکتر مجتهدی بود. همراهانش هم دکتر لک و دکتر منتصری (یا دکتر منتظری) و دو سه نفر دیگر بودند. من در حالتی شبیه به استیصال همچنان به او نگاه می کردم و نمی دانستم چرا آن جمله را گفت و من چه باید بگویم.

شاه برای آن که در کنار تمام خدماتی که در جهت پیشرفت ایران انجام می داد، می خواست یک کار خارق العاده که در کوتاه مدت بتواند از همه همتایان، در جهان پیشی بگیرد، دستور داد تا از بودجه شخصی خودش، دانشگاه صنعتی بسازند. او به خلاقیت بچه های ایران ایمان داشت و می دانست که در چندین مقطع از زمان، پادشاهان و بزرگان ما دانشگاه هایی را ساخته اند که سر آمد همه آکادمی ها و جامعه های علمی جهان بوده. تخت جمشید، در زمان هخامنشی ها و از دوران داریوش بزرگ تا اردشیر دوم ساخته و گسترش یافته بود که در واقع بزرگترین نقطه تبادل اندیشه های دانشمندان و فرهنگ های شرق و غرب بوده و تا زمانی که هخامنشان و تخت جمشید برقرار بودند، یونان هم دانشمندی که جهان تقدیم می کرد و با نابودی تخت جمشید و سقوط هخامنشیان، علم و دانش یونان هم به یکباره سقوط و بی رونق گردید. جندی شاپور و تیسفون، مراکز علمی در دوران ساسانیان بودند و پس از اسلام هم دربار سامانیان و نیز غزنویان و سلجوقیان پر از دانشمندان بنام ایرانی بودند که مایه فخر جهانیانند. دانشگاه های نظامیه در نیشابور و بغداد و غیره و بسیاری از دربارهای پادشاهان که مراکز تبادل اندیشه بوده اند و دانشمندان بزرگ، از هر نقطه جهان میآمدند و با دریافت کمک های مالی، با طیب خاطر به تفحص و تجسس و پژوهش می پرداختند.

زمینی خریداری شد و بنای دانشگاه آغاز گردید و همه کارهای اجرایی آن به معتمد ترین فرد دانشمند و صالحی که شاه از بچگی و دوران دانش آموزی میشناخت، یعنی دکتر مجتهدی سپرده شد. دکتر مجتهدی از جوانان ایرانی که در سال ۱۳۱۰ هجری خورشیدی جزو یک صد نفر دانشجوی اعزامی به فرنگ بود که به دستور رضا شاه بزرگ، برای کسب دانش، در دانشگاه های فرنگ، و بازگشت به میهن، برای خدمت به هم میهنانش فرستاده شد و از معدود با شرف هایی بود که برگشت و به راستی خدمت گزار جوانان میهنش شد (بر خلاف امثال بازارگانها) و همگی شاهد نتایج خدماتش بودیم و می دانیم و همه دنیا می دانند که دانشگاه آریامهر، به (ام - آی - تی) ایران مشهور است. داستانی را که دکتر مجتهدی برای یکی از دوستانش که از آشنایان خانوادگی ما بود تعریف کرده بود، درباره دوران دانش آموزی پسران رضا شاه بود که همه در زیر دست تعلیمات دکتر مجتهدی درس می خواندند و دکتر مجتهدی، مدیر دبیرستان البرز بود.

دکتر مجتهدی تعریف کرده بود: «شاهپورها بچه های پُر شر و شوری بودند و هر روز، در مدرسه کتک کاری راه می انداختند و یا سر و صورت خودشان زخمی می شد و یا بچه های دیگر. معلمین و ناظم مدرسه هم بنا بر ملاحظات دور اندیشانه، دخالتی در این امر نمی کردند و همواره شکایت شان را به من می آوردند و منم که از هواداران و دوست داران و نیز مورد اعتماد رضا شاه بودم، مدام شاپورها را نصیحت می کردم و از ایشان تقاضای آرامش می نمودم و چون آنها جوان بودند و پشت شان هم گرم بود که کسی جرأت جسارت به پسران رضا شاه را ندارد، برای حفظ ظاهر، سر به زیر می انداختند و از کرده خود ابراز پشیمانی می کردند تا غائله ختم شود و من گزارشی از ایشان برای رضا شاه ننویسم. اما باز در، بر همان پاشنه می چرخید و وقتی از پنجره نگاه می کردم، قسمتی از حیاط مدرسه را می دیدم که بچه ها جمع شده اند و چند نفر در خاک و خُل غلت می زنند و بر سر و صورت هم می کوبند. عاقبت یکروز کاسه صبرم لبریز شد و خونسردی و ملاحظه کاری ام را از دست دادم و با خود گفتم هر چه بادا باد، مرگ یکبار و شیون هم یکبار و اندیشیدم که هر چه می خواهد بشود، اشکالی ندارد. به حیاط مدرسه رفتم و چوب مخصوص تنبیه ام را با خود بردم و همه شاهپورها را به داخل یک کلاس راندم و در را قفل کردم و تا آنجا که می توانستم، با چوب زدم شان. به طوری که بدن شان در اثر اصابت چوب، متورم و کبود شده بود. وقتی که از زدن سیر و راضی شدم، رفتم به دفتر کارم و استعفا می نوشتم و به دربار زنگ زدم و خودم را معرفی نمودم و به منشی گفتم که من استعفا می نوشتم ام و آماده مجازات هم هستم. از آن لحظه هر کس که به من رسید، ملائمت کرد که چه کردی؟ این خود کشی بود. تو چطور به خودت اجازه دادی که بر روی فرزندان شاه مملکت دست بلند کنی؟ و این حرفها آنقدر زیاد گفته شد که به وحشت افتادم و داشتم قبض روح می شدم که دیدم سر و صدا شد و گفتند اعلیحضرت به مدرسه آمدند. از پنجره دیدم که شاه با چه ابهتی در حالی که با چوب تعلیمی هم به پای خود میزند، با سرعت به طرف دفتر میاید. همه



بعد از یک ربع اصرار، عمه جان را راضی کردند به حمام برود. وقتی از اطاق خارج شد میزبانهای ما نفس راحتی کشیدند و دوباره مهمانی جریان عادی خود را بازیافت. من به فکر فرو رفتم. این درد و مرض فقط مال ابوالفتح خان و خانواده او نیست. این گزاف گویی و پز بی جا دادن از درد بدتری سرچشمه می گیرد و آن درد عار و ننگ از بی پولی

است که هیچ جای دنیا به این حد و به این شکل نظیر ندارد. مردم، بی پولی و نداری را چنان ننگ می دانند که حاضرند هزار بدبختی را متحمل شوند و کسی فکر نکند و نگوید که پول ندارند و آنهایی که دارند چنان فخر و مباهاتی به آن می کنند که آدم خیال می کند پنی سیلین را کشف کرده اند. بارها اتفاق افتاده است که با دوستی بوده ام و در حضور شخص ثالثی محتویات جیب را بر ملا کرده ام و دوستم به جای من تا بناگوش قرمز شده و پرخاش کرده است که چرا آبروی خودم را می ریزم. همچنین به آنها سفارش می کند که قیمت خرید را دو برابر بگویند. همین چند روز پیش از بچه ای که از دست پدرش کتک می خورد وساطت کردم. بیچاره بچه گناهی این بود که در حضور عمه ای گفته بود ظهر «شیربرنج» خورده ام و دوست دیگری دارم که از ترس زبان درازی بچه اش آبگوشت و اشکنه و تمام غذاهای ذلیل و ضعیف را به عنوان جوجه به پسر سه ساله اش معرفی کرده و در نتیجه وقتی از بچه می پرسند ناهار چی خوردی، بدون تامل جواب می دهد جوجه. تصادفاً این بچه بینوا هم یک روز از پدرش کتک مفصلی خورد و علت این بود که ضمن صحبت از ناهار که مثل همیشه «جوجه» بود جلوی آدمهای غریبه گفته بود: «نون توی جوجه تولید کردیم».

صدای فریاد عمه جان از نقطه دور دستی رشته افکار را پاره کرد. تقاضا داشت که یک نفر برود و پشت او را لیف بزند. بعد از چند دقیقه خواهر شمس الملوک با دستور سری و اکید معطل کردن عمه جان در حمام غرولند کنار از اتاق بیرون رفت. نیم ساعت بعد وقتی دوباره ابوالفتح خان و زنش به یز دادن مشغول بودند عمه جان با صورت سرخ مثل لبو وارد اطاق شد. به زور توی دهن او گذاشتند که مایل است به خانه برگردد. خود ابوالفتح خان از جا پرید و رفت از خیابان یک تاکسی دم خانه آورد. در تمام مدت غیبت او زن و خواهر زنش برای منصرف کردن عمه جان از صحبت قیمت خانه، هزار جور پرت و پلا گفتند و تمام اخبار تازه و کهنه تصادفات و خودکشی های روزنامه ها را برای او نقل کردند. وقتی تاکسی حاضر شد عمه جان را با سلام و صلوات بلند کردند. از همه خداحافظی کرد. میزبانان ما نشستند و نفس راحتی کشیدند. ابوالفتح خان عرق از پیشانی پاک کرد. چند لحظه بعد عمه جان از توی حیاط شمس الملوک را صدا زد. شمس الملوک پنجره را باز کرد. عمه جان فریاد زد: «راستی شمسی جون، سنگ پا افتاد توی چاهک حمام، دنبالش نگریدید. بدهید درش بیاورند. بعد یک پنجره سیمی هم روی این سوراخ بگذارید».

شمس الملوک سریعاً جواب داد: «چشم عمه جان، همین فردا می دهم درستش کنند. چشم». عمه جان فریاد زد: «آره ننه جون یک پنجره سیمی که قیمت نداره، شما که پنجاه و هفت هزار تومان پول این خانه را دادید، این سه چهار تومان هم روی آن».

نگ بی پولی

ایرج پزشک زاد

ابوالفتح خان آشنای ما یک خانه به هشتاد و پنج هزار تومان خریده بود. البته امروز دیگر خانه هشتاد و پنج هزار تومانی چیزی نیست که قابل صحبت باشد ولی دوستان و بستگان او این حرفها را نمی فهمیدند و «سور» می خواستند. ابوالفتح خان سور به معنی واقعی نداد ولی یک روز ده پانزده نفر از آشنایان نسبی و سببی را برای صرف چای و شیرینی به خانه دعوت کرد. همان طور که حدس می زنی بنده هم جزء این عده بودم. چون مهمانی به مناسبت خرید خانه بود طبعاً تمام مدت صحبت در اطراف خانه دور می زد. یکی یکی مهمانان را در اطاق ها گردش می دادند و ابوالفتح خان و زنش شمس الملوک می گفتند و تکرار می کردند: «این خانه را مجبور شدیم بخریم و گرنه خانه شش هفت اطاقی برای ما کم است. یک خانه رفتیم بخریم به صد و چهل هزار تومان ولی حیف که یک روز زودتر خریدنش».

در همان موقعی که صاحبخانه و زن و خواهر زنش از دارایی خود داد سخن می دادند و هشتاد و پنج هزار تومان را دون شأن خود می دانستند، دختر ابوالفتح خان با عجله وارد شد و در گوش مادرش چیزی گفت.

شمس الملوک آهسته موضوع را با شوهر و خواهر خود در میان گذاشت. رنگ از روی آنها پرید. به فاصله یکی دو دقیقه هر سه بیرون رفتند. من حس کردم که یک واقعه غیرعادی اتفاق افتاده است و چون پسر ابوالفتح خان که با من میانه خوبی دارد کنارم نشسته بود، مایه را پرسیدم. سر را جلو آورد و آهسته گفت: «با تو که رودروایسی ندارم. مامان و آقا جان به همه گفته اند که خانه را به هشتاد و پنج هزار تومان خریده اند، در صورتی که کمتر از این قیمت خریده اند. عمه جان مامانم موقع معامله تصادفاً توی محضر بوده و فهمیده که خانه را چقدر خریده اند. آقا جان و مامان خیلی سعی کرده بودند که عمه جان بو نبرد امشب عده ای اینجا هستند چون به قدری فضول است که اگر بباید پته آنها را روی آب می اندازد و حالا علت ناراحتی آقا جان و مامان این است که خبر شده اند عمه جان از سر خیابان به طرف خانه ما می آید».

گفتم: «ممکن نیست از او خواهش کنند که...» حرفم تمام نشد که گفت: «تو عمه جان را نمی شناسی اصلاً گوشش به این حرفها نیست و اگر بفهمد که ما قصد پنهان کردن قیمت حقیقی خانه را داریم مطلب را پشت رادیو می گوید».

در این موقع در باز شد و یک پیرزن هفتاد و چند ساله زبر و زرنگ ولی بدون دندان، با روسری سفید وارد شد و بعد از سلام علیک گرم با همه و بوسیدن اکثریت حضار، نشست و شروع به خوردن کرد و با دهن پر، از اینکه دعوتش نکرده بودند و خودش خبر شده بود گله کرد. رنگ روی شمس الملوک مثل دیوار شده بود. عمه جان گفت: «مرا باید زودتر از همه دعوت می کردید، چون من وقتی توی محضر سند را می نوشتند حاضر بودم». شمس الملوک و خواهرش میان حرف او دویدند و با هم گفتند: «عمه جان چرا شیرینی میل نمی فرمایید؟»

خلاصه مدتی دو زن بیچاره قرار و آرام نداشتند. دائماً مواظب عمه جان بودند، چون زن سالخورده پر حرف هر مطلبی عنوان می شد صحبت را به موضوع خانه می کشید. حتی یک بار عمه جان بلامقدمه با دهن پر گفت: «خانه با این قیمت...» بیچاره خواهر شمس الملوک از فرط دستپاچگی حرفی پیدا نکرد که صحبت او را قطع کند، شروع به دست زدن و خواندن «انشاءالله مبارک باد» کرد. عمه جان با تعجب پرسید که چرا «یار مبارک باد» می خواند. شمس الملوک و خواهرش نگاهی به هم کردند. شمس الملوک گفت: «عمه جان مگر نمی دانید که دختر برادر ابول را همین روزها نامزد می کنند».

عمه جان از طرح مسئله قیمت خانه موقتاً منصرف شد ولی میزبانان دیگر به مهمانان توجهی نداشتند و تمام فکرشان این بود که جلوی زبان عمه جان را بگیرند، ولی عمه جان یک جمله در میان به طرف مسئله قیمت خانه حمله می برد. عاقبت شمس الملوک بعد از چند لحظه مشاوره زیر گوشی با خواهرش، گفت: «راستی عمه جان شما حمام خانه ما را ندیده اید! عمه جان گهت: «به به حمام هم داره؟ زمینش هم گرم می شه؟» شمس الملوک جواب داد: «بعله، الان هم گرمه اگر بخواید سر و تن لیف بزنی هیچ مانعی ندارد».

ماهنامه پژواک

(408) 221-8624

خاطراتی از هنرمندان

پرویز خطیبی (بخش هشتم)

آن شب تابستان با صوت دلنشین دلکش



دلکش

آن روز ترانه جدی نساخته بودم و اگر هم ساخته بودم اکثرا بر روی آهنگهای معروف خارجی بود. مثل این شعر «دل بتو دادم که یار من باشی» که قبیری آن را در یک صفحه از کمپانی کلمبیا خوانده بود. به هر حال اصرار و تشویق خالدي و زاهدي باعث شد که من همان جا في المجلس شعري بر روی آهنگ خالدي بگذارم که این شعر را دلکش هفته بعد در رادیو اجرا کرد. نام ترانه «باغ و چمن» بود: ای روی ماهت نزهت باغ و چمن - ای یاد عشقت مونس خاطر من.

با اجرای این ترانه و گل کردن آن، نام من هم بین سرایندگان معدود افتاد و کمی بعد ترانه «زده بر آتش من دامن - این عشوه ها که می کنی با من» را برای علی زاهدی ساختم که با صدای او پخش شد. حالا دیگر هر هفته در خانه خالدي جمع می شد و در معرض قضاوت عموم فرار می گرفت. در یکی پس از دیگری ساخته می شد و در معرض قضاوت عموم فرار می گرفت. در طول سالهای ۲۷ تا ۳۰، کریم فکور هم به جمع سرایندگان اضافه شد و ترانه جالب «نازین من نشود رام دیگری» را برای خالدي ساخت.

جالب ترین خاطره ای که از دلکش دارم مربوط به شبی است که به اتفاق خالدي، زاهدي، مجد و نواب صفا به جویستان رفتیم. جویستان منطقه ای است بین دزاشیب و نیاوران که در آن زمان یعنی سال های ۲۶ و ۲۷ از مزارع گندم و صیفی کاری تشکیل می شد ولی امروزه ساختمان های بزرگ و گران قیمت آن محل سکونت اعیان و اشراف است. در آن یکشنبه شب پس از آن که دلکش ترانه «ما را بس» را که شعر آن از من و آهنگ از مهدی خالدي بود، در رادیو اجرا کرد، قرار گذاشتیم بزم خصوصی داشته باشیم که نواب صفا پیشنهاد کرد به منطقه ای خلوت برویم و تا صبح بنشینیم و طلوع خورشید را به چشم خود ببینیم. با آن که همان شب جلوی بی سیم پهلوی به دلکش پیشنهاد کرده بودند که در یک مجلس خصوصی شرکت کند و هزار تومان بگیرد اما دلکش زیر بار نرفت و گفت که: «بودن با دوستان هنرمندم را به حضور در این مجلس ترجیح می دهم». به هر حال همراه ما آمد و مکانی را که درست وسط یک مزرعه بود انتخاب کردیم و نشستیم. مجد تارش را برداشت و شروع به نواختن کرد و بعد خالدي ویولن زد و علی زاهدي که ضرب را بسیار خوب می نواخت همراه ساز دوستش ضرب گرفت و خواند. ساعت ها گذشت و ما در حال و هوای آن شب تابستان مسحور از ناله ساز و صوت دلنشین دلکش از خود بیخود بودیم. حدود ساعت یک بعد از نیمه شب دلکش در مایه سه گاه آوازی را شروع کرد و پس از آن ترانه معروف نواب صفا را خواند: «به بزم ساقی شیرین ادا باز آمد - بیرس از او چرا رفت چرا باز آمد؟»

در سالهای ۲۶ و ۲۷ نواب صفا چند ترانه جالب ساخت که بی اندازه گل کرد. در لحظاتی که دلکش آواز سه گاه را همراه با ساز مجد می خواند ناگهان متوجه تعداد زیادی از دهقانان منطقه شدیم که دور ما جمع شده بودند و با دقت فراوان به صدای دلکش گوش می کردند. وقتی آواز تمام شد یکی از آنها گفت: «ما در نیم فرسخی مشغول آبیاری بودیم و آواز رسای این خانم ما را به سمت شما کشید». آن شب دلکش اقرار کرد که هرگز سه گاه را به این خوبی نخوانده و تصور نمی کند که بعدها هم بتواند بخواند، اما چند سال بعد، شب چهارم اردیبهشت ۱۳۵۶ سالگرد تاسیس رادیو ایران، وقتی دلکش پس از مدتی کناره گیری روی صحنه هتل هیلتون ظاهر شد و ترانه معروف «بردی از یادم» را خواند، این ترانه یکی از آخرین ترانه هایی است که من برای دلکش ساختم، تمام مدعین به پا خاستند و با کف زدن های ممتد که بیش از پنج دقیقه طول کشید فریاد زدند: «مگر می شود تو را از یاد برد؟» باید این را هم بنویسم که دلکش بارها به من گفته بود: «عشق به صدای روح انگیز مرا خواننده کرد و هنوز هم که هنوز است آرزو می کنم که بتوانم مثل او بخوانم.»

دلکش در سال ۱۳۳۰ به دعوت دکتر کوشان به استودیو پارس فیلم رفت و نقش اول فیلم «شرمسار» را به عهده گرفت. بعدها در چند فیلم دیگر شرکت کرد و بالاخره در جاده قدیم شمیران «فانوس» را که یک کلپ هنری بود با سرمایه شخصی افتتاح نمود. در فانوس، دلکش برای اولین بار خواننده جوانی را معرفی کرد که نامش «هوشمند عقیلی» بود. دلکش می گفت که صدای عقیلی یکی از صداهای مورد علاقه اوست.

در همان روزهای نخست که همکاری با رادیو تهران را آغاز کردم از طریق «محمود رجاء» معاون وقت رادیو با بسیاری از هنرمندان آشنا شدم که یکی از آنها عبدالعلی وزیري بود. وزیري که نسبتی با کلنل علینقی وزیري داشت و از شاگردان خوب او محسوب می شد، بنا به گفته خودش «دلکش» را کشف کرده و به رادیو آورده بود. دلکش که نام واقعی اش «عصمت باقر پور پنبه فروش» بود در اولین شب اجرای برنامه در رادیو تهران خوش درخشید به طوری که از روز بعد مردم از یکدیگر سوال می کردند که این خواننده خوش صدا کیست و از کجا آمده؟ چند روز بعد در خیابان لاله زار، عبدالعلی وزیري را دیدم و او از من پرسید که «آیا صدای عصمت را شنیدی؟» اما من که برنامه دلکش را نشنیده بودم جواب منفی دادم و عبدالعلی وزیري گفت که «این دخترک را من خودم تعلیم داده ام و خودم هم او را به رادیو معرفی کرده ام، و بعد در مورد مهدی خالدي و علی زاهدي این طور توضیح داد که «حالا اینها قاپ عصمت را دزدیده و با او کار می کنند در حالی که قرار بود دلکش فقط با من کار کند.» مدتی بعد یکی از دوستان نزدیک من و عبدالعلی وزیري توضیح داد که آشنائی وزیري و دلکش همراه با یک ماجرای عاشقانه بوده و جدائی دلکش از عبدالعلی هم بنابراین دلایل خصوصی صورت گرفته است.

در مورد عبدالعلی وزیري گفتنی است که صدایی گرم و پرسوز داشت و تار را با مهارت و از روی تکنیک می زد. در سال ۱۳۲۴ وزیري یک مجلس شب نشینی در محل انجمن روزنامه نگاران ترتیب داد که در آن بسیاری از رجال و روزنامه نگاران و افراد سرشناس حضور داشتند. قیمت بلیط ورودی صد تومان بود که با توجه به هزینه زندگی در آن دوران و این که بلیط لژ تئاتر بیش از پنج تومان قیمت نداشت مبلغ زیادی بود. در این بزم شبانه تقریباً اکثر خوانندگان معروف شرکت داشتند و اواخر شب یا شاید هم بهتر است بگویم نزدیک صبح عبدالعلی وزیري شخصا برنامه جالبی اجرا کرد. از خصوصیات وزیري، شیک پوشی و ادب و تربیت خاصی بود که همیشه به چشم می خورد و احساس می شد. او با اغلب رجال و سیاستمداران وقت دوست بود و آنها را با نام کوچک شان صدا می کرد. با مقامات دربار رفت و آمد داشت و در میهمانی های خصوصی شاه حاضر می شد. عبدالعلی وزیري تا اواخر عمر در خیابان خلیلی تجریش سکونت داشت و خانه ما با او فاصله زیادی نداشت. اغلب به دیدارش می رفتم و همیشه می گفت: «این خانه را شاه برای من خریده حتی مبلمان خانه هم از محل کمک بنیاد پهلوی تهیه شده است.»

و حالا برگردیم به ماجرای دلکش و این که در چه شرایطی به شهرت رسید و روز به روز بر شهرت و محبوبیتش افزوده شد. همانطور که نوشتیم، دلکش را عبدالعلی وزیري کشف کرد و در آن زمان سالهای ۲۲ تا ۳۲ ترانه سرایان زیادی وجود نداشتند و در حقیقت تنها رهی معبری یکه تاز میدان بود. رهی در سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ با «خزان عشق» گل کرد و همچنان بی رقیب باقی ماند.

وقتی دلکش و خالدي شروع به همکاری کردند، دو شاعر جوان به نام «میرناصر شریفی» و «ایرج تیمورتاش» بر روی آهنگ های خالدي اشعاری می ساختند که بعضی از آنها سر زبانها افتاد. بعداً نواب صفا ترانه معروف «به خیالم که ز حالم با خبر هستی» را روی یک آهنگ کردی برای «روح بخش» ساخت که در مدتی کوتاه شهرت فراوانی به دست آورد. خالدي و زاهدي از نواب صفا خواستند که با آنها همکاری کند و صفا اشعار جالب «ما را از چه پابند چون کردی و رفتی» و «آمد نوبهار»، «دلی دارم که درمان نمی بیند» و بسیاری از شعرهای معروف دیگر را بر روی آهنگهای جالب خالدي گذاشت. این قبل از آشنائی من با خالدي و دلکش بود.

یک روز جمعه که برای اجرای نمایشنامه به استودیوی رادیو واقع در بی سیم پهلوی رفته بودم، دلکش و خالدي را دیدم و با آنها آشنا شدم. بعد علی زاهدي آمد و اظهار علاقه کرد که با او و خالدي همکاری کنم. هفته بعد به اتفاق نواب صفا و لطف الله مجد، نوازنده معروف تار، به خانه زاهدي و خالدي رفتم، دلکش هم آمد و پس از ناهار، خالدي با ویلون آهنگی را که در همایون ساخته بود برای من نواخت. من تا

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند
من ار چه در نظر یار خاکسار شدم
رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند
چو پرده دار به شمشیر می زند همه را
کسی مقيم حريم حرم نخواهد ماند
چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است؟
چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند
سرود مجلس جمشید گفته اند این بود
که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند
غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
توانگرا دل درویش خود به دست آور
که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند
بدین رواق زبرد نوشته اند به زر
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند
ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ
که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند
حافظ

می روم خسته و افسرده و زار
سوی منزلگه ویرانه خویش
به خدا می برم از شهر شما
دل شوریده و دیوانه خویش
می برم تا که در آن نقطه ی دور
شستشویش دهم از رنگ گناه
شستشویش دهم از لکه عشق
زین همه خواهش بیجا و تباه
می برم تا ز تو دورش سازم
ز تو، ای جلوه امید محال
می برم زنده بگورش سازم
تا از این پس نکند یاد وصال
بخدا غنچه ی شادی بدم
دست عشق آمد و از شاخم چید
شعله آه شدم، صد افسوس
که لبم باز بر آن لب نرسید
عاقبت بند سفر پایم بست
می روم، خنده به لب خونین دل
می روم، از دل من دست بردار
ای امید عبث بی حاصل
فروغ فرخزاد



تو را با غیر می بینم، صدایم در نمی آید
دلَم می سوزد و کاری ز دستم بر نمی آید
نشستم، باده خوردم، خون گریستم، کنجی افتادم
تحمل می رود اما شب غم سر نمی آید
توانم وصف جور مرگ و صد دشوارتر زان لیک
چه گویم جور هجرت چون به گفتن در نمی آید
چه سود از شرح این دیوانگی ها، بی قراری ها؟
تو مه، بی مهری و حرف منت باور نمی آید
ز دست و پای دل برگیر این زنجیر جور ای زلف
که این دیوانه گر عاقل شود، دیگر نمی آید
دلَم در دوریت خون شد، بیا در اشک چشمم بین
خدا را از چه بر من رحمت ای کافر نمی آید
مهدی اخوان ثالث

صحبت از پژمردن یک برگ نیست
وای! جنگل را بیابان می کنند
دست خون آلود را در پیش چشم خلق پنهان می کنند
هیچ حیوانی به حیوانی نمی دارد روا
آنچه این نامردمان با جان انسان می کنند
صحبت از پژمردن یک برگ نیست
فرض کن مرگ قناری در قفس هم مرگ نیست
فرض کن یک شاخه گل هم در جهان هرگز نرسد
فرض کن جنگل بیابان بود از روز نخست
در کویری سوت و کور
در میان مردمی با این مصیبت ها صبور
صحبت از مرگ محبت، مرگ عشق
گفتگو از مرگ انسانیت است

فریدون مشیری

صبح بی تو، رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد
بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد
بی تو می گویند: تعطیل است کار عشق بازی
عشق، اما کی خبر از شبه و آدینه دارد
جغد، بر ویرانه می خواند به انکار تو اما
خاک این ویرانه ها، بویی از آن ویرانه دارد
خواستم از رنجش دوری بگویم، یادم آمد
عشق با آزار، خویشاوندی دیرینه دارد
روی آنم نیست تا در آرزو، دستی بر آرم
ای خوش آن دستی که رنگ آبرو از پینه دارد
در هوای عشق تو پر می زند با بی قراری
آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد
ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می گشاید
آن که در دستش کلید شهر پر آینه دارد
قیصر امین پور



خاکم به سر، ز غصه به سر، خاک اگر کنم
خاک وطن که رفت، چه خاکی به سر کنم؟
آوخ کلاه نیست وطن، گر که از سرم
برداشتند، فکر کلاهی دگر کنم
مرد آن بود که این کلهش، بر سر است و من
نامردم ار به بی کله، آنی به سر کنم
من آن نیم که بکسره تدبیر مملکت
تسلیم هرزه گرد قضا و قدر کنم
زیر و زبر اگر نکنی خاک خصم را
ای چرخ! زیر و روی تو، زیر و زبر کنم
جانیست آرزوی من، ار من به آن رسم
از روی نعش لشکر دشمن گذر کنم
هر آنچه می کنی، بکن ای دشمن قوی
من نیز اگر قوی شدم از تو بتر کنم
من آن نیم به مرگ طبیعی شوم هلاک
وین کاسه خون به بستر راحت هدر کنم
معشوق «عشقی» ای وطن، ای عشق پاک من
ای آن که ذکر عشق تو شام و سحر کنم
عشقت نه سرسری ست که از سر به در شود
مهرت نه عارضی ست که جای دگر کنم
عشق تو در وجودم و مهر تو در دلَم
با شیر اندرون شد و با جان به در کنم
میرزاده عشقی

وقتی دلتنگم
به تو می اندیشم
یاد تو مربعی ست محو و لرزان
در زمینه ی خاکستری روشن
در این مربع ها
من با بهم زدن پلک هایم
گذشته را نقاشی می کنم
بین من و تو
غبار و دیوار است
به سحر این مربع ها
من از دیوار می گذرم
در رسیدن به تو
تنها راه گذشتن است
باید چراغ رنگ به دست بگیرم
و در خاکستری هایم
به دنبال تو بگردم
ای کاش ای کاش
می توانستم یک قطره بیشتر
با سرخ نقاشی کنم

محمد ابراهیم جعفری





الناز رکابی

۶۰۰ سکه طلا و حواله واردات خودرو وارداتی (برای تمامی بازیکنان و مدیران فدراسیون) در نظر گرفت. بازیکنان تیم فوتبال اما در این بین، تنها حامیان حکومت و سرکوبها نبودند، سکوت ممتد ستاره‌های تیم‌های ملی

کشتی آزاد و فرنگی ایران و به خصوص بی‌تفاوتی ستاره‌های مانند «حسن یزدانی»، واکنش برانگیز شد. حسن یزدانی با سابقه ده‌ها مدال طلای رقابت‌های آسیایی و جهانی، از آنفالو کردن چهره‌هایی مانند «علی کریمی» و «رسول خادم»، دو ستاره سابق فوتبال و کشتی ایران که مخالف سرکوب معترضین بودند نیز، دریغ نکرد.

ورزشی که همه وجودش امنیتی و سیاسی شد: علی‌رضا جهانبخش بازیکن تیم فوتبال، فروردین ۱۴۰۲ در پاسخ به سوال «عادل فردوسی‌پور»، که از او در مورد «چرایی همراهی نکردن با مردم و سکوت مقابل سرکوبها» سوال کرده بود گفت: «آن زمان مردم هم داشتند زندگی‌شان را می‌کردند». اما حد فاصل بازه زمانی میان برداشته شدن «حجاب اجباری»، الناز رکابی در رقابت‌های بین‌المللی سئول، تا بازگشت بازیکنان تیم فوتبال از جام جهانی قطر، ورزش ایران متفاوت‌ترین روزهای تاریخ خود را تجربه کرد. ۱۷ آبان ۱۴۰۱، اعضای تیم ملی واترپلو ایران، به نخستین ورزشکاران تاریخ ایران تبدیل شدند که «سرود جمهوری اسلامی» را در مراسم پیش از آغاز مسابقه همخوانی نکردند. پس از آن، اعضای تیم‌های ملی فوتبال ساحلی، والیبال نشسته، تیم فوتسال زنان و بسکتبال زنان نیز، همین رفتار را در زمان پخش سرود حکومتی اجرا کردند.

«پارمیدا قاسمی»، کمان‌دار رشته ریکرو تیم ملی ایران، آبان ۱۴۰۱ در مراسم اهدای مدال در اختتامیه لیگ تیروکمان تهران، مقابل مسئولان فدراسیون، حجاب اجباری را از سرش برداشت. «پرویز برومند»، کاپیتان سابق استقلال و بازیکن پیشین تیم ملی ایران، شامگاه ۲۴ آبان در خیابان‌های تهران به جرم آنچه رسانه‌های حکومتی (لیدری اغتشاشات) نامیده بودند، بازداشت شد. «وریا غفوری»، بازیکن فولاد در حین تمرین با این تیم و مقابل چشم‌های فرزندان و بازیکنان تیم فولاد، با هجوم نیروهای امنیتی بازداشت و به زندان اوین منتقل شد. یک ماه بعد، قرارداد وریا غفوری با باشگاه فولاد فسخ شد. او به دستور نهادهای امنیتی اجازه حضور در هیچ تیم فوتبالی را پیدا نکرد و از فوتبال برای همیشه کنار رفت. «سروش رفیعی»، بازیکن پرسپولیس، چون سعی داشت دختر جوانی را از زیر ضربات باتون و لگد ماموران حکومت در میدان تجریش نجات دهد، به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفت. «حسین ماهینی» و «کاوه رضایی»، بازیکنان فوتبال، «علی‌رضا نجاتی» دارنده پنج مدال برنز، یک نشان نقره و یک مدال طلای رقابت‌های آسیایی و جهانی کشتی فرنگی، «ریحانه ارمغانی»، «داریوش شهروی»، «مرجان نامجو»، «امیر ارسلان مهدوی»، «دنا شیبانی»، «حامد قشقایی» و «اشراق نجف‌آبادی»، صخره‌نورد و کوهنوردی‌های شناخته شده ایران نیز با هجوم نیروهای امنیتی به دلیل حمایت از اعتراضات سراسری بازداشت شده بودند. در همین بین، حکومت از کشتار ورزشکاران نیز ابایی نداشت. ۱۷ آدی ۱۴۰۱، «محمد مهدی کریمی» قهرمان کاراته ایران، به اتهام حضور در اعتراضات سراسری، با حکم قوه قضاییه جمهوری اسلامی اعدام شد. ۳۰ شهریور ۱۴۰۱، «علی مظفری»، بازیکن تیم والیبال سایپا که سابقه دعوت به اردوی تیم‌های پایه والیبال ایران را نیز داشت، در جریان اعتراضات سراسری در فوجان کشته شد. طبق گزارش‌ها، نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی، با شلیک مستقیم گلوله جنگی او را کشتند. «محمد قائمی‌فر»، دروازه‌بان تیم امید «جندی‌شاپور» دزفول، ۳۰ مهر در یکی از کوچه‌های بن‌بست چهارراه شریعتی دزفول، هدف نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی قرار گرفت. ماموران از پشت به جمجمه او شلیک کردند، بیش از ۴۰ گلوله ساچمه‌ای وارد جمجمه و گردنش شد و به زمین افتاد. او پانزده روز بعد، در بیمارستان جان باخت. همچنین «امیر نصرآزادانی»، بازیکن پیشین تیم فوتبال تراکتور، «پرهام پروری»، قهرمان شنا ایران و «سهند نورمحمدزاده» از ورزشکاران پرورش‌اندام و زیبایی‌اندام، با احکام سنگین زندان و اعدام روبه‌رو شدند.

رفتارهای نیروهای امنیتی با ورزشکاران در ماه‌های اخیر از ورزش ایران، محیطی امنیتی و سیاسی ساخت. بازداشت‌هایی بی‌سابقه، احکامی غیر ورزشی و البته سکوتی بی‌معنی از سوی نهادهای بین‌المللی ورزش، در قبال دخالت سیاست در امور ورزش ایران.

ورزش پس از مهسا، از الناز رکابی بودن تا بازیکن حکومتی شدن

پیام یونسی‌پور

به قتل رسیدن «مهسا (ژینا) امینی» در بازداشتگاه گشت ارشاد و آغاز اعتراضات سراسری در ایران، خط مرزی پُر رنگ در ورزش ایران کشید. مرزی که جامعه ورزشی ایران را به پیش و پس از جان باختن این دختر متولد شهر «سقز» ایران تقسیم می‌کرد. برای نخستین بار در تاریخ جمهوری اسلامی، حد وسطی برای ورزشکاران تعریف نشد، گروهی سوی مردم ایستادند، گروهی از ورزشکاران اما در آغوش حکومت ماندند و برخی نیز همراهی‌اش کردند. نتیجه هریک از این تصمیم‌گیری‌ها، دو واکنش متفاوت از سوی حکومت بود، همسو شده‌ها با مردم، از بازداشت و بازجویی و حبس و حتی مهاجرت را انتخاب کردند و گروه دوم، به پادشاه‌های غیرمتعارف و بی‌سابقه رسیدند. در این گزارش، بخشی از دو دنیای متفاوت برخی از چهره‌هایی را مرور خواهیم کرد که پس از قتل مهسا امینی، یا جزئی از معترضین بودند، یا بخشی از بدنه حاکمیت.

از الناز رکابی تا علی‌رضا جهانبخش و مهدی طارمی: دو عکس، «گل درشت‌ترین» تصاویر به جا مانده از پاییز ۱۴۰۱ هستند، «الناز رکابی» بدون حجاب اجباری در حال بالا رفتن از دیواره رقابت‌های صخره‌نوردی در سئول و دیگری، قهقهه مستانه «علی‌رضا جهانبخش» و «مهدی طارمی» مقابل دوربین فیفا.

۲۴ مهر ۱۴۰۱، الناز رکابی، دختر صخره‌نورد ایرانی که در رقابت‌های کره جنوبی بدون حجاب اجباری و اسلامی رقابت کرده بود، توسط ماموران سفارت جمهوری

اسلامی از محل رقابت‌ها ربوده و به ساختمان این سفارت منتقل شد. هم‌زمان، نهادهای امنیتی برادر او «داوود رکابی» را برای اطمینان از بازگشت الناز رکابی به کشور، در ایران گروگان گرفتند. الناز رکابی در بازگشت به کشور، مجبور به اعترافات اجباری مقابل دوربین صدا و سیما حکومتی شد و ساعاتی بعد به دیدار



«علی‌رضا جهانبخش» و «مهدی طارمی»

اجباری با «حمید سجادی»، وزیر وقت ورزش و جوانان رفت. در فاصله یک ماه و دو روز بعد، علی‌رضا جهانبخش و مهدی طارمی، دو بازیکن تیم فوتبال، مقابل دوربین فیفا ایستادند و با ژست‌هایی شادمانانه، تصویری متفاوت از بسیاری از ورزشکاران ایرانی را به جهان مخابره کردند. هیچ‌یک از بازیکنان ۳۱ تیم دیگر حاضر در جام جهانی، نه چنین خنده‌های مستانه‌ای مقابل دوربین زده بودند، نه ژست‌هایی غیرمتعارف و در آغوش کشیدن یکدیگر را ثبت کرده بودند. بازیکنان تیم فوتبال، یک هفته پیش از آغاز رقابت‌ها، به دیدار «ابراهیم رئیسی» رفتند، تصویری منتشر شده از تعظیم بازیکنان مقابل رئیس‌جمهور، واکنش برانگیز شد.

آغوش مردم یا پادشاه حکومتی؟: از نگاه بخشی از مردم ایران، جشن بازیکنان تیم فوتبال پس از تنها پیروزی‌شان مقابل ولز در جام جهانی و پرت کردن مربی به آسمان مقابل دوربین‌های تلویزیونی، تلاشی برای «عدای سازی شرایط کشور» برای جامعه جهانی محسوب می‌شد. مجموعه‌ای از رفتار بازیکنان تیم فوتبال در پیش و پس از جام جهانی قطر در قبال اعتراضات مردم ایران، جامعه را به دو واکنش متفاوت در قبال ورزشکاران وا داشت. از یک سو، جمعیتی بیش از ۵ هزار نفری برای استقبال و محافظت از الناز رکابی، بامداد ۲۷ مهر ۱۴۰۱ به فرودگاه خمینی در تهران رفت و از سوئی دیگر، شامگاه ۱۸ آذر، شهرهای ایران شاهد جشن خیابانی مردم برای شکست تیم فوتبال مقابل تیم ملی آمریکا بود. نتیجه این دو رفتار متفاوت ورزشکاران نیز، دو جزای متفاوت داشت، خانه باغ خانوادگی الناز رکابی توسط نیروهای امنیتی در زنجان ویران شد. خانم رکابی تا پایان سال ۱۴۰۱ ممنوع‌الخروج بود و اجازه حضور در رقابت‌های بین‌المللی را نداشت. سوی دیگر اما، نظام جمهوری اسلامی برای بازیکنان تیم فوتبال که حکومت را در مهم‌ترین رقابت‌های جهانی فوتبال همراهی کرده بودند، پادشاهی شامل ۱۵ هزار دلار وجه نقد (برای تک تک بازیکنان، مریبان و تمامی اعضای هیات‌رئیس)،

دلیوشته

عبدالله خسروی

تازه می خواهد و برایش مهم نیست از کدام طویله و آغل تهیه کند و هر زمان هم مجبور شود آشکارا برای دریدن حمله می کند. کاش می شد بعضی از آدمها را برای تاوان کارهایشان به جنگلی وحشی تبعید کرد تا بفهمند دنیای مردم با حیوانات فرق دارد و همیشه بخاطر داشتن قدرت، پول و مقام بالاتر از بقیه بیگاری کشید و حق و حقوق شان را نداد و فقط به فکر منافع خودش و اطرافیانش باشد. البته هنوز هم انسانهایی هستند که سرمایه دار و صاحب مقام هستند و هیچگاه منفعت خودشان را به مردم ترجیح نمی دهند و انسانیت را به رایگان و سهم مساوی بین مردمی که به آنها مراجعه و یا برایشان کار می کنند تقسیم می کنند، اما عذاب و ضرر سرمای منفی ده درجه از گرمای چهل درجه بیشتر است. من خودم سخت زندگی می کنم و از تبار سادگی و تاوانش را هم دارم پرداخت می کنم، اما خوشحالم که شبها با وجدانی راحت می خوابم. این آدمها که شب با پول مردم و رؤیای صفرهای بانکی بیشتر با خروپف حق خوری هایشان می خوابند، عاقبت شبی ناغافل در زندگی سخته می زنند و به طلوع آفتاب صبح فردا نمی رسند و کاش به داس بیرحم مرگ بیندیشند. هیچ روز و شبی معلوم نیست به انتها برسد. ساعت هم دوازده عقربه دارد و روی ساعت دوازده، زمان صفر می شود. نگذاریم عقربه وجدانمان بخوابد. بعضیها چشم به سخاوت و عدالت ما دارند.



همه عمر لاف وطن میزنیم و در خیالات و پستهای مجازی چون قهرمانان و روشنفکران رفتار می کنیم، اما برای رسیدن به رهایی چشم به دهان دیگران دوختیم. هیچ پرنده ای با بال دیگری پرواز نمی کند. باید حرکت را از درون خودمان شروع کنیم و آنوقت برای دیگران شعار آزادی سر بدهیم. آدمها در تنهایی و خیالات همیشه برنده اند. نمی شود در مراسم شادی، سیاه پوشید و مرثیه خواند! باید سفید پوشید و از عشق و امید با صدای بلند ترانه خواند.

ابتدا باید به باورها و افکارمان رنگ سبز بزنیم. تا وقتی از باورهایی که چون ارث به ما رسیده و بدون تحقیق پذیرفته ایم، هراس داشته باشیم، هرگز نخواهیم توانست به آرامش درون و استقلال فکری برسیم. ما به علت ترس و یا شک به باورها، گاهی برای سرکوب عقده های خودمان بر علیه دیگران شعار می دهیم و از چشم خودمان دیگران را قضاوت می کنیم. نباید بدون تحقیق و رسیدن به جواب منطقی و معقول فکر کرد و حکم داد. هر انسانی پیرو عقیده، وجدان و مرامی که دارد خدایی درونش نفس می کشد و همین علتی شده که هنوز نمی دانیم خدا با ماست یا دیگران! اما می دانم سرزمین من و شما، پشت دریاها و آن طرف آبها نیست. گر چه خانه رؤیایی من خیلی دور از خیالم و خاک زادگاهم از خودم به من نزدیک تر است، اما همیشه نگران ماهی هایی هستم که به علت شوری آب دریای اینجا، آواره خلیج های بیگانه شده اند. از میوه دیگران نمیشه همیشه خورد. باید باغ خودمان را آباد کنیم. این دیار پرافتخار، قرن ها تمدن و فرهنگ را یکدک می کشد و ریشه یکتا پرستی، قدمتی به اندازه تاریخ خیلی از ملل و ادیان دارد. ما میراث دار کلی شاعر، فیلسوف، حکیم و حماسه سرا و سردار و قهرمان ملی هستیم. مردمان این دیار از ابتدا اهل آواز و همزیستی مسالمت آمیز بوده و رنگی لباس پوشیده و زندگی را شاد دیده اند. دیگر وقت آزاد اندیشیدن و دور هم جمع شدن است.



زن همسایه هر شب از داغ مرگ شوهرش برای کودکان یتیم و گرسنه اش مرثیه می خواند و من شرم دارم آوازه های عاشقانه گوش کنم. لعنت به خوشبختی که در کوچه های پایین شهر خیلی کم آفتابی می شود و هر وقت سروکله اش دیده می شود با خودش در دسر دارد. در خانه هایی که سقفشان چکه می کند و ساکنانش از شدت سرما تا صبح خواب راحت ندارند هیچکس دعای باران نمی خواند.

بعضیها آنقدر پرخوری می کنند و بی خیال می خوابند که صدای خروپفشان نمی گذارد سرفه همسایه به گوش هایشان برسد. نباید حتماً صدای فریادی را بشنوی تا به کمک بشتابی! گاهی درد در اتاقی کوچک تنها نشسته و بی صدا گریه می کند. در روزگاری که بعضیها، بچه هایشان هرچی را دوست دارند به جای آرزو، فقط طلب می کنند و زود برایشان فراهم می شود، آرزوی خیلی از کودکان، خوردن وعده ای غذای گرم است. به خدایی که همین نزدیکی هاست و گوش هایش پر از آرزوهای آدم هاست، می گویم و دعا خواهم کرد: «آنان که روزگار را تلخ می گذارند دیگر شیرین بخوابند و دلشان درد نکند».

وقتی به رؤیاهای ساده و شیرین کودکان فکر می کنم، متوجه می شوم دنیا خیلی کوچک و جای قشنگی برای زندگی و فکر کردن بود. محیط فکر ما در اون دوران از آسمان شهر و یا روستامون فراتر نمی رفت. یادمه وقتی کتابهای داستان را می خواندم همیشه با اسم نویسنده هاش حس خوبی داشتم و آرزو می کردم وقتی بزرگ شدم نویسنده بشوم و اسمم روی جلد کتابها نوشته شود. کم کم قد کشیدم و قدم به دنیای بزرگ ادبیات گذاشتم و هنگامی که با الفبای ساده ام نوشتن را آغاز کردم، فهمیدم دنیای الان با زمان من و از همه مهم تر روزگار بزرگترها با دوران کودکی تفاوت بسیار دارد. الان می بینم خیلی از بزرگترها با سیلی صورتشون را سرخ نگه می دارند، ولی عده ای با سرخ کردن صورت دیگران از پله های ترقی بالا می روند و حساب شون از بقیه جداست. همیشه دوست داشتم زندگی اینقدر شاد و بدون مشکل بگذره که من هر روز یک افسانه جدید بنویسم و قصه های عاشقانه را با جوهر قلم روی کاغذ برای آرامش و نشاط دل های مردم سرزمینم به رشته تحریر در بیاورم، اما حالا که خودم بزرگ شدم و با مردم کوچه و خیابان قدم زدم و زندگی کردم و درد و رنج های یکدیگر را درک و حس کرده ایم، فهمیدم زندگی گاه یک تراژدی بزرگ است و نمی شود افسانه و قصه را به حقایق و دردهای آشکار جامعه و مردم روزگارت ترجیح بدهی و برای سود بیشتر و خواب راحت خودت، چشم روشن بین قلمت را نبینی و برای رضایت تعداد معدودی مردم زمانه ات را فراموش کنی.

این روزها وقتی به زندگی روزمره مردم فکر می کنم متوجه می شوم تفاوتها بیشتر از شباهتها در شهر و جامعه قدم می زنند. خیلیها بدون اینکه یک قطره عرق بریزند هر روز چاق و با نشاط تر می شوند و حقوق و درآمدهایشان را نمیشه تو فیش های اداری نوشت. این بندگان خدا فکر کنم با سایه ها داد و ستد می کنند و پول اضافه خوابیدنشون را می گیرند. از طرف دیگه خیلی از مردم هستند که تمام امیدشان به اون مقدار حقوق ناچیز کارگریه که سر برج بیاد به حسابشون و باهانش قرض های ماه گذشته را صاف کنند، اما اتفاق می افتد پنج شش ماه یکبار حقوق دریافت می کنند و معلوم نیست این مدت زندگی و خرج خانواده هاشون را چه جور باید بگذرانند و تهیه کنند. به گمانم صاحبان بعضی کارخانه ها و شرکتها واژه باد هوا را باور کرده اند و در خیال مست شان فکر می کنند کارگران و زیر دست هایشان می توانند با باد هوا زندگی کنند یا شاید هم فکر می کنند مثل خودشان از چند محل درآمد، استفاده دارند و کار کردن در محیط کارخانه و شرکت را برای سرپوشی بر بعضی فعالیتها و یا گذراندن اوقات فراغت انتخاب کرده اند. البته هر کس مردم را با چشم و فکر خودش قضاوت می کند. بطور مثال از گرگ نمیشه انتظار داشت مثل گوسفندان سر بزیر و مطیع باشد و به خوردن علف بیابان قانع باشد. گرگ گوشت

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ر	د	و	ب	م	ز	ا	د	ی	ل	و	ا	ل	ر	د
ک	ل	ر	ب	د	و	ی	ن	د	ر	ا	ی	ت		
و	ا	د	ی	ا	ش	ر	ا	ف	م	ب	ر	ا		
د	و	س	ی	ا	ه	ا	و	ا	ط	ه	ر			
ت	ث	ا	و	ا	ن	ک	ر	ا	ن	ه	ی			
د	س	ر	ی	ل	ل	ت	ل	ب	ل	م	ج			
ر	م	د	م	ت	م	ی	ز	ج	د	ا	د	ل		
م	ا	س	ی	ک	ا	ک	و	ر	د	ل	ج	و	ج	
ک	ر	م	ا	ن	ی	و	ا	ن	ه	د	ا			
ل	ی	ر	م	ج	ر	ب	ی	ا	ن	ی	ن			
ا	ب	ا	ل	ی	ن	ب	ی	د	ی	ل	م			
ی	ل	ی	ا	ر	د	م	د	ر	ا	م	ی			
د	ه	ر	ه	ن	د	س	ه	ل	ا	ی				
س	ا	ی	ل	ه	ی	ر	ا	ن	ی	ا	م	ی		
ب	ا	ن	ی	م	ر	ی	ز	ی	ا	ی	ر	ا	ن	



در آغوش گرفتن همبستگی: قدرت و جادوی خواهرانگی

نهال تابش

یک سال پس از آغاز جنبش «زن، زندگی، آزادی»، به رغم تداوم سرکوب حکومتی، نافرمانی مدنی به شکل‌های مختلف در ایران ادامه دارد و زنان ایرانی ندا سر می‌دهند که «به عقب باز نمی‌گردیم». زنان در عرصه عمومی همبستگی محکمی دارند و به نظر می‌رسد که آنچه «خواهرانگی» می‌خوانیم در ایران گسترش یافته است.

درباره مفهوم خواهرانگی: مفهوم خواهرانگی را اولین بار کتی ساراچیلدو، فمینیست آمریکایی، در سال ۱۹۶۸ به عنوان سلاخی برای «آگاهی‌بخشی» ابداع کرد. خواهرانگی مفهومی است که پیوند، حمایت و همبستگی میان زنان را در بر می‌گیرد. این ایده به اجتماع زنان، قدرت‌دانی و تجلیل از تجربیات مشترک و حمایت از یکدیگر در جنبه‌های گوناگون زندگی اشاره می‌کند. خواهرانگی ریشه در این باور دارد که زنان از طریق ارتباط با دیگر زنان قدرتمند می‌شوند. خواهرانگی اغلب بر احترام متقابل، درک و همدلی در میان زنان تأکید می‌کند. خواهرانگی را می‌توان در موقعیت‌ها و روابط مختلفی همچون دوستی، روابط خانوادگی، گروه‌های کاری و همچنین جنبش‌های اجتماعی بزرگ‌تر یافت. مفهوم خواهرانگی به ترویج این ایده می‌پردازد که زنان به لطف اتحاد و همکاری می‌توانند بر موانع اجتماعی غلبه کنند و به اهداف جمعی دست یابند. خواهرانگی از پیوندهای زیست‌شناختی فراتر می‌رود و گستره زنانی را در بر می‌گیرد که بر اساس علایق، تجربیات یا اهداف مشترک با هم پیوند دارند. خواهرانگی همچنین چالش‌های منحصر به فردی را که ممکن است زنان با آن مواجه شوند تشخیص می‌دهد و آنان را به حمایت، رشد و دفاع از یکدیگر تشویق می‌کند.

آگاهی‌بخشی و ضرورت آن: گروه‌های آگاهی‌بخش در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در آمریکا شکل گرفتند. این جنبش بخشی جدایی‌ناپذیر از موج دوم فمینیسم بود و شامل گروه‌های کوچکی از زنان می‌شد که برای درمیان‌گذاشتن تجربیات، افکار و احساسات شخصی‌شان در زمینه مسائل مربوط به جنسیت، مردسالاری و سرکوب دور هم جمع می‌شدند. هدف از این گردهمایی‌ها افزایش آگاهی در مورد راه‌های مبارزه با نابرابری جنسیتی بود. زنان از طریق درمیان‌گذاشتن تجربیات خود می‌کوشیدند تا هنجارهای اجتماعی را به‌منظور ایجاد تغییرات اجتماعی به چالش بکشند. این گروه‌ها برای زنان فضای امنی فراهم می‌کردند تا با بیان افکار و احساساتشان، به تشخیص الگوهای ظلم و تبعیضی بپردازند که به‌رغم گستردگی ناگفته مانده بود. زنان در این گروه‌ها، به لطف اعتبار بخشیدن به تجربیات یکدیگر و دستیابی به فهمی عمیق‌تر از ماهیت تبعیض سیستماتیک، برای ایجاد تغییر توانمندتر می‌شدند. جنبش آگاهی‌بخشی در ایجاد همبستگی و پرورش حس خواهرانگی در میان زنان نقش مؤثری داشت. این گروه‌ها زنان را تشویق کردند تا تجربیات شخصی‌شان را سیاسی بدانند و به‌طور جمعی هنجارهای اجتماعی حامی نابرابری‌های جنسیتی را به چالش بکشند.

خواهرانگی و فمینیست‌های سیاه‌پوست: برای فمینیست‌های سیاه‌پوست خواهرانگی معنایی متفاوت با خواهرانگی در محافل فمینیستی سفیدپوستان دارد و به تاریخ مشترک ستم نژادی، تبعیض جنسیتی و تلاقی هویت‌ها اشاره می‌کند. مفهوم خواهرانگی در فمینیسم سفید از نظر تاریخی به تجربیات زنان سفیدپوست و طبقه متوسط به بالا می‌پرداخت و اغلب تجربیات و مسائل متمایز زنان رنگین‌پوست را دست‌کم می‌شمرد یا نادیده می‌گرفت. تمرکز فمینیسم سفید بر برابری جنسیتی و دست‌کم‌شمردن مسائل مربوط به نابرابری نژادی به حذف نسبی زنان سیاه‌پوست و دیگر زنان رنگین‌پوست از جریان اصلی جنبش‌های فمینیستی انجامید.

فمینیسم سیاه‌پوست پاسخی به محدودیت‌های فمینیسم سفید به شمار می‌رفت و به دنبال تمرکز بر صداها و تجربیات زنان رنگین‌پوست، به‌ویژه زنان سیاه‌پوست، بود. فمینیست‌های سیاه‌پوست از خواهرانگی برای حمایت از برخورداری از برابری‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زنان سیاه‌پوست و از بین بردن سیستم‌های سرکوب بهره جستند. آنان ایده دستیابی به آزادی از طریق فمینیسم سفید را به چالش کشیدند و بر اهمیت در هم تنیدگی نژاد، جنسیت، طبقه و دیگر هویت‌های اجتماعی تأکید کردند. در سال ۱۹۷۷ سازمان فمینیستی-سوسیالیستی سیاه‌پوست «گروه رودخانه کامبی» در بیانیه معروفی درباره بی‌اعتنایی جنبش‌های آزادی‌بخش

زنان به نژاد و طبقه چنین گفت: «ما در جلسات آگاهی‌بخشی‌مان از بسیاری از جهات از افشاگری‌های زنان سفیدپوست فراتر رفته‌ایم، زیرا با معانی نژاد، طبقه و البته جنسیت سروکار داریم. پیش از این، هیچکس ساختار چندلایه زندگی زنان سیاه‌پوست را بررسی نکرده است.»

فمینیست‌های سیاه‌پوستی همچون آدری لرد، بل هوکس و آنجلا دیویس در شکل‌دهی به گفتمان خواهرانگی در چارچوب فمینیسم سیاه‌پوست نقش مهمی ایفا کردند. آنها زمینه را برای بحث درباره اهمیت شناختن و پرداختن به تجربیات منحصر به فرد زنان سیاه‌پوست و لزوم اقدام جمعی و همبستگی بین آنها فراهم کردند. فمینیسم سیاه‌پوست و خواهرانگی نقش اساسی در حمایت و توانمندسازی اقلیت‌های نژادی، قومی، جنسی و گروه‌های به حاشیه رانده شده داشت. این فمینیست‌ها به لطف درک در هم تنیدگی نژاد، جنسیت و طبقه تجربیات منحصر به فرد این زنان را ملموس کردند. فمینیسم سیاه‌پوست و خواهرانگی به شنیده شدن صدای اقلیت‌های نژادی، جنسی و دیگر گروه‌های به حاشیه رانده شده کمک کرد. این جنبش‌ها بلندکردن صدای کسانی را که در طول تاریخ به اجبار خاموش و منزوی شده بودند در اولویت قرار دادند. خواهرانگی با فراهم کردن بستر گفت‌وگو میان افرادی با پیشینه‌های متفاوت، روایت‌های غالب را به چالش کشید و قوه درک و همدلی میان عموم را افزایش داد. یکی از پیامدهای چشمگیر این امر ظهور ادبیات و شعر زنان سیاه‌پوست در این دوره بود. نویسندگانی مانند تونی مورسون، آدری لرد، در مجموعه شعر تک شاخ سیاه، و آلیس واکر، در رمان تحسین‌شده رنگ ارغوانی، که برنده جایزه پولیتزر شد، با بیان تجربیات و مبارزات خود توانستند روایات‌هایی از ظلم و ستم بر سیاهان باشند.

فمینیسم سیاه‌پوست خواهرانگی، همبستگی و حمایت را در میان اقلیت‌ها تقویت می‌کند. همکاری میان این گروه‌ها نیرویی جمعی را پدید می‌آورد که در مقابله با سرکوب سیستماتیک مؤثرتر است. جنبش‌های فمینیستی سیاه‌پوست به مسائلی همچون تبعیض نژادی و جنسیتی، نابرابری اقتصادی، دسترسی رایگان و امن به مراقبت‌های بهداشتی و آموزش می‌پردازند. فمینیسم سیاه‌پوستان از طریق ایجاد این شبکه حمایتی به نیازهای افراد و جوامع به حاشیه رانده شده پاسخ می‌دهد و به ایجاد جامعه‌ای عادلانه کمک می‌کند. این جنبش‌ها به‌لطف توانمندسازی اقلیت‌های نژادی، قومی و جنسی را تشویق می‌کنند تا عاملیت و هویت خود را به عرصه عمومی بیاورند و ساختارهای تبعیض را به چالش بکشند. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های فمینیسم سیاه‌پوست مقابله با کلیشه‌های مخرب و تصورات نادرست رایج درباره اقلیت‌ها بوده است. آنها با ارائه روایت‌ها و تصاویر جایگزین، با تصویر منفی اقلیت‌ها در رسانه‌ها و جامعه مقابله کرده و درک دقیق‌تر و ظریف‌تری را جایگزین آن کرده‌اند. فمینیست‌های سیاه‌پوست با آگاهی‌بخشی و سازمان‌دهی مردمی از اصلاحات سیاسی حمایت کرده‌اند و برای از بین بردن نظام‌های تبعیض و ایجاد جامعه‌ای عادلانه‌تر و فراگیرتر مبارزه کرده‌اند. از میان مهم‌ترین فعالیت‌های اخیر فمینیست‌های سیاه‌پوست می‌توان به جنبش «جان سیاه‌پوستان مهم است» اشاره کرد.

زنان ایرانی و خواهرانگی: زنان ایرانی روزانه با شکل‌های مختلفی از تبعیض و به‌حاشیه رانده شدن مواجه می‌شوند. علاوه بر چالش‌های مبتنی بر جنسیت، زنان بخشی از جامعه متنوعی هستند که اقلیت‌های نژادی، قومی، دینی، مذهبی و جنسی را در بر می‌گیرد که نه تنها حقوقشان به بهانه‌های واهی نادیده انگاشته می‌شود، بلکه همواره در معرض خطر سرکوب، زندان، شکنجه، تبعید و حتی اعدام به سر می‌برند. در چنین شرایطی آموختن از اصول خواهرانگی و تجارب فمینیست‌های سیاه‌پوست می‌تواند مفید باشد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

نوجوانی، عصر چالش‌های درونی میثم پای مطلق (بخش دوم)

نسبت به نوجوانان اروپایی به نسبت سالمتر باشد. مشکلات جنسی در آنان دیده نمی‌شوند. اما روابط میان والدین و نوجوانان به آسانی دچار اختلال می‌شود. عوامل اجتماعی تعامل میان افراد: تعبیر نوجوانی از این دیدگاه بر دو بُعد اساسی تاکید دارد. بُعد اول تجزیه و تحلیل نوجوانی از زاویه تندیس و نقش است. از این زاویه می‌توان صفت کلاسیک را به آن اطلاق کرد. نوجوانان که آنان را نه کودک و نه بزرگسال می‌پندارند باید با موقعیت‌های اجتماعی دست و پنجه نرم کنند که در آنها تندیس و نقش مبهم اند و تعریف روشنی ندارند. افزون بر این نوجوانی دوره ای است که طی آن فرد باید نقش‌های جدید را یاد بگیرد.

ارتباط‌های موضوعی با ارتباط با دیگران در دوره نوجوانی: در زندگی هر نوجوان مهمترین تظاهرات رفتاری، آنهایی است که به ارتباط‌های موضوعی، یعنی ارتباط با دیگران و یا خود بر می‌گردد. در این زمینه است که تعارض میان تمایلات مخالف از همه جا آشکارتر است. پرهیزکاری نوجوانی بیش از هر چیز ارتباط‌های عاطفی را که در دوره کمون جنسی برقرار شده بودند مختل می‌سازد. با این وجود تمایل به تنهایی و فاصله گرفتن از موضوعات مورد علاقه گذشته به نحو دیگری جبران می‌شود و جهت تازه‌ای در ارتباط‌های موضوعی با ارتباط با دیگران به وجود می‌آید. ارتباط‌های تازه‌ای جانشین ارتباط‌های عاطفی منکوب شده می‌شوند و نوجوان دوست‌های دیگری می‌یابد، مانند دوستی با نوجوانان هم سن یا اشخاص مستتر که از آنان برای خود مدل یا الگو می‌سازد و آنان بدون شک جانشینانی هستند برای والدینی که دیگر از نظر افتاده‌اند. دوستی‌های دوران نوجوانی شدید، اما اکثراً دوست‌های کم دوامند، موضوعات یکی پس از دیگری عوض می‌شود. بدون اینکه نوجوان کوچکترین تاسفی را ابراز کند، اشخاص مورد علاقه به زودی و به آسانی فراموش می‌شوند، تنها چیزی که با تمام جزئیاتش باقی می‌ماند و تکرار می‌شود شکل ارتباط‌های دوستی است. ارتباط‌های موضوعی نوجوان علاوه بر صفت عدم وفاداری از صفت دیگری نیز برخوردار است. نوجوان خواهان تملک فیزیکی موضوع مورد علاقه نیست بلکه می‌خواهد تا آنجا که ممکن است با او برابر شود. تجارب نشان دهنده آن است که نوجوان روز به روز تغییر می‌کند. خط، زبان و آرایش و طریقه لباس پوشیدن و کلیه عادات وی بیش از هر زمان دیگر تغییر پذیرند و بر حسب موقعیت و شرایط محیط عوض می‌شوند. اما با این وجود تغییرات مداوم، هر بار صد در صد مطمئن است که عقاید خود را ابراز می‌دارد و نسبت به آنها مومن و معتقد است.

بدین ترتیب از دست دادن ارتباط‌های موضوعی پیشین، تفرق از غریز و خودداری افراطی نوجوانی می‌تواند موجب قطع ارتباط با دنیای خارج شود. در این صورت نوجوان در معرض این خطر است که میل جنسی را در خود متمرکز سازد و از عشق موضوعی به نارسیم یا خودشیفتگی رحمت کند. برای فراز این خطر، نوجوان به موضوع‌های خارج، یعنی یک سری همانند سازی متوسل می‌شود. بدین ترتیب در می‌یابند چرا این ارتباط‌های موضوعی دوره نوجوانی اهمیت دارند و چه نقش سازنده‌ای در شخصیت بازی می‌کنند.

بدون شک بازتاب پر اهمیت غریز در رفتار یا سخن، به علت تغییرات کلی حاصله در بیان غریز و تاثیر آن بر رفتار، بلوغ می‌تواند حالت‌هایی مشابه با حالت‌های ابتدایی روان‌شناسی داشته باشد. زیرا در هر دو حالت شدید بیان غریز، از سویی باعث احساس خطر می‌شود. و از سوی دیگر تشدید به کارگیری وسایل و مکانیسم‌های دفاعی را به دنبال دارد. روان‌کاوی همواره بر این نکته تاکید داشته که این رویدادهای کلی در هر دوره از زندگی چنانچه مقارن با ازدیاد بیان میل جنسی باشد، می‌تواند لحظه آغاز روان‌رنجوری‌ها و یا روان‌پریشیها باشد. به طور کلی می‌توان گفت که انتساب صفت طبیعی یا غیر طبیعی به رفتارهای بلوغ ناشی از این است که در تابلوی بالینی کدام یک از مکانیسم‌هایی که از آن نام بردیم در رفتار فرد آشکارتر و پراهمیت‌تر است.

نوجوان خوددار تا هنگامی که توانایی‌های شناختی‌اش کار می‌کنند و تا زمانی که تعداد کافی از ارتباط‌های موضوعی را حفظ کرده است، در حد طبیعی باقی می‌ماند. این امر در مورد نوجوانی که شکل عقلانی و مجرد به همه چیز می‌دهد و همچنین نوجوان دیگری که از یک دلبستگی شدید به دلبستگی دیگر می‌پردازد، نیز صادق است. اما هنگامی که خودداری صورت افراطی پیدا می‌کند، آنجا که عقلایی کردن غریز، سایر فعالیت‌های ذهنی را خفه می‌کند و آن زمانی که ارتباط با دیگری تنها بر اساس این تغییرات سریع و تکراری و این «همانند سازی» پی‌ری انجام می‌شود. دیگر نه متخصص تعلیم و تربیت و نه روان‌کاو نمی‌توانند به آسانی یک تاول طبیعی را از یک تاول مرضی تشخیص دهند.

تعبیر اجتماعی نوجوانی: از دیدگاه جامعه‌شناسی نیز بلوغ و نوجوانی به صورت تغییر تندیس غیر مستقل و غیرمسئول کودک به تندیس مسئول و مستقل بزرگسالان تعریف می‌شود. این تعریف منحصر اجتماعی است. همانگونه که تعریف بلوغ جنسی نیز منحصر مبتنی بر تغییرات بدنی و فیزیولوژیکی است. در تغییرات اجتماعی، تغییرات رفتاری دوران بلوغ به علت‌های درونی مانند تغییرات هورمونی و یا تغییرات ناشی از تشدید فشارهای غریزی نسبت داده نمی‌شوند، بلکه تاکید بر علت بیرونی، یعنی علت خارجی و محیطی است.

در عامل اجتماعی دو جهت یا دو سو را می‌توان از یکدیگر تمیز داد. یکی جهت تحلیلی‌تر، یا شاید بتوان گفت تحلیل ظریف‌تر که بر تعامل‌های میان افراد نظر دارد و تاثیر آنان را از لحاظ رفتار و شخصیت نوجوان بررسی می‌کند و دیگری جهت کلی‌تر که به ساخت جامعه و فرهنگ می‌نگرد، و در حقیقت به شیوه تاثیرگذاری جامعه برای تغییر موقعیت غیر مسئول کودک به موقعیت مسئول مستقل بزرگسال توجه دارد. اگر چه این دو سو یا دو جهت در یکدیگر تداخل دارند. از دیدگاه نظری، تنها برای روش ساختن تجزیه و تحلیل‌ها، آنها را از یکدیگر جدا بررسی می‌کنیم. **جامعه و نوجوان:** طرح نوجوانی از دیدگاه جامعه‌شناسی را می‌توان به صورت این پرسش مطرح ساخت که یک جامعه چه استنباطی از نوجوانان خود دارد، چه نقشی برای آنان می‌شناسد و شیوه تاثیرگذاری آن برای سهولت تحول نوجوانان از کودکی به زندگی بزرگسالی چگونه است. اولین و ساده‌ترین موضوع مطرح در رابطه با این پرسش، طول دوره نوجوانی است که بر اساس آنچه ذکر شده، طول دوران نوجوانی در گذشته کوتاه‌تر بوده است، اما در تمدن معاصر با مخطط شدن و پیچیده‌تر شدن ساختهای جوامع، این دوران گرایش به طولانی‌تر شدن دارد.

«اریمان» در یک پژوهش قدیمی به تحلیل و بررسی گروه‌های مهاجری پرداخته است که در یکی از کشورهای خاورمیانه سکنا گزیده‌اند. این گروه‌های مهاجر از جهت شرایط زندگی، فرهنگ اولیه یا مبدا و همچنین تاریخ استقرار در کشور مقصد، با یکدیگر تفاوت داشتند. بر مبنای این بررسی اریمان چهار سنخ یا چهار نوع نوجوانی را تمیز داد:

۱- سنخ یا نوع بدوی ۲- سنخ یا نوع انتقالی ۳- نوجوانی ساده ۴- نوجوانی طولانی **سنخ بدوی:** این سنخ که معادل آن در تمدن مغرب زمین وجود ندارد، در گروه‌های آسیایی دیده شده است که در حوالی سال ۱۹۴۸ از نواحی مختلف به کشور مورد نظر مهاجرت کرده‌اند. در سنخ بدوی با پشت سر گذاشتن کودکی، یعنی پس از سیزده سالگی، کودکان موقعیت اجتماعی بزرگسالان را می‌یابند و دوره انتقالی از کودکی به بزرگسالی فوق‌العاده کوتاه است. در این گونه موارد طغیان علیه والدین دیده نمی‌شود و در سیزده سالگی، پسر می‌تواند رئیس خانواده باشد. سنخ بدوی اریمان شباهت زیادی با سنخ‌های بدوی مشخص شده توسط «مارگات مید» دارد. اما با این تفاوت که به دلیل باورهای مذهبی، تجربه‌های جنسی پیش‌رس نزد دختران و پسران مجرد دیده نمی‌شود.

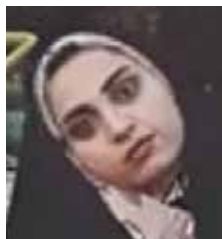
سنخ انتقالی: این سنخ در مهاجرانی دیده می‌شود که پیش از ۱۹۴۸ مهاجرت کرده‌اند. این نوجوانان از خانواده‌هایی هستند که به ناچار برای کار کردن، خیلی زود از یکدیگر پراکنده شده‌اند. رشد فیزیولوژیک و تجربیات جنسی در این سنخ پیش‌رس است، اما کمال فیزیولوژیک آنان با رشد فکری شان هماهنگ نیست و طغیان و بزهرکاری میان آنها رواج بسیار دارد.

نوجوانی ساده: در این سنخ پس از شروع بلوغ، که نسبت به سنخ انتقالی تاخیر بیشتری دارد، نوجوان در زندگی دخالت می‌کند و فعالیت تولیدی دارد. این موقعیت معادل موقعیت نوجوان کارگر در تمدن مغرب زمین است. در چنین گروه‌هایی معمولاً حالت عناد و طغیان با والدین دیده نمی‌شود. به نظر نگارندگان این موقعیت شبیه به موقعیت نوجوانان کارگر و به خصوص کشاورز ایرانی است.

نوجوانی طولانی: این سنخ بر حسب محیط اجتماعی دو شکل پیدا می‌کند. **الف:** در محیط‌های شهری که موقعیت‌شان شبیه موقعیت نوجوانان اروپایی است که دور تحصیلات متوسطه را تمام کرده‌اند. اما به نظر می‌آید که رفتار این نوجوانان

درباره قربانیان تجاوز و قتل‌های ناموسی

مریم دهکردی



سحر لطیفی



شهرزاد رسولی



راحیل



دنیا رضایی



بیتا شیر



شبنم ناصری



زیلان ایواز



پرستو شهبازی



مریم سلیمانی



مایفت کریمی



سونیا معنوی



کبری یعقوبی

می گوید چطور ادعا می‌کنی مست بودی، در حالی که همه جزئیات را شرح می‌دهی؟! داستان پر غصه شلر چه بود؟ هفته اول شهر یور ۱۴۰۱، همسر باردار گوران قادری حالش بد می‌شود. گوران به قصد گرفتن کمک به شلر مراجعه می‌کند. به گفته پردیس ربیعی، شلر رانندگی بلد بود و ماشین در اختیار داشته به همین سبب، همسر گوران را به بیمارستان می‌رساند: «حتی گفته شده که شلر در بیمارستان با کد ملی خودش برای همسر گوران پذیرش گرفته است. پس از مدتی که حال همسر گوران بهتر می‌شود و به منزل بر می‌گردد، با گوران بحث می‌کند و به خانه پدرش می‌رود، پردیس ربیعی در ادامه می‌گوید که گوران بعد از رفتن همسرش، به در منزل شلر می‌رود: «سراسیمه در را می‌کوبد. شلر در حال خواندن نماز بوده. نمازش را تمام می‌کند و به سمت در می‌رود، گوران را پشت در می‌بیند که با حالتی مضطرب ایستاده. گوران به دروغ می‌گوید که حال همسرش دوباره بد شده و باید به بیمارستان بروند. شلر می‌گوید دو فرزندش در خواب هستند و گوران می‌گوید آنها را هم می‌پریم. شلر یک دختر و یک پسر دارد. بچه‌ها همراه با شلر از خانه بیرون می‌روند، اما وسط کوچه در تاریکی به روایت بچه‌ها، گوران سلاح خودش را در می‌آورد و شلر را به اجبار به خانه می‌برد. شلر درست همان جا که می‌بیند خبری از همسر گوران نیست، پی به نقشه گوران می‌برد. بچه‌ها از ترس دیدن صحنه‌ای که گوران با سلاح مادرشان را به خانه خود برد، جیغ و فریاد می‌زنند و همسایه‌ها را خبر می‌کنند.»

بدون شلر خانه سوت و کور است: شلر برای جلوگیری از اقدام به تجاوز گوران، به سمت بالکن خانه گوران می‌دود. پردیس ربیعی می‌گوید: «فرزندانش در کوچه بودند و او را دیدند که چطور از پنجره به پایین پرت شد و در چشم بر هم زدنی، تمام زمین پر از خون شده است. برای رقم زدن چنین تراژدی، تنها ۳ سال حبس به متهم داده‌اند، بدون توجه به اینکه او هم سوءسابقه داشته، و هم با فریب و نیت تجاوز متهم را به خانه‌اش برده و او را حبس کرده است.» پردیس ربیعی با اشاره به آغاز سال تحصیلی جدید و حال و هوای فرزندان و همسر شلر رسولی، می‌گوید: «سلام، همسر شلر می‌گوید بدون یار ۲۱ ساله‌اش خانه سوت و کور است و فرزندانش هر شب در خانه یکی از عمه‌ها و عمه‌هایشان هستند.»

دنباله مطلب در صفحه ۴۹

یک‌سال از روزی که «شلر رسولی»، زن ۳۶ ساله و مادر دو فرزند در معرض تجاوز «گوران قادری» قرار گرفت و خود را مقابل چشمان فرزندانش از ساختمان به پایین پرت کرد، می‌گذرد. شلر زن خیرخواه و جوانی ساکن مریوان، از شهرهای استان کردستان، در نزدیکی مرز باشماق و در چند کیلومتری عراق بود. گوران قادری یکی از همسایگان او و خانواده‌اش، او را به بهانه کمک به همسر بیمارش به خانه‌اش کشاند و در جریان کشمکش میان این دو، شلر برای اینکه مورد تجاوز قرار نگیرد، از بالکن خانه او به پایین پرت و کشته شد. این گزارش، در گفت‌وگو با «پردیس ربیعی»، فعال حقوق زنان و یکی از کسانی که در ثبت هویت زنان قربانی قتل‌های ناموسی تلاش می‌کند به جزئیات تازه از دادگاه کیفری تشکیل شده برای گوران قادری می‌پردازد و همچنین مروری دارد بر داستان زنان کشته شده از شهریور ۱۴۰۱ تا شهریور ۱۴۰۲، در میانه جنبشی با شعار اصلی «زن، زندگی، آزادی».

گوران قادری یکی از افراد دارای سوءسابقه در مریوان است. به گفته منابع محلی، او پیش از اتفاقی که برای شلر رسولی افتاد، برای چند فقره پرونده تجاوز، پرونده‌های بازداشت شده و مظنون به قتل هم بوده است. علاوه بر این، سابقه زردی و اخاذی و قه کشی هم داشته، اما چرا در زندان نبوده؟ چرا آزادانه در شهر می‌گشته تا چنین مصیبتی را بر سر خانواده شلر رسولی بیاورد؟

پاسخ را از پردیس ربیعی می‌شنویم. او می‌گوید: «گوران قادری به شهادت نزدیکان شلر رسولی و کسانی که او را می‌شناسند، شر، و از او باش منطقه است. همه بارها شاهد آزار و اذیت‌های او بوده‌اند. همیشه با خودش چاقو به همراه داشته، کولبرها را در میانه راه اذیت می‌کرده و از آنها زردی می‌کرده است. بعد از شکایت خانواده شلر هم، خیلی آنها را تهدید کرد. مدت کوتاهی بازداشت شد، اما باز هم به دلیل نفوذی که دارد، آزاد شد. دوستانش که آنها هم مثل خودش مردم را آزار می‌دهند، سنگ قبر شلر را شکسته‌اند. شاهدان ماجرا را تهدید کرده‌اند که اگر علیه گوران شهادت بدهند، آنها را راحت نمی‌گذارند و به همین دلیل هم، شهود اولیه که پیش‌تر جزئیات آنچه بر شلر رخ داد را تایید کرده بودند، مجبور شدند شهادتشان را پس بگیرند، به جز فرزندان شلر که همه چیز را دیده‌اند و حالا پریشانند، حتی خواب راحت ندارند، چون فراموش نمی‌کنند چه چیزهایی مقابل چشمشان رخ داد.»

پیش‌تر «ژیلا مستاجر»، عضو سازمان حقوق بشری «هنگاو» و از فعالان حقوق زنان در کردستان، ضمن تایید روایت‌های منابع محلی درباره گوران گفته بود: «رسانه‌های داخل ایران از واژه «اراذل و اوباش» برای این فرد که اینگونه فجیع جان زن بی‌گناهی را گرفته، استفاده کرده است، اما منابعی از داخل شهر مریوان در گفت‌وگو با سازمان ما گفتند که این فرد با نیروهای اطلاعاتی و امنیتی ارتباط دارد. در منطقه کردستان این افراد را «جاش» خطاب می‌کنند. به دلیل همین همکاری‌ها هم، این فرد با انبوهی از سابقه بزهکاری و شرارت هرگز محاکمه و مجازات نشده است.»

تکلیف شکایت خانواده شلر علیه گوران چه شد؟ به گفته پردیس ربیعی، خانواده شلر رسولی از همان ابتدا علیه گوران قادری طرح شکایت می‌کنند: «وکیل تعیین شده برای این پرونده از سوی قوه قضاییه برای حمل اسلحه جدا، برای حبس غیر قانونی شلر و قتل هم جدا تقاضای دادرسی می‌کند، به گفته او، دادگاه ابتدا تحت تاثیر روایت‌های اولیه و اعترافات قاتل مدعی شده بود که شلر قصد خودکشی داشته است، اما این ادعا شدیداً از سوی سلام همسر شلر رد شده است. وکلا نیز تایید کرده‌اند که شلر مطلقاً قصد خودکشی نداشته، اما برای درخواست کمک به سمت پنجره رفته بود. دادگاه هم چنین تشخیص داده که گوران قصد قلبی برای قتل شلر را نداشته و به همین سبب، رای براساس این فرضیه صادر شده که «فضایی که به وجود آمده، موجب شده است که شلر از پنجره به سمت پایین پرت شود و پس از مدتی دست و پنجه نرم کردن با مرگ، به علت مرگ مغزی، جان خود را از دست بدهد. دادگاه موضوع را قتل شبه‌عمد در نظر گرفته و گوران قادری را تنها به سه سال حبس محکوم کرده است. حکمی که با توجه به سابقه شرارت متهم، مطلقاً متناسب با جرم ارتکابی نیست.» این فعال حقوق زنان تایید می‌کند که گوران قادری موفق شده است دادگاه را با مخدوش کردن روایت فریب دهد: «من با برادر شلر صحبت کردم، در دادگاه، گوران مدعی می‌شود که تحت نوشیدن الکل و مست بوده و اصلاً متوجه نشده چه اتفاقاتی افتاده است. اما بعد برای بیان جزئیات بازسازی صحنه قتل، خیلی دقیق همه چیز را توضیح می‌دهد و فقط درباره نحوه کشته شدن شلر مدعی می‌شود او خودش، خودش را پرت کرده است. آنقدر جزئیات را دقیق شرح می‌دهد که حتی خود بازپرس به او

موفقیت از درون یک سوال بیرون می آید!

پروفیسور علیرضا آزمندیان

همه ما در طول شبانه روز، سوال های گوناگونی از خود و دیگران می پرسیم. در واقع رسیدن به پاسخ های این سوالات است که تعیین می کند چقدر در مسیر موفقیت و پیشرفت به جلو یا عقب گام برداشته ایم. از مهمترین ویژگی های ذهن انسان این است که هر سوالی از آن بپرسیم، پاسخ هایی هماهنگ به همان سوال به ما می دهد.

از طرفی طبق قانون جذب به هر چیزی که فکر کنیم همان را بدست می آوریم.

قدرت سوال یکی از زیر مجموعه های قانون جذب هست. بنابراین اگر سوال



هایی که از خودمان می پرسیم در مورد بدبختی، بی پولی و به طور کلی به سمت منفی نگری ها باشد، در واقع باید منتظر پاسخ هایی از همان جنس و دسته باشیم و ما همان ها را بدست می آوریم. اما برعکس، اگر سوالاتی که از خودمان و همچنین دیگران می پرسیم، در مورد چگونگی بدست آوردن فرصت ها، گذر از چالش ها، کسب مهارتی تازه و افزایش ثروت و خوشبختی باشد، قطعاً پاسخ هایی از همان دسته روبروی ما قرار می گیرد و در واقع ثروت و خوشبختی بدست می آوریم.

باید بدانید که افراد موفق راز قدرت سوال را فهمیده اند و در زندگی روزمره خود از آن استفاده می کنند. در واقع آنها سوالاتی در زمینه موفقیت در کسب و کارشان را در دفتری یادداشت دارند و یا به دیوار اتاق شان چسبانده اند و روزانه آنها را مطالعه می کنند و در جهت رسیدن به پاسخی مناسب برای آن سوال فکر می کنند و دست به تحقیق و جستجو می زنند.

اما چگونه می توانیم سوالاتی شگفت انگیز بپرسیم؟ چگونه می توانیم از دل یک سوال درست، گامی بلند و اساسی به سوی پیشرفت و موفقیت برداریم؟ هر سوالی که انسان از خود می کند بازتاب خاصی در روحیه او ایجاد می کند، مثلاً وقتی کسی از خود سوال می کند «چگونه است که من خوشبختم؟» نفس این سوال، روحیه اش را شاد می کند و به او این را القا می کند که آری، من خوشبختم و این احساس، به ضمیر ناخودآگاه، یک سیگنال ورودی مثبت می دهد و این سیگنال پردازش می شود و حاصلی می دهد که می تواند دنیای او را به راستی زیبا کند و در واقع به سعادت و خوشبختی واقعی برساند، زیرا ضمیر ناخودآگاه بر اساس سیگنال های دریافتی، آن چنان کائنات را با آدمی هم نوا می کند که همان شرایط را در وجود انسان پدید آورد.

عکس این حالت هم وجود دارد، وقتی کسی از خود سوال می کند که «چرا من بدبخت هستم؟» نفس یک چنین سوالی، بلافاصله روحیه انسان را افسرده و غمگین می کند و این سیگنال منفی وارد ضمیر ناخودآگاه شده و پردازش می شود و علاوه بر ساختن روحیه ای مناسب با آن سوال، به گونه ای بر تمامی کائنات تأثیر می گذارد و سد و مانعی برای تمام رحمت های الهی ایجاد می کند که واقعا شرایط یک انسان بدبخت برای او فراهم می شود. این تأثیر بسیار مهم هر سوالی است که انسان از خود می کند و لذا باید بدانید که «کیفیت زندگی شما را نوع سوالاتی تعیین می کند که از خود می پرسید». حال با توجه به تأثیر هر سوال در دنیای انسان، اینک شما چه تصمیمی برای سوالات روزمره خود گرفته اید؟ چگونه پرسش می کنید؟ آیا با دنیایی از دقت و مراقبه مرتباً سوالات مثبت و زندگی ساز می کنید و یا اینکه سوالات منفی و مخرب؟! شما به هنگام پرسش کردن، از چه واژه های بیشتر استفاده می کنید؟ از واژه «چرا؟!»، و یا از واژه «چگونه؟»

آیا می گوید «چرا شرایط این گونه است؟!»، و یا اینکه می پرسید «چگونه می توانم شرایط موجود را زیباتر و عالی تر کنم؟» فاصله این دو نوع پرسش، فاصله بین بدبختی و خوشبختی انسان هاست، فاصله فقر و ثروت است، فاصله افسردگی و نشاط است، فاصله یأس و امید است. آری، این گونه کیفیت زندگی شما را نوع سوالاتی تعیین می کند که شما از خود می کنید.

اگر سوال کنید چرا همه چیز خراب است؟! همه چیز خراب می شود و اگر سوال کنید چگونه است که دنیا برای من همه چیز را خوب می خواهد؟ سراسر زندگی شما عالی می شود و این خاصیت سوال است. هر سوال یک سیگنال، یک فرمان به ضمیر ناخودآگاه است.

چرا نظر دیگران برای ما اهمیت دارد؟

عباسعلی منصوری - عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه رازی

این نوشتار تلاشی است برای پاسخ به این پرسش که چرا انسان از ستایش و تمجید و حسن نظر دیگران در مورد خودش لذت می برد و چرا برایمان مهم است که دیگران در مورد ما چه فکر کنند؟ این پرسش به هیچ وجه یک پرسش کنجکاوانه و کم اهمیتی نیست، بلکه اهمیت و ضرورت طرح این پرسش از این جهت است که بخش زیادی از خوشبختی، آرامش و استقلال و آزادگی ما مرهون رهایی از قضاوت دیگران و اصرار زیستن است. به تعبیر شوپنهاور «آرامش خاطر و استقلال دو امر بسیار مهم در خوشبختی انسان هستند که اهمیت دادن به نظر و تصویر دیگران از خودمان بیشترین زیان را برای این دو امر دارد، چه آن که، در اغلب موارد دغدغه ها، غصه ها، خشم ها، ترس ها و حسد و نفرت ما ریشه در اهمیتی دارد که ما برای نظر و فکر دیگران قائلیم».

شوپنهاور درمان درد توجه به نظر دیگران را بسیار دشوار می داند و علت این دشواری را این می داند که این مساله ریشه در نقص فطری و طبیعی انسان دارد. سخن شوپنهاور بی وجه نیست اما همه پاسخ نیست یا می توان گفت پاسخی سربسته است. همچنان که نمی توان پرسید که چرا ما زیبایی را دوست داریم، شاید بتوان گفت پرسش از چرایی اهمیت دادن به نظر دیگران هم به همان اندازه بی معناست.

اما در مساله زیبایی هم حال افراد یکسان نیست. برخی زیبایی را بیشتر دوست دارند. در واقع بیشتر متوجه و محو زیبایی می شوند و برخی کمتر. حتی یک نفر در بخشی از زندگی خود چندان اهل هنر و دیدن زیبایی ها نیست اما در دوره دیگری حساس تر شده و کوچک ترین زیبایی ها را می بیند و لذت می برد. این نشان می دهد که میل ما به زیبایی یک امر کاملاً سرشتی و مهر و موم شده نیست، بلکه زیبایی دوستی حاصل تعامل بخش سرشتی و تغییرناپذیر ما و بخش متغیر و اکتسابی ماست. همین سخن در مورد اهمیت نظر و قضاوت دیگران هم صادق است. مهمترین شاهد بر این که اهمیت دادن به نظر دیگران ریشه در فطرت غیراختیاری ما دارد، تلاشی است که کودکان برای جلب نظر دیگران انجام می دهند و ما به عیان شاهد هستیم که برای خوش آمد دیگران از یک کار دست می کشند، یا کاری را انجام می دهند. اما من معتقدم که این خواست فطری هم ریشه در دو امر فطری تر دارد که البته می شود با تأمل در باب آن دو بنیاد از قدرت و سیطره مهم بودن نظر دیگران و تصویر ایشان از ما بکاهیم. من فکر می کنم که دو عامل و علت درونی و بیرونی نظر دیگران و تصویری که دیگران از ما دارند را برای ما مهم می کند:

علت بیرونی: اقتضای زندگی اجتماعی و اسارت ذهن انسان در زنجیر مشهورت ما با تجربه و نوعی شهود درونی دریافته ایم که در صورتی که برای نظر دیگران در مورد خودمان هیچ اهمیتی قائل نشویم، ما را طرد خواهند کرد. بنابراین به تجربه و نوعی شهود دریافته ایم که لازمه بقای زندگی اجتماعی این است که کاملاً اصریل و مستقل زندگی نکنیم بلکه به خواست دیگران هم اهمیت دهیم. هم رنگ جماعت شدن لزوماً یک ردیلت برخواسته شده از تمایلات نفسانی و خودخواهانه انسان نیست. بلکه حدی از آن حکمتی است که نگهبان زندگی اجتماعی است. البته اگر علت اصلی و تنها علت اهمیت دادن به نظر دیگران همین اقتضای زندگی اجتماعی بود، الا ما انسان ها زندگی اصریل تری داشتیم و حداقل در تنهایی های خود، مطابق میل و خواست درونی و فهم خود عمل می کردیم. اما حتی در تنهایی های خود جرأت و جسارت زندگی اصریل داشتن و بی تفاوت بودن به تصویر دیگران از خودمان را نداریم. بلکه علل دیگری این امر را تشدید می کند. یکی از این علل این است که زندگی اجتماعی ما را دچار یک خطای معرفتی می کند، و آن خطای معرفتی این حقیقت است که اکثر انسان ها در اکثر اوقات اسیر مشهورات هستند. (مشهوراتی که حاصل زندگی اجتماعی است) و ما بسیاری از باید و نباید و ارزش ها و ضد ارزشهایمان را از جامعه می گیریم. برای همین است که در جوامعی که فردگرایی در آنها فرصت ظهور بیشتری دارد، رهایی از یوغ نظر دیگران هم راحت تر و مشهود تر است و در جوامعی که هویت های جمعی در آنها پر رنگ تر است، رهایی از نظر دیگران دشوار تر است و انسان ها بخاطر آبرو و نظر دیگران، از بسیاری از لذت های عقل پسند دست می کشند.

علت درونی: میل به بقا و ترس از تنهایی. نظر دیگران از این جهت برای ما اهمیت دارد که فکر می کنیم نظر مساعد دیگران نسبت به ما، به این معناست که ما را دوست دارند یا حداقل ما را دوست داشتنی می دانند، و در چشم و دل آنها جایگاهی داریم. یعنی احساس محبوب بودن می کنیم. محبوب بودن برای ما چنان مهم است که حتی اگر قدرت فراوان و مقام بالا داشته باشیم اما محبوب نباشیم، به کسانی که به مراتب مقام و قدرت پایین تری از ما دارند اما محبوبیت بیشتری دارند، حسادت می ورزیم و جایگاه آنها را تمنا می کنیم.

عملکرد دستگاه گوارش چه تاثیری بر خواب دارد؟

گردآورنده: سولماز امیرمولوی



محققان در مورد سلامتی روده و تاثیر آن بر بسیاری از قسمت‌های بدن و فرایندهای آن حتی خواب، رفته‌رفته چیزهای بیشتری می‌آموزند. به گزارش سی‌بی‌اس نیوز، بین میکروبیوم روده و خواب بیشتر در سطح سلولی ارتباط وجود دارد و پژوهشگران در این زمینه به نتایج بیشتری دست پیدا کرده‌اند. دکتر آلیسون براگر، عصب‌زیست‌شناس، توضیح می‌دهد: «اکنون شواهد بسیار محکمی وجود دارد که

میکروبیوم روده بر همه انواع فرایندهای مغزی تاثیر گذار است، خواب هم فرایندی مغزی است. توزیع باکتری‌های سالم روده بر سلامتی نوروها، بر سرعتی که نوروها سیگنال‌ها را منتقل می‌کنند و همچنین بر توانایی نوروها برای رشد مجدد و بازسازی، به‌ویژه پس از قرار گرفتن در معرض استرس خفیف، تاثیر می‌گذارد. سروتونین که خلق‌وخو، احساسات و خواب را تنظیم می‌کند، نیز نقش مهمی در خواب دارد. دکتر براگر می‌گوید: «بیشترین میزان سروتونین را که بیداری و کیفیت خواب شبانه را تنظیم می‌کند، در روده و سپس در مغز می‌بینیم. در واقع سروتونین در روده بسیار بیشتر از مغز است.» به این ترتیب به نظر می‌رسد که روده و خواب ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند و بر هم تاثیر گذارند.

مطالعه‌ای که ماه گذشته در مجله اروپایی تغذیه منتشر شد، نشان داد الگوهای نامنظم خواب با باکتری‌های مضر در روده مرتبطند. دکتر وندی هال، نویسنده ارشد مطالعه از کینگز کالج لندن، می‌گوید: «اختلالات عمده در خواب مانند کار شیفی بر سلامتی تاثیر بسیاری دارد. اما این اولین پژوهشی است که ارتباط باکتری روده و برنامه خواب را بررسی می‌کند.»

به رغم آنکه برای تاثیر بهبود خواب بر عملکرد روده و میکروبیوم آن به پژوهش‌های بیشتری نیاز است، محققان دریافته‌اند حتی یک تفاوت ۹۰ دقیقه‌ای در زمان خواب، ترکیب میکروبیوم روده را تغییر می‌دهد.

بهترین راه برای بهبود چیست؟ محققان توصیه می‌کنند: «هم سلامتی روده و هم برنامه خوابتان را بهبود ببخشید.» برای ارتقای سلامتی روده، بر مصرف بیشتر میوه‌ها، سبزیجات و غلات کامل و کاهش مصرف کربوهیدرات‌های فرآوری شده مانند نوشیدنی‌های شیرین و گوشت قرمز فرآوری شده تمرکز کنید.

دکتر شیلیا راولا، استادیار پزشکی در دانشگاه کلمبیا، می‌گوید: «غذاهای گیاهی برای سلامتی روده بسیار مهم هستند، زیرا فیبر میکروب‌های روده را تامین می‌کنند. فیبر مهم‌ترین ماده مغذی برای میکروب‌های روده است.»

در مورد بهداشت خواب هم، کارشناسان توصیه می‌کنند به زمان خواب و بیداری نظم ببخشید. خوابیدن در محیطی خنک، تاریک و ساکت و اجتناب از فعالیت‌هایی مانند کار در رختخواب هم بسیار اهمیت دارند.

تمیز کردن بینی به اندازه مسواک زدن اهمیت دارد

گردآورنده: سولماز امیرمولوی



بنا به گزارش نیویورک‌پست، پاک کردن بینی به اندازه مسواک زدن قبل از خواب مهم و ضروری است. دکتر سباستین لوماس، دندانپزشک ساکن بریتانیا، می‌گوید: «زمان آن رسیده است که پاکسازی بینی را به روال نظافت‌های شبانه خود اضافه کنید.» او می‌افزاید: «پاک کردن بینی قبل از خواب به اندازه مسواک زدن مهم است، و

دلیل آن هم اطمینان یافتن از پاک بودن سینوس‌ها است که به خواب راحت شبانه و پایان دادن به خروپف کمک می‌کند.»

خروپف فقط پدیده‌ای عجیب نیست و می‌تواند افراد را در طول شب از خواب بیدار کند. این پدیده باعث می‌شود که هم خروپف‌کنندگان و هم شریک بسترشان، در تمام طول روز احساس خستگی کنند. در موارد جدی، خروپف نشانه مشکلی در سلامت، مانند آپنه انسدادی خواب است. این پدیده شایع همچنین با مشکلات قلبی مرتبط است و چنانچه درمان نشود، می‌تواند کشنده باشد. دکتر لوماس توضیح می‌دهد: «پاک کردن سینوس‌ها می‌تواند به پایان دادن به خروپف کمک کند. اگر نتوانید از طریق بینی نفس بکشید، تنفس از طریق دهان رخ می‌دهد و خروپف می‌کنید.»

او سپس می‌کوشد روش صحیح پاکسازی سینوس را نشان دهد: «صاف می‌ایستید و در حالیکه دهان تان بسته است، با بینی نفس می‌کشید و سپس همچنان با دهان بسته، بازدم را از راه بینی خارج می‌کنید. سپس نوک بینی را نیشگون می‌گیرید و سر و گردن تان را به سمت چپ و راست بدن تان حرکت می‌دهید، طوری که گوش‌ها با شانه‌ها تماس شوند. در حین انجام این کار، سعی می‌کنید دست کم پنج ثانیه به گوش‌های خود ضربه بزنید. در پایان با دم و بازدمی عمیق، بار دیگر با بینی خود نفس می‌کشید.»

به گفته دانشگاه بهداشت یوتا، تقریباً نیمی از مردم در مقطعی از زندگی‌شان خروپف می‌کنند. این پدیده در مردان شایع‌تر است، اما بسیاری از زنان هم خروپف می‌کنند. خروپف با افزایش سن، شایع‌تر می‌شود. حدود ۴۰ درصد از مردان بزرگسال و ۲۴ درصد از زنان بزرگسال در سراسر عمر خود خروپف می‌کنند. شایع‌ترین علل خروپف عبارتند از: افزایش وزن، آلرژی، خواب نامنظم، مصرف الکل و برخی داروها. درمان‌های خانگی و دستگاه‌های بسیاری برای کنترل خروپف وجود دارد. برخی ابزارهای بدون نیاز به نسخه، مانند بالش‌های ویژه یا دهان‌گیر، ممکن است به برخی از خروپف‌کنندگان کمک کند، اما اثربخشی هر راه‌حل از فردی به فرد دیگر متغیر است. افرادی که آپنه خواب دارند، باید هشیار باشند که محصولات بدون نسخه برای خروپف با درمان‌های تایید شده «اف‌دی‌ای» برای آپنه خواب متفاوت است و بهبود خروپف، لزوماً نشان‌دهنده درمان موثر آپنه خواب نیست.

گروه همایش دوستان

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰

در ZOOM با برنامه های متنوع

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 448 947 9662 Password: 426754

(408) 221-8624

انجمن فردوسی

دومین و چهارمین جمعه هر ماه

از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116

Password: 987654

ایلان ماسک: دمدمی و خودویرانگر

منبع: اکونومیست



همان قدر که محبوب است منفور هم هست که به خاطر حرف‌های سیاسی‌اش و جنگ مقدسش علیه ووک و ویروس و مدیریت دردسرافزین توئیتر است که حالا اسمش شده اکس. ایزاکسون در کتابش مردی را به تصویر می‌کشد که نقشه‌های بلندپروازانه برای بشریت دارد اما آدمی دمدمی و ستیزه‌جو و خودویرانگر است. ایزاکسون می‌گوید که ماسک معتقد است بشریت به سمت ویرانی می‌رود. اصول کاری فوق‌انسانی

ایلان (او خیلی کم می‌خواهد) و ریسک‌پذیری‌اش (او چند بار ثروتش را به خطر انداخت و معمولا از مهندسانش می‌خواهد تا قمارهای حسابگرانه بکنند) از همین جا ناشی می‌شود و به همین دلیل است که عادت دارد کارمندانی را که به نظرش نالایق‌اند یا چندان متعهد نیستند خشمگینانه توبیخ یا حتی موقتا آنها را اخراج کند.

ماسک به عقل خودش ایمان دارد. در مورد هوش مصنوعی، او معتقد است که او بهترین آدم برای محافظت از انسان‌ها در برابر ماشین‌های شریر است. او وارد ژئوپولیتیک هم شده است. ماسک اجازه نداد که نیروهای اوکراین برای حمله به نیروهای روسیه که کریمه را اشغال کرده‌اند، از شرکت خدمات ماهواره‌ای او استارلینک استفاده کنند، چون می‌ترسید حمله به این شبه‌جزیره باعث تلافی امنی شود. البته اوکراین بعدا به کریمه حمله کرد و هیچ همچون واکنشی را برنینگخت. تصویر نهایی که ظاهر می‌شود، یک کارآفرین با انگیزه و با استعداد است که هر چه تأثیرش در امور جهانی بیشتر می‌شود، بی‌ثبات‌تر و کوته‌فکرتر می‌شود. بی‌شک دیگر رهبران تجاری هم می‌توانند غیرقابل پیش‌بینی رفتار کنند، استیو جابز هم همین‌طور بود (مقایسه‌ای که ایزاکسون خواننده را به آن تشویق می‌کند)، اما آنها افکارشان را به‌طور زنده روی توئیتر نمی‌ریزند.

فاز ایلان ماسک دقیقا چیست؟ زمانی این سوال ذهن خوره‌های تکنولوژی را مشغول کرده بود. اما حالا موقعیت ماسک در صنعت پرتاب ماهواره، اینترنت ماهواره‌ای، خودروهای برقی و شبکه‌های اجتماعی باعث شده تا رفتار غیرقابل پیش‌بینی او در دنیای ثروتمندترین مردان جهان پیامدهای جهانی داشته باشد. دسترسی دونالد ترامپ به توئیتر در کنترل اوست، همین‌طور اتصال اینترنت نیروهای مسلح اوکراین و توانایی آمریکا برای ارسال افراد به فضا. او مسیر چندین صنعت را عوض کرده است و شرم‌نیرومندی در شناسایی تکنولوژی‌های مهم برای آینده دارد (برای همین شاید باید سرمایه‌گذاری‌های فرعی او در تراشه‌های مغز و روبات‌های انسان‌نما را جدی گرفت). خیلی مایه تعجب نیست که چرا بسیاری از مردم می‌خواهند بدانند حالا ماسک به دنبال چیست. والتر ایزاکسون ژورنالیست آمریکایی در کتاب ایلان ماسک این سوال را در یک بیوگرافی محرمانه پاسخ می‌دهد. او که قبلا بیوگرافی استیو جابز را نوشته بود، برای دو سال ماسک را مثل سایه دنبال کرد و به خانواده او و نزدیک‌ترین محرمان اسرار او دسترسی داشت تا تصویر روان‌شناختی مفصلی از او به دست آورد.

ایلان، متولد ۱۹۷۱، دوران کودکی متلاطمی در آفریقای جنوبی داشت. او زیر دست یک مادر مجرّد و زحمت‌کش و یک پدر بدرفتار بزرگ شد. ماسک که در مدرسه شدیداً قربانی زورگویی بود، به خیال‌پردازی و رمان‌های علمی‌تخیلی پناه برد. او در عنوان جوانی به کانادا و بعد آمریکا مهاجرت کرد. در دوران معروف به تب داتکام در اواخر دهه ۱۹۹۰ او میلیونر شد و مشترکا یک دایرکتوری تجارت آنلاین و بعد یک بانک آنلاین تاسیس کرد که بعد از یک ادغام تجاری تبدیل شد به پی‌پل. بعد او برای خودش هدفی محقر تعیین کرد و تصمیم گرفت نژاد بشر را تبدیل کند به یک گونه چند سیاره‌ای که بتواند از انقراض زمین جان به در ببرد. شاید هیچکس دیگری چنان تغییرات عظیمی را در حوزه‌های متعدد ایجاد نکرده باشد، خصوصا با کمپانی‌های موشک‌سازی اسپیس‌اکس، و کمپانی تسلا سازنده ماشین‌های برقی. اما ماسک

دنیاله مطلب در صفحه ۵۳



حسن لشگری

Pine Press Printing and Copying

با مدیریت ایرانی به همراه کادری مجرب و با داشتن پیشرفته ترین دستگاه های چاپ و ارائه بهترین سرویس در کلیه امور چاپی برای هموطنان عزیز

- ◆ Self & Full Service Copying
- ◆ Perfect Binding
- ◆ Tape Binding
- ◆ Laminating
- ◆ GBC Binding
- ◆ Wire-O-Binding
- ◆ Saddle Stching
- ◆ Graphics Services
- ◆ Fold, Perf & Scoring



- ◆ Manuals
- ◆ Data Sheets
- ◆ General Printing
- ◆ Newsletters
- ◆ Catalogs
- ◆ Invoices
- ◆ Business Cards
- ◆ Letterhead
- ◆ Presentation

Tel: (408) 730-2552

Fax: (408) 773-1000

info@pinepress.com

www.pinepress.com

Serving our clients since 1985

با بیش از ۳۳ سال تجربه

1330 S. Mary Ave., Sunnyvale, CA 94087

ادامه مطلب درباره قربانیان... از صفحه ۴۵

کرمانشاه، با انگیزه خانوادگی توسط یکی از اقوامشان به قتل رسید. هر چند برخی اهالی مدعی شدند که دنیا خودکشی کرده است.

شبیم ناصری: ۲۹ فروردین ۱۴۰۲، «شبیم ناصری»، دختر نوجوان ۱۶ ساله اهل روستای قزل بلاغ بخش سارال شهرستان دیواندره، پس از گذشت یک هفته از مراسم عقدش، به دلایل نامشخصی به زندگی خود پایان داد. یک فرد آگاه گفته بود که «شبیم و همسرش همدیگر را دوست داشتند. مدتی بعد از نامزدی هم با هم رابطه داشتند، یعنی رابطه پیش از عقد و ازدواج، چون هر دو یقین داشتند که می‌خواهند با هم زندگی کنند. متأسفانه وضعیت مالی نامزد شبیم اصلاً خوب نبود. شبیم و خانواده‌اش این را می‌دانستند، اما انتظار هم نداشتند که او در طول سه سال نتواند شبیم را سر خانه و زندگی‌اش ببرد. آنها انتظار برگزاری جشن عروسی داشتند اما عروسی گرفتن در کردستان چندان راحت نیست و توقع‌ها عموماً زیاد است. بر سر همین مسأله، بین همسر شبیم و خانواده‌اش مدام جروبحث پیش می‌آمد و خانواده شبیم هم می‌گفتند اگر قرار نیست دختر را به خانه خودت ببری، او را طلاق بده. این موضوع خیلی شبیم را می‌ترساند. می‌گفت من بکارم را از دست داده‌ام و اگر طلاق بگیرم، آبرو برای خودم و خانواده‌ام نمی‌ماند.»

مایفت کریمی: «مایفت (زیبا) کریمی»، زنی ۳۱ ساله اهل روستای «حسبشه» شهرستان سلماس واقع در استان کردستان، حدود هفت سال پیش با پسری در فضای مجازی آشنا شد. آنها به دلیل مخالفت‌های خانواده در ازدواجشان، تصمیم گرفتند به ارومیه فرار کنند، اما زندگی آنها با کشته شدن این زن جوان به دست همسرش پایان یافت. پزشکی قانونی کشته شدن مایفت بر اثر خفگی را تأیید کرد و همسرش به اتهام قتل او بازداشت شد. او در اعترافات اولیه گفته بود که مایفت مانعی برای ازدواج مجدد او با همسر برادرش که به تازگی در یک تصادف جان باخته بود، شده بود.

روژین عظیمی: ۱۳ خرداد ۱۴۰۲، روژین عظیمی، ۱۷ ساله در روستای آخکند شهرستان دیواندره در استان کردستان، توسط برادرش به قتل رسید. روژین با ضربات متعدد چکش به سر و صورتش کشته شد، چرا که آرش برادرش تصور کرده بود که روژین با پسری رابطه دارد. حدود یک سال پیش روژین به همراه پسری در ماشین تصادف می‌کند. ماجرا به گوش خانواده این دختر می‌رسد و پدرش او را از خانه بیرون می‌کند. روژین یک سال را در بهزیستی سنندج سپری می‌کند تا اینکه چند وقت پیش پدرش به آنجا می‌رود و دخترش را به خانه بازمی‌گرداند. وقتی روژین به روستای محل زندگی‌شان برمی‌گردد، حرف و حدیث‌ها شروع می‌شود. اهالی روستا، اقوام و بستگان این دختر پشت سر او می‌گفتند که خانواده‌اش بی‌غیرت هستند، تا اینکه روز حادثه برادر روژین با یک تبر کوچک، که در کردی «تیرشته» خوانده می‌شود، او را به قتل می‌رساند.

مریم سلیمانی: «مریم سلیمانی»، زن ۳۴ ساله اهل دهستان الوند در شهرستان خوی واقع در آذربایجان غربی، توسط پدر و برادرانش به دلیل اینکه عکس‌ها و فیلم‌های او توسط یک مرد در فضای مجازی منتشر شده بود، به قتل رسید. پس از این اتفاق، برادران و پدر او مدعی شدند که مریم خودکشی کرده است. مریم یکی از قربانیان مسلم نقض حریم شخصی در جامعه مردسالار بود و در یک همدستی پنهان میان اهالی شهر و مراجع قانونی جان باخت.

پرستو شهبازی: خرداد ۱۴۰۲، خبر قتل «پرستو شهبازی»، یکی از قربانیان کودک همسری که در ۱۲ سالگی به اجبار ناپدری خود تن به ازدواج با فردی که گفته شده اعتیاد شدید به مواد مخدر داشته، به رسانه‌ها رسید. پرستو شهبازی و مادر کودکی ۱۸ ماهه، به دلیل توهامات همسرش و بدگمانی به او، ابتدا به دست او حلق‌آویز شد و بعد با ضربات چاقو کشته شد.

زیلان ایواز: تیر سال جاری، رسانه‌های حقوق بشری از قتل یک دختر ۱۸ ساله به نام «زیلان ایواز» خبر داده و گزارش دادند که این دختر به دست پدرش و به بهانه‌های «ناموسی» به قتل رسیده است. «هه‌نگاو» به نقل از یک منبع مطلع نوشت که پدر زیلان بعد از مطلع شدن از رابطه دخترش با یک پسر، او را به قتل رسانده است. آژانس خبررسانی کردستان، «کردپا» هم گزارش کرده که زیلان ابتدا توسط پدرش از سقف آویزان شده و سپس با شلیک دو گلوله کشته شده است.

بیبا شیری: روز ۲۹ تیر ۱۴۰۲، یک منبع مطلع خبر داد که دختر نوجوانی به نام «بیبا شیری»، ۱۶ ساله در رضوانشهر استان گیلان، به دست مردی که گفته شده خواستگار سابقش بوده، کشته شده و پیکرش به آتش کشیده شده است. براساس اطلاع، مرد ۲۱ ساله‌ای به نام امیر که از مدتی قبل با بیبا نامزد بود، او را به «مدرسه سوخته» یا کمپ قدیم در شهرک چوکا برد و ابتدا او را با چاقو کاردآجین کرد، سپس با ریختن بنزین داخل شکم بیبا او را به آتش کشید و ویدیوی جنایت را برای مادر بیبا ارسال کرد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

حتی نمی‌تواند بدون بغض کلمه‌ای درباره شلر حرف بزند. با توجه به رای دادگاه می‌گوید خون شلر پایمال شد و تنها کسانی که بدبخت و سرگردان شدند او و فرزندان هستند. به گفته پردیس ربیعی، شلر و سلام از سال ۱۳۸۰ با هم زندگی کرده‌اند و رفاقتی عمیق بین شان برقرار بوده است، تا جایی که همسرش می‌گوید شلر برای او نه تنها همسر، که رفیقی شفیق بوده است.

چند زن دیگر در سال «ژینا» به قتل رسیدند؟ پس از اعلام درگذشت شلر رسولی، فضای شهر مریوان شکلی اعتراضی به خود گرفت. هنوز مهسا ژینا امینی به دست حکومت به قتل نرسیده بود، اما زنان مریوان، پیر و جوان به خیابان‌ها آمده و شعار می‌دادند که همه ما ممکن بود که به جای شلر باشیم و هیچ تضمینی وجود ندارد که شلر بعدی، یکی از ما نباشد. آنها دادخواه خون به ناحق ریخته شلر بودند و اعلام کردند که تا زمانی که امنیت زنان برقرار نشود، دادخواه باقی خواهند ماند. این اما پایان کشتن زنان به دلایل برخواسته از مفاهیم مردسالارانه‌ای همچون غیرت و ناموس نبود.

شهریور ۱۴۰۱ پنج زن‌کشی در رسانه‌های ایران منعکس شد. در مهر ۱۴۰۱ شش قتل ناموسی، در آبان شش زن‌کشی، در آذر ۱۴۰۱ یازده قتل ناموسی، در دی ۳ قتل، در بهمن ۸ قتل و در اسفند، چهار زن به دست مردان خانواده کشته شدند. در فروردین ۱۴۰۲ هفت زن، در اردیبهشت ۱۴۰۲ یازده زن، در خرداد ۱۴۰۲ نه زن و در تیر ۱۴۰۲، دست‌کم ده قتل مبتنی بر خشونت‌های جنسیتی رخ داده است که از نام و تصویر بسیاری از آنها اطلاعی در دست نیست، اما ما در این گزارش، نام برخی از زنانی که به دلایل ناموسی قربانی مردان خانواده شده‌اند، گردآوری کرده‌ایم.

زهرا رضوانی: آذر ۱۴۰۱، زن جوان ۲۲ ساله اهل چهارمحال‌وختیاری که تنها به دلیل تمایل به ادامه تحصیل ابتدا توسط همسرش خفه، و بعد رد خفگی بر گردنش با سیم داغ سوزانده شد. نزدیکان زهرا رضوانی گفته‌اند که او در رشته مامایی در دانشگاه پذیرفته شده بود، اما همسرش که تقریباً ۲۰ سال از او بزرگتر است، تنها به دلیل «مخالفت با ادامه تحصیل»، او را به قتل رساند.

سحر لطیفی: «سحر لطیفی»، زن جوان ۲۳ ساله، مادر یک دختر چهارساله و اهل روستای «وندراآباد» و ساکن شهرستان «اسدآباد» همدان بود. او روز ۲۳ آذر ۱۴۰۱، با خوردن قرص برنج اقدام به خودکشی کرد و جان باخت. یکی از نزدیکان سحر لطیفی گفت که او «قربانی تعصبات دینی، مذهبی و مردسالاری» بوده است: «سحر در خانواده پرجمعیتی بزرگ شد. ۹ برادر و ۳ خواهر داشت که البته برخی از آنها ناتنی بودند، چون مادر سحر از دنیا رفت و پدرش ازدواج مجدد کرد. سحر چند سال قبل به اجبار خانواده‌اش با یک طلبه ازدواج کرد که در حال حاضر تحصیلات حوزوی را تمام کرده و حجت‌الاسلام است. متأسفانه همسرش بسیار تفکر ضد زنی داشت و سحر در طول زندگی مشترک با او خیلی آزار دید و به صورت مداوم تحت خشونت بود، آنقدر هم مورد حمایت قرار نگرفت که متأسفانه تصمیم گرفت به زندگی خودش پایان بدهد.»

زینب حریری مزرعه: هم‌زمان در آذر ۱۴۰۱، در گوشه دیگری از ایران، «زینب حریری مزرعه»، نوجوان ۱۵ ساله ساکن روستای «ابوحمیضه» از توابع شهر سوسنگرد، از طریق حلق‌آویز کردن اقدام به خودکشی کرد. یک منبع آگاه درباره آنچه موجب خودکشی او شد گفت: «زینب مطابق رسم نحله که ازدواج دختر فقط با پسرعمو صورت می‌گیرد، برای ازدواج با پسرعمومیش تحت فشار بود. ازدواجی که تمایلی به آن نداشت، اما روز قبل از خودکشی به شدت توسط پدر و برادرانش مورد ضرب و شتم قرار گرفت. او از ساعت خلوتی و تنهایی در خانه استفاده کرد و خودش را در خانه دار زد جان باخت.»

تفاحه ۱۲ ساله: شامگاه ۱۱ آذر، تصویری از پیکر غرق در خون و پیچیده در پتوی دختری که در یکی از محله‌های اهواز در خیابان رها شده بود، در رسانه‌ها منتشر شد. هویت این دختر ابتدا «معصومه صلیحی» عنوان و گفته شد که او به دست پدرش با ضربات متعدد کارد به قتل رسیده و بعد پیکرش بدن بی‌جان کاردآجین او، مقابل در خانه «شیخ طایفه» رها شده است. مدتی بعد «هدی کریمی صدر»، از فعالان حقوق زنان اهل خوزستان، گفت نام اصلی این دختر نوجوان «تفاحه» بوده و تنها ۱۲ سال داشته است. او بخشی از زندگی کوتاه و دردناک تفاحه را نیز روایت کرد.

راحیل ۱۲ ساله: ۱۲ بهمن ۱۴۰۱، خبر کشته شدن دختر ۱۲ ساله‌ای به نام «راحیل»، در برخی رسانه‌ها منتشر شد. دختری ساکن روستای «سرخون» از توابع شهر بندرعباس، که مسجل شده بود به دست برادرش «محمدامین» ۱۹ ساله، به شکلی فجیع به قتل رسیده است. خواهر راحیل اما در گفت‌وگویی اعلام کرد که برادرش به احتمال بسیار راز سر به مهری داشته که راحیل از آن مطلع شده است.

دنیا رضایی: ۲۷ فروردین ۱۴۰۲، «دنیا رضایی»، دختر ۱۹ ساله اهل روستای دادرش

کبری یعقوبی: ۱۵ مرداد ۱۴۰۲، «کبری یعقوبی»، مادر کودکی شش ساله و اهل شهرستان نوشهر، توسط همسر خود به طرز فجیعی با سلاح سرد به قتل رسید. کبری یعقوبی، اهل روستای چلندر از توابع نوشهر مازندران، پس از یک هفته بستری در بیمارستان، در نهایت بر اثر عمق جراحات ناشی از ضربات چاقوی همسرش جانباخت. کبری دو ماه قبل به منزل خانوادگی‌شان برگشته بود تا مراحل قضایی جدایی از همسرش را پیگیری کند.

سودابه نوروزی: شهریور ۱۴۰۲، یک زن ۳۴ ساله به نام «سودابه نوروزی»، توسط همسرش در منزل خانوادگی آنها واقع در کمالشهر کرج با انگیزه‌های ناموسی به قتل رسید. «عباس سجادی»، همسر سودابه، او را فقط به این خاطر که ظن خیانت به خود از سوی او را داشت، اقدام به خفه کردن همسرش کرد.

سونیا معنوی: «سونیا معنوی» ۱۶ ساله و اهل مراغه، روز ۷ شهریور در برابر چشمان وحشت‌زده اعضای خانواده‌اش با ضربات چاقوی نامزد ۲۱ ساله خود کشته شد. «علی میری»، همسر سونیا بعد از ورود به منزل خانوادگی و ضرب و جرح برادر ۸ ساله او با ضربات متعدد چاقو زخمی، و در نهایت سرش بریده شد. همسر سونیا نیز از «تقاضای طلاق» او خشمگین بوده و به همین سبب هم او را کشته است.

ندا چنانی: «ندا چنانی»، زن جوانی است که در شوش به دست پدر و برادرش به قتل رسید. بر اساس اطلاعات رسیده، خانواده شوهر ندا، مردی را روی پشت‌بام خانه می‌بینند و به باور این که او با عروس‌شان ارتباط دارد، زن را به خانه پدر و مادرش می‌فرستند و بعد پدر و برادر ندا هم بی‌هیچ پرس‌وجویی، دختر را خفه کرده‌اند. درد اینجاست که مرد مظنون در دادگاه اعتراف کرده که او دزد بوده و با کسی ارتباطی ندارد و با قصد دزدی به آنجا رفته بودم. ندا در حالی امروز بی‌جان زیر خروارها خاک خوابیده، که علی‌رغم اطلاع پلیس از این قتل و اعتراف مرد متهم به داشتن ارتباط هرگز قاتلان و عاملان قتل ندا را فرخوانده است.

آزمایشی نیروی دریایی ایالات متحده، مرحله دوم توسعه برجسته و جایزه دانش آموز برجسته فرمانده ویلی مک کول را به عنوان فارغ التحصیل افتخاری کلاس ۱۴۴ دریافت کرده است. در حال حاضر وی سرهنگ دوم ارتش آمریکا می‌باشد.

در سال ۲۰۰۷، یاسمین ۳۴ ساله جزو ۲۲ نفر از میان ۱۸ هزار و سیصد داوطلب (۳ زن و ۴ مرد) بود که برای گذراندن دوره‌های آزمایشی ۳ ساله ناسا انتخاب شد. او همچنین یکی از ۱۸ فضانوردی است که برای پروژه فضایی آرتمیس ۳ انتخاب شده است. آرتمیس ۱ در اولین مأموریت خود در سال ۲۰۲۲، دور ماه گردش کرد و به زمین برگشت. در مأموریت دوم، در سال ۲۰۲۴، آرتمیس ۲ حامل چهار فضانورد رهسپار کره ماه خواهد شد، اما در سطح ماه فرود نمی‌آید؛ و سرانجام آرتمیس ۳ در سومین مأموریت خود فضانوردها را در قطب جنوب ماه پیاده می‌کند. یاسمین در مأموریت سفینه فضایی Crew Dragon، تنها فضانودی است که قرار است برای انجام عملیاتی از ایستگاه فضایی خارج شود.

یاسمین در مصاحبه قبل از پرواز می‌گوید: «همسر من (سام والد) به خاطر من هیجان زده است، ولی باید در غیاب من از دو دخترمان نگهداری کند و قطعاً کارهای زیادی خواهد داشت. دو دختر دوقلوی ما می‌دانند که مادرشان با موشک به فضا می‌رود، ولی مطمئن نیستم که دقیقاً چه فکر می‌کنند، نمی‌دانم که آیا درکی از زمان یا این که مادرشان چه مدتی دور خواهد بود دارند یا نه، جالب خواهد بود که از فضا با آنها صحبت کنم»، یاسمین در ضمن می‌گوید: «من بسیار از زنان و مردان ایرانی الهام گرفتم، از نظر من، وقتی کسی می‌خواهد تلاش کند و کاری انجام دهد، نباید موانعی در راهش ایجاد شود که او را از آن کار بازدارد»، و در پیامی به زبان فارسی می‌گوید: «برای همه که تو دنیا دارند نگاه می‌کنند، هر کاری که باید بکنی، اگر یک آرزو داری، کار کن برای آن، بعضی وقت‌ها خیلی سخته، بعضی وقت‌ها کسانی هستند که می‌گن نمی‌شه، ولی اگه می‌خوای، همیشه یک راه هست که اون چیز بشه!»

یاسمین بعد از ورود به ایستگاه فضایی، در حالی که مثل همیشه لبخندی بر چهره داشت، گفت: «باید خودم را پیدا کنم و باور کنم که در فضا هستم». وقتی یاسمین شنید که برای مأموریت سفینه فضایی Crew Dragon انتخاب شده است، فوراً به مادر و پدرش زنگ زد تا آنان را هم در هیجان خود در این لحظه تاریخی شریک کند، دستش می‌لرزید. وقتی پدرش خبر را شنید از هیجان گریه کرد. یاسمین در سفر تاریخی خود گویا مقداری هم قورمه‌سبزی، غذای محبوب خود را با خود به فضا برده است.

تیم جدید فضانوردان در قالب خدمه Crew7، شامل کنستانتین بوریسوف، فضانورد آژانس فضایی روسیه، یاسمین مقبلی، فضانورد آژانس فضایی ناسا، آندریاس موگنسن، فضانورد آژانس فضایی اتحادیه اروپا و ساتوشی فوروکاوا، فضانورد آژانس اکتشافات هوافضای ژاپن می‌باشد. ۴ تن از ۷ فضانورد پیشین، بعد از مبادله تجارب خود، با همان سفینه فضایی Crew Dragon به زمین برمی‌گردند.

فضانوردان جدید که از میان ۱۸ هزار و ۳۰۰ داوطلب انتخاب شده‌اند، شش ماه در ایستگاه فضایی اقامت خواهند کرد. آنان در این مدت حدود دو بیست آزمایش به عمل می‌آورند، از جمله اثرات روانی / پزشکی اقامت طولانی در مدار زمین، تاثیر پروتئول‌های مختلف روی بدن فضانوردان، بررسی جنبه‌های فیزیولوژیکی خواب فضانوردان و تاثیر طولانی مدت بی‌وزنی روی سیستم عصبی و بقیه اعضای بدن به ویژه جهت آمادگی برای سفر به ماه و مریخ، بازیابی آب از فاضلاب، عرق بدن فضانوردان و ادراک آنان (فضانوردان به شوخی می‌گویند: قهوه‌ای که دیروز خوردی امروز هم همان را می‌خوری!)، انجام آزمایشاتی برای کشت سلولی بدون خاک در فضای کم گرانش، (گوجه‌فرنگی‌هایی که در مأموریت پنجم کاشته شده بودند، محصول خوبی داده‌اند)، راه‌پیمایی فضایی و جمع‌آوری نمونه‌های میکروبی از فضای بیرونی ایستگاه فضایی، مطالعه واکنش انسان به مدت‌های مختلف پرواز فضایی، تعمیر و ارتقای بازدهی قسمت‌های مختلف ایستگاه، (برای مثال نصب پنل‌های خورشیدی جدید برای افزایش تولید برق)، رصد اتفاقات روی سطح زمین، (مثلاً بررسی تغییرات آب‌وهوایی و فعالیت آتش‌فشان‌ها)، تقویت مدار ایستگاه فضایی (فاصله ایستگاه با زمین به دلیل جاذبه هر چند ناچیز زمین، اندکی کمتر می‌شود و باید هر چند وقت یکبار به مدار اصلی‌اش برگردد). فضانوردان Crew7 هم پس از تکمیل مأموریتشان ایستگاه فضایی را به فضانوردان Crew8 می‌سپارند و با فضایی‌های دراگون از ایستگاه فضایی جدا شده و به سوی زمین باز می‌گردند. این نوع از مأموریت‌ها به ناسا این امکان را می‌دهد تا استفاده از ایستگاه فضایی را به حداکثر برساند. و این همه، اندوختن تجربه و تمهیداتی است برای سفر با فضایی‌های آرتمیس ۳ و ۴ در آینده نه چندان دور به ماه و مریخ.

یاسمین مقبلی: خانم مقبلی از آژانس فضایی ناسا، فرماندهی مأموریت Crew7 در ایستگاه فضایی را به عهده دارد. مادر و پدر یاسمین، فرشته و کامران مقبلی، در سال ۱۳۵۷، از ایران به آلمان مهاجرت کردند و یاسمین در ۲۴ ژوئن ۱۹۸۳، (۳ تیر ماه ۱۳۶۲) در این کشور به دنیا آمد. آنان بعداً به آمریکا رفتند و در شهر نیویورک در رشته معماری به تحصیل پرداختند. یاسمین از ۶ سالگی به فضا علاقه پیدا کرد و در مدرسه که قرار بود دانش‌آموزان هر کدام در مورد شخصیتی کنفرانس بدهند، زندگی والتینا ترشکوا، اولین زن فضانورد روسی، را انتخاب کرد و با لباسی شبیه فضانوردان که مادرش دوخته بود، برای کنفرانس راهی مدرسه شد. یاسمین می‌گوید: «از کودکی عاشق تاریخ و زبان انگلیسی بودم، به علوم، ریاضیات و فیزیک علاقه زیادی داشتم. پدر و مادرم هر دو معماری خواندند، در نتیجه به طراحی هم اشتیاق بیشتری داشتم، چیزی که برای مهندسی واقعا لازم است. ترکیب این علایق مرا به سمت مهندسی هوا-فضا کشاند.»

یاسمین در ۱۵ سالگی در دوره آکادمی پیشرفته در کمپ فضایی هانس ویل در ایالت آلاباما شرکت کرد تا در مورد شاتل فضایی و کاربری‌های آن تجاربی بیندوزد، بعد از پایان تحصیلات مدرسه، وارد دانشگاه ام.آی.تی. شد و رشته مهندسی هوا-فضا را به پایان برد. او در این سال‌ها برای حفظ آمادگی جسمانی در تیم بسکتبال و والیبال دانشگاه هم شرکت می‌کرد. او چند سال بعد در همین رشته از مدرسه عالی نیروی دریایی آمریکا فوق لیسانس گرفت، در سال ۲۰۰۵ در ۲۲ سالگی، عضو تفنگداران نیروی دریایی آمریکا شد و دوره‌های خلبانی هلیکوپترهای جنگی SUPER COBRA را گذراند. یاسمین در سال ۲۰۰۸، خلبانی هواپیماهای جنگی را شروع کرد. وی بیشتر از ۱۵۰ مأموریت نظامی، ۲۰۰۰ ساعت پرواز با بیشتر از ۲۵ هواپیما و هلیکوپترهای آزمایشی را در کارنامه خود ثبت کرده است.

یاسمین مسئول آزمایش هلیکوپترهای اچ ۱ و افسر تضمین کیفیت و الکترونیک گردان یکم عملیات و سنجش تفنگداران ایالات متحده آمریکا بوده و در شهر یوما در ایالت آریزونا مشغول به خدمت بوده است. وی چهار نشان هوایی، یک نشان لوح تقدیر نیروی دریایی و تفنگداران دریایی و سه نشان دستاورد نیروی دریایی و تفنگداران دریایی را دریافت کرد. یاسمین همچنین جایزه مدرسه خلبانی

ادامه مطلب موقیقت از درون... از صفحه ۴۶

در واقع قانون مهمی که باید به آن عمل کنید این است که پرسش هایتان را تغییر دهید تا زندگی تان تغییر کند.

استاد جیم ران در جایی می گوید: «اگر جایی را که ایستاده اید، نمی پسندید، آن را عوض کنید. شما درخت نیستید که ثابت بخواهید در جایی بمانید! جمله جالب و قابل تأملی است. اما چگونه می توانید موقعیت کنونی تان را تغییر دهید. روشن است، با طرح سوالات درست و شگفت انگیز! اگر از آن دست افراد هستید که مدام در ذهن خود به دنبال سوال هایی منفی و ویران کننده احساس و باورهای خود هستید و مثلاً می پرسید: «چرا من اینقدر بدشانس هستم؟ چرا این اتفاق برای من افتاد؟ و... همین الان با تغییر در نگاه تان و با تکیه بر این نکته که شما هم می توانید همه چیز را تغییر دهید، این پرسش را از خود پرسید: چگونه می توانم کیفیت زندگی ام را تغییر دهم؟ چگونه می توانم از درون این مسئله و چالشی که برایم اتفاق افتاده، فرصتی شگفت انگیز بیرون بیاورم؟ و... می توانم به طور کلی به شما بگویم که سوالات شما از دو تیپ پیروی می کنند، سوالات بسته و سوالات باز.

سوالات بسته، سوالاتی هستند که جستجویی در درون آنها صورت نمی گیرد. به عبارتی، سوالاتی که جواب «بله» یا «خیر» را در پی دارند. از این دست سوالات زمانی می توان بهترین نتیجه را گرفت که قصد داشته باشیم قاطعانه وضعیتی را در ذهن کسی ثبت کنیم. برای مثال: «آیا شما توانایی انجام این کار را دارید؟» به یاد داشته باشید از این دسته نباید زمانی استفاده کنیم که نظر افراد را می پرسیم. و یا زمان هایی که قصد داریم گفتگویی صورت بگیرد و از درون این گفتگو ارتباطی می خواهید برقرار کنید. نوع دیگر سوالات، سوالات باز هستند. جواب این نوع سوالات طرف مقابل را وادار به صحبت کردن و برقراری دیالوگ و ارتباطی عمیق تر می کنند. برای مثال: «آیا در مورد این موضوع که اشاره کردید دلیل بیشتری می توانید بیاورید؟» سوالات باز، عمیق تر هستند و باعث ایجاد حس کنجکاوی و در نتیجه جستجوی بیشتری می شوند. در کل باید سعی کنید بیشتر سوالات شما از جنس سوالات باز باشد. مخصوصاً در هنگام فروش، مذاکره و یا برقراری ارتباطی عمیق. یادتان باشد که سوال بازتاب شخصیت شماست همچنان که ولتر می گوید: «از روی سوالهای فرد، بهتر از جوابهای او می توانید درباره اش قضاوت کنید. آری، یک سؤال، یک زندگی!

ادامه مطلب مشقی تازه... از صفحه ۱۹

زن همسایه می گفت: «پول دست من نیست که هر چه لازم باشد خرید کنم. هر وقت هم میروم حمام، پشت در حمام قدم می زند و میگوید زودتر بیا بیرون آب کمتر مصرف بشه. برای خودم هم بخوام به پیرهن بخرم بعد از شش ماه باید او اجازه بده. البته مرد بی آزاریست و مشکل عمده دیگری ندارد. روزگرم به این مرد سیاه است چه کنم.»

تدریس مرد در مدرسه دخترانه برایش مصیبت آور است: می خواهم در این نوشتار تجربیات یازده سال معلمی در مدارس دخترانه را صاف و پوست کنده و کوتاه برایتان بگویم. البته تدریس در مدارس دخترانه وطن، ته دیار غربت. بعد از بازنشستگی رفته بودم در یک مدرسه دخترانه مددکار اجتماعی عربی تدریس کنم. خانمی که روز اول با من مصاحبه کرد پرسید: «تا حالا در مدرسه دخترانه هم درس دادید؟» گفتم: «بله در جنوب ایران درس دادم.» گفت: «ولی اینجا تهرانه، حواست جمع نباشه دخترها هزار و یک حاشیه و داستان ناجور برایت درست می کنند.» گفتم: «ممنون از این هشدارها.» تدریس عربی سه کلاس به من واگذار شده بود. یه روز سوار مینی بوسی به آن مدرسه می آمدم که دیدم یکی از شاگردانم هم در همان مینی بوس است. تا مرا دید آمد جفت من نشست. برای اینکه برابم حرف و حدیثی پیش نیاید دو ایستگاه مانده به مدرسه پیاده شدم. دختره با پررویی گفت: «کجا؟ اگر من و او جلوی دبیرستان با هم پیاده می شدیم یه پرونده برابم درست می شد. فردا با تاکسی آمدم. دختره پررو جلوشاگردان گفت: «آقا چرا امروز نیامدی سر قرار.» با این حرف به او توپیدم، روش کم شد.

یه روز هم دختری آمد در زنگ تفریح به من گفت: «آقا آتوسا تو را خواب می بینه.» حرف تلخی به او زدم و از من دور شد. یه روز هم داشتم می رفتم ناهار بخورم، دو تا معلم زن یه گوشه ای نشسته بودند. یک شان جدی یا شوخی به من گفت: «کجا میری، دلم تنگ می شود.» خدا را شکر که از حرفش وسوسه نشدم همین خانم در مدرسه اتاق کوچکی داشت و بعضی از دختران را محاکمه می کرد. یه روز شنیدم به یکی از دختران گفت: «مگر نگفتم دنبال این مرد نرو! به من گفتن باز رفتی و میری.» دختره گفت: «می خواهم برم صیغه اش بشم. خانم گفت: «دختر بی شعور، مگر دختر می رود صیغه مردی بشه» جرات نمی کردم برم توالت. از زیر در نگاه می کردند. موضوع را به رئیس مدرسه گفتم. آمدند پائین در توالت را تخته کوبیدند. تجربه های دیگری هم دارم ولی بماند تا مقالته دیگری.

تو ماهی و من ماهی این برکه کاشی
اندوه بزرگی ست زمانی که نباشی
آه از نفس پاک تو و صبح نشابور
از چشم تو و چشم تو و حجره فیروزه تراشی
پلکی بزن ای مخزن اسرار که هر بار
فیروزه و الماس به آفاق پیاپی
هرگز به تو دستم نرسد ماه بلندم
اندوه بزرگی ست چه باشی، چه نباشی
حجت اشرف زاده

توجه فوری

درخواست مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا برای اهدای پوشاک گرم، کیسه خواب، پخش مواد غذایی و احتیاجات زمستانی به بی خانمانها.

بی خانمانها در شهرهای مان احتیاج به توجه ما دارند. در این سرمای سرد، مرکز اسلامی شمال کالیفرنیا برای تهیه و جمع آوری پتو، پوشش های گرم، کیسه خواب و غیره به کمک شما نیازمند است.

برای دریافت اطلاعات بیشتر و مشارکت در این کار نوع دوستانه، لطفاً با ما تماس حاصل فرمایید.

۷۶۰۰-۸۳۲-۵۱۰

suzaun.hirbod@icnc.org

وحد زمردی

مدرس و کارشناس موسیقی
با بیش از بیست سال تجربه



تدریس کلاس های آواز، تار، ستار، تنبور، پیانو،
ریتم خوانی، سلفژ و صداسازی و تئوری موسیقی



۹۲۴۴-۷۴۵-(۴۰۸)

www.vahidzomorodi.com

اگر به دنبال تغییر هستید و می خواهید با انسانهای زیبا اندیش، خوش فکر و پرانرژی روبرو شوید، کافی است تا افکار امید بخش و زیبا را در سر پیروانید. از غر زدن، گله کردن، غیبت کردن و قضاوت کردن دوری کنید. به محیط های طبیعی و سرشار از جلوه های هستی بروید. به زیبایی ها توجه کنید و درباره آن صحبت کنید. از فضای مجازی برای الهام گرفتن و امید و شادی استفاده کنید. به جای اینکه زمان طولانی در روز چشمان تان را به صفحه گوشی متمرکز کنید، در کنار انسانهای مهربان و دوست داشتنی قرار بگیرید و به چشمان آنان نگاه کنید و گفتگو سالم و پر محتوا بسازید. از دفتر شکرگزاری روزانه غافل نشوید و روزانه حداقل برای ۳ تا ۵ مورد از آنچه که دارید توجه و شکرگزاری کنید. مطمئن باشید شما همانی می شوید که می اندیشید و در کنار اشخاصی قرار می گیرید که با ارتعاش و فرکانسی که ساطع کرده اید، او را به سمت و سوی مسیر زندگی خود آورده اید. با سپاس که تا انتهای این گفتار همراه من بودید و امیدوارم این یادآوری نقطه عطفی در مسیر زندگی زیبای تان باشد و بتواند در دستیابی بیشتر شما به عشق و آرامش کمک کند. با مهر و ارادت.

ادامه مطلب چرا نظر دیگران... از صفحه ۴۶

شهرت نیز زیردست محبوبیت است، یعنی ما به کسانی که به بد بودن یا به خاطر اموری بی ارزش شهرت دارند غیبه و حسادت نمی خوریم بلکه شهرت کسانی را طلب می کنیم که این شهرت به آنها محبوبیت بخشیده است. اما تا اینجا پرسش را پاسخ نداده ایم و پرسش هنگامی جواب داده می شود که بدانیم که چرا ما انسانها تشنه محبوب بودن و دوست داشته شدن هستیم.

به نظر میل ما به دوست داشته شدن و محبوب بودن به این خاطر نیست که محبوب بودن مقصود بالذات است و خودش فی نفسه اهمیت دارد، بلکه محبوب بودن به این خاطر مطلوب ماست که محبوبیت ما را از تنهایی می راند و عدم محبوبیت به معنای تنهایی است. بنابراین ما بیشتر از اینکه دنبال محبوبیت باشیم در حال فرار از تنهایی هستیم. علت دیگر مطلوب بودن «محبوبیت» میل ذاتی ما به بقا است، یعنی ما با توجه دیگران به خودمان احساس بودن و وجود می کنیم و با محبوب نبودن نوعی از فنا را تجربه می کنیم. شاید بتوان گفت تنهایی هم به بقا بر می گردد، یعنی تنهایی برای ما نوعی عدم است و به همین خاطر ترسناک و ناخواستی است.

و علت سوم مطلوب بودن محبوبیت رسیدن به رضایت خاطر و رضایت از خویش است. انسان وقتی از خودش راضی نباشد در رنج است و وقتی از خود رضایت دارد در شغف و لذت است. وقتی که محبوب هستیم به یک رضایت خاطر کاذب می رسیم، یعنی فکر می کنیم لابد آن گونه که باید باشیم، بوده ایم که محبوب دیگران هستیم. رضایت خاطر هم از آن جهت برای ما مهم و خواستی است که ما در برابر وجدان خود احساس مسئولیت می کنیم. بنابراین در واقع محبوبیت، مرهمی مسکن گونه بر رنج حاصل از مسئولیت گریزی است.

بنابراین من فکر می کنم انسانهایی که از یک طرف مسأله مرگ و تنهایی را برای خودشان حل کرده اند، و از طرف دیگر توانسته اند که پاسخگوی وجدان خود باشند، مستقل ترین افراد هستند و چندان به نظر دیگران و تصویری که دیگران از ایشان دارند، اهمیت نمی دهند و زندگی اصیلی دارند.

تعلیم و تبلیغ شعارهای میهنی و اخلاقی با هنر شاعری و آزادی هنرمند مایبنت دارد. نکته آخر اینکه، سیاحتنامه ابراهیم بیگ، با همه ضعف هایی که در زبان و ساخت و پیوستگی معانی دارد، برای نویسندگان ایرانی در کاربرد زبان ساده عامه مردم و نوشتن رمان به سبک جدید اروپایی از سر مشق های نخستین بوده است.

- (۱) سیاحتنامه، ج ۳ همان، ص ۲۹.
- (۲) ریگانه گوهر دانش: پرنس ملکم خان، نگاه کنید به: سیاحتنامه، ج ۲ همان، ص ۲۹۶.
- (۳) سیاحتنامه، ج ۲، همان، صص ۱۰۲-۱۰۳، مقایسه کنید با فرقه کج بیان، نسخه خطی به خط عباسقلی خان آدمیت، صص ۱-۷/ «سیاحی گوید»، کلیات ملکم، چاپ ۵، ربیع زاده، تهران ۱۳۲۵، صص ۱۹۲-۲۰۰.
- (۴) سیاحتنامه، ج ۳، همان، صص ۸۱-۸۲.
- (۵) تاریخ مشروطه ایران، همان، ص ۴۶.
- (۶) هم فکران پیش از مراغه ای (آخوند زاده، میرزاآقاخان کرمانی، طالبوف و دیگران) نیز از ناصر خسرو، شاعری که هفت قرنی پیش از ایشان شعر را در خدمت خود و اخلاق انسانی می خواسته، غافل بوده اند.

بیست سال عمر در تحصیل لفظی تلف کرده ای و آخر در تفسیر یک سطر جفنگ پوچ مسجع سه روز در تحیر مانده ای؟ از شما سوال می کنم: لغت تابع معنی یا معنی تابع لغت است تا شما این طور اوقات خود و ما را تمام نمایید؟ مرده که فرنگی از علم خود یک ماشین اختراع می نماید، دفعتا صاحب یک کرور فرانک می شود، شب هم به آسودگی می خوابد. شما شبی سه بار برخاسته، شمع روشن کرده که فردا پنج تومان صله از فلان فرعون صفت به دروغ باقی خواهید گرفت خواب را بر خود حرام می کنید؟

بالجمله ژولیده آن قدر گفت که از ساده گویی او هم ادبا چیزی نفهمیدند! (۳)

زین العابدین مراغه ای پس از نقد تند و صریحی که در جلد های اول و دوم سیاحتنامه از شاعران می کند، گویا به این فکر می افتد که جنگی از شعرهایی را که خود پسندیده و یادداشت کرده، به ضمیمه جلد سوم آن منتشر کند تا در عین حال گمان احتمالی خوانندگان به دشمنی او با شعر و شاعران رفع شود. در این باره در مقدمه می نویسد: «نگارنده سیاحتنامه در بعضی مقام از کثرت تعصب و حب وطن و ملت و بی رونقی کار و کاستن ثروت مملکت خویش، خویشتن داری توانسته و عنان سخن از دستش به در رفته و در بعضی مواقع از شعرا، که ارباب فضل و هنرند، با طعن یاد نموده، نباید قارئین محترم سوء ظن در حق نگارنده فرمایند... نگارنده را ارادت خاص و اخلاص بی قیاس به شعرای نیک فرجام... نه به حدی است که در حیز بیان آید. بخصوص در حق این گروه با خرد و دانش... بدیهی است که گنج غیب در کلام ایشان مضمهر و حکمت لازیب در سخنان آنان مخمّر است. پس نباید سخنی صادر شود که خالی از سود دنیا و آخرت باشد، زیرا سعادت هر قوم و ملت بسته به رونق معارف است، و رونق معارف حاصل نمی شود مگر از افکار عالی ادبای با دانش و بینش که گوهر کلام را نظما و نثرا به رشته بیان کشیده، داروی تلخ نصیحت را به شهد شیرین کلام در آمیخته، به مذاق جان و گوش روان ملت و دولت خود ریخته اند. وخامت خاتمه ظلم و سعادت عاقبت عدل را به حکمداران عالی تبار نموده، پندهای مفید و مواعظ حسنه چون شیر و شکر به هم آمیخته... در تهذیب اخلاق نصایح سودمند گفته... حکایات عبرت آمیز به طرز مثنوی به رشته بیان کشیده، ثمره اعمال نیک و جزای کردار بد را به عموم نشان داده اند و مردم بی استحقاق را ثنا نگفته و مدهانه در قول و فعل خود ننموده و بلکه عام و خاص را به یک نظر دیده، تملق و چاپلوسی روا ندیده، زحمتی که در تحصیل علوم و فنون کشیده به هبا و هدر نداده اند.» (۴)

مراغه ای در پی این مقدمه نمونه هایی از شعر شاعران مورد پسند خود را به دست داده و خلاصه ای از شرح حال هریک را نیز آورده است، اما حقیقت این است که به گفته کسروی: «تنها خرده ای که به کتاب ابراهیم بیگ توان گرفت، آن شعرها و گفته های بیهوده پراکنده است.» (۵)

در این تذکره از شاعران بد و خوب و گمنام و نامدار ایران آثاری آورده و درباره شعرشان با عباراتی کلی و مبهم، چنان که رسم تذکره نویسان پیشین است، یاد کرده است. گویی تنها معیاری که در انتخاب این آثار مورد نظر مولف بوده نکته های پندآموزی است که به مذاق او خوش آمده است. اما عجب این جاست که مراغه ای در تذکره خود به جای ذکر جماعت بسیاری از متشاعران و آثار مبتذل شان از شاعران بزرگ ایرانی اسمی و اثری نیاورده است، حتی از شاعری چون ناصر خسرو که ستایشگر خرد است و شعر را در خدمت اخلاق می خواهد. (۶) تنها اشاره انتقادی که در شرح حال شاعران این مجموعه می توان دید، ایراد زین العابدین مراغه ای است بر قآنی شیرازی، این که این شاعر، با این همه فصاحت و بلاغت، افسوس که آن فضل و کمال را در غیر موقع صرف کرد و خدمتی به ملک و ملت خود نکرد.

حاصل گفتار این که حاجی زین العابدین مراغه ای را می توان یکی از منتقدان اجتماعی ایران در قرن نوزدهم دانست که به دلیل اقامت دراز مدت در تفریس و استانبول و تاثیر آثار روشنفکران ایرانی پیشین و همزمان خود به نقد عقب ماندگی جامعه ایرانی در قیاس با کشورهای اروپایی و ژاپن پرداخت و استبداد سیاسی و خرافات دینی و بی سوادگی عامه و فساد اجتماعی را از علل و عوامل آن دانست. او ادبیات ایران عصر خود را نیز، که همچنان راه تملق و تقلید و تکلف و اغراق می سپرد، سخت به باد انتقاد گرفت و همچون دیگر روشنفکران ایرانی بر آن بود که نویسندگان و شاعران باید متعهد به ادبیاتی در خدمت به وطن و تهذیب اخلاق جامعه شوند و در راه تحریک بیداری مردم و غرور ملی موثر باشند. جهت کلی نظر انتقادی زین العابدین مراغه ای در کهنگی زبان و مضمون ادبیات آن عصر و ناسازگاری آن با مقتضیات زمانه البته درست است، اما مقید کردن آن به

ادامه مطلب گاندی کیست؟... از صفحه ۱۰

گاندی جایگاه این «اشرام» را در نزدیکی شهر احمد آباد که به دلیل وجود کوشش های پارچه بافی و ریسندگی از آن با نام «منچستر هند» یاد می شود در نظر می گیرد. وی می خواهد تا در این کانون خانگه واریا (صومعه مانند) به نظریه ها و اندیشه هایش جامه عمل بپوشاند. زیرا برابر با مرام و آیین او حقیقت را باید با معیار آزمایش سنجید و راستی و درستی را باید در عمل و کاربرد آن داوری کرد. گاندی می خواهد تا در این پایگاه مذهبی، سیاسی و مبارزاتی برگزیده ترین، پرهیزکارترین و فداکارترین هوادارانش به صورت جامعه ای کوچک زندگی کنند و برای جامعه بزرگ از هر جهت نمونه باشند. اما با یک اعلام انقلابی نه تنها هند را تکان می دهد بلکه بسیاری از هواداران و مبارزان نیز مهیوت می شوند. گاندی می گوید درهای «اشرام» بر روی «نچس» نیز باز است و آنان نیز می توانند در این معبد دهکده مانند زندگی کنند. در این دوران «نچس» ها، طبقه مطرود یا واپس زدگان جامعه طبقاتی هستند. سرزمین هند که به شدت طبقاتی است، نچس ها را به سختی از خود می راند. بنابر باورهای مذهب هندو تماس بدنی با این مردم سبب آلودگی و نجس شدن می شود. گرچه بین چهل تا پنجاه میلیون «نچس» در هند زندگی می کنند و برخی از آنان ثروتمندند اما باید به کارهای پست، کثیف و ناخواسته بپردازند. حق داخل شدن به معبدهای مقدس را ندارند. بنابر باورهای دینی هندوها و مردمانی که «نچس» نامیده می شوند چون در زندگی های قبلی خود گناهان بسیار کرده اند، سرنوشت یا «کارما» آنان را محکوم ساخته و در زندگی کنونی خود دوران مجازات را می گذرانند. نه تنها سایر طبقات جامعه هند وضع دردناک نچس ها را پذیرفته اند بلکه خود نچس ها نیز در برابر «سرنوشت» سرتسلیم فرود آورده و قرن هاست که تیره بختی را پذیرفته اند. اما گاندی، گرچه خود یک هندوی مذهبی است، مخالف سرسخت رفتار سایر هندیان با نچس هاست و تا پایان عمر با قدرت تمام به دفاع از آنان می پردازد. وی نچس ها را «هاریبجان» یا «فرزندان خدا» لقب می دهد. از هواداران خود و مردم هند می خواهد تا آنان را چون خود آفریده خدا و برابر با خویش بشناسند.

زمانی که گاندی می گوید یک معلم از گروه نچس ها را همراه با خانواده اش در «اشرام» خواهد پذیرفت، ثروتمندان از کمک مالی به او خودداری می کنند و حتی همسرش به سختی آزرده و خشمگین می شود. اما گاندی در برابر تمامی مخالفان چون کوهی استوار می ایستد و با نیروی جاذبه ویژه خود مخالفان این نظر و از جمله همسرش را راضی می کند. اما بسیاری از ثروتمندان از او رو بر می گردانند و فقط یکی از آنان به حمایت خود ادامه می دهد. گاندی درباره نچس ها چنین می گوید: «ترجیح می دهم قطعه قطعه شوم ولی برادران خود را که از طبقات مطرود هستند نفی نکنم. من هیچ میل ندارم دوباره زنده شوم ولی اگر شدم در میان مطرودین به دنیا آیم تا در تحقیرها و توهین هایی که به ایشان می شود سهمیم باشم و به آزادی ایشان بکوشم».

ادامه مطلب در آغوش گرفتن... از صفحه ۴۳

تشکیل گروه های کوچک «آگاهی بخشی» شاید یکی از مؤثرترین تجارب عملی باشد، ایجاد فضای امنی برای در میان گذاشتن تجربیات روزانه و گفت و گوی آزادانه درباره احساسات و افکار هم به شنیده شدن روایت های مختلف کمک می کند و هم الگوی مشخصی از عملکرد دستگاه سرکوب و نحوه کارکرد و در نهایت مقابله با آن ارائه می دهد. در این گروه ها زنان می توانند به طور فعال به آموزش خود و دیگران بپردازند، درباره چگونگی تلاقی شکل های گوناگون تبعیض گفت و گو کنند و تجربیات افرادی را که در معرض شکل های مختلفی از تبعیض قرار دارند با یکدیگر در میان بگذارند. گفت و گو با زنان عضو اقلیت های قومی، دینی، مذهبی و جنسی و شنیدن تجربیات دست اول آنان از آزار سیستماتیک و سرکوب و ظلم نه تنها به همدلی بلکه به همبستگی می انجامد. از سوی دیگر، زنان ایرانی می توانند از امکانات موجود برای بلند کردن صدای زنان به حاشیه رانده شده استفاده کنند. شبکه های اجتماعی، فعالیت های جمعی یا محیط های کاری می توانند بستر مناسبی برای مخاطب قرار دادن دیگران و انتقال روایت «دیگران» باشند.

خواهرانگی می تواند به لطف تأکید بر صداها به حاشیه رانده شده با روایت غالب مقابله کند و مبارزات و امیدهای آنان را در جامعه ای متنوع و متکثر گسترش دهد. خواهرانگی همچنین به معنای همبستگی و مبارزه در کنار یکدیگر، و بعضاً به جای «دیگری» است. زنان می توانند به لطف در میان گذاشتن تجربیات و مبارزات مشترک شبکه های دوستی و اتحاد تشکیل دهند، از حقوق یکدیگر دفاع کنند و در

ادامه مطلب تغییرات کنونی... از صفحه ۳۳

خانه های جدید در مقابل خانه های موجود: در حال حاضر سازندگان صنعت ساختمان، در شرف افزایش تولید پروژه های مسکونی جدید هستند. به این واسطه، سود سازندگان رو به افزایش و موجودی این واحدهای اجاره ای رو به صعود است. در مقابل، خانه های در دسترس (Existing Homes) با کمبود فاحش موجودی (Historical Low) مواجه هستند که حجم فروش را با مشکل مواجه می کند. در بازار امروزی املاک، پیشنهادهای متعدد (Multiple Offers) برای خانه هایی با قیمت متوسط، هنوز رایج هستند. اینجا است که سرمایه گذاران می توانند تصمیماتی استراتژیک در رابطه با برداشت سود بدست آمده (Profit Taking) از سرمایه گذاری های اجاره ای خود بگیرند.

نتیجه گیری: در حال حاضر که بازار املاک و مستغلات به تغییر و تحولات اشاره شده ادامه می دهد، لازم است که سرمایه گذاران مسکن، موقعیت کنونی خود را با دقت بیشتری بررسی کنند. علیرغم این که بازار املاک اجاره ای در چند سال گذشته بسیار سودآور بوده است، اما آنان باید توجه داشته باشند که همسویی با شرایط در حال تغییر بسیار ضروری است. پس به طور خلاصه، با توجه به روند کنونی کاهش رشد اجاره بها، افزایش ساخت و ساز، و روند ازدیاد واحدهای مولتی یونیت، سرمایه گذاران لازم است فرصت را مغتنم شمرده و تصمیم به فروش یک یا چند ملک خود بگیرند.

ادامه مطلب ایلان ماسک... از صفحه ۴۸

ماسک که برخی او را جانشین جابز خوانده اند، حالا بیشتر شبیه یک میلیاردی بوالهوس است که دنبال فرقه شخصی است در حالی که مثل یک کودک نوپای عصبانی رفتار می کند.

آیا این ماسک حقیقی است؟ کسی که به خاطر ثروت و قدرت افسانه ای اش احساس افسارگسیختگی به او دست داده، یا به خاطر مصرف توپیت رفتارش شدت گرفته است؟ احتمالاً ترکیبی از هر دو. ایزاکسون اذعان می کند که سوژهایش [ماسک] گاهی احمقانه رفتار می کند. اعتیاد ماسک به شبکه های اجتماعی مرافعات غیر ضروری ایجاد کرده است. او یک غواص امداد و نجات در تایلند را بچه باز خواند که منجر به شکایت از او به اتهام افتراء شد (که ماسک در آن برنده شد). او اعلام کرد که برای خرید کامل تسلا پول کافی را تامین کرده ولی وقتی معلوم شد این پول را ندارد، مجبور شد یک مصالحه چندمیلیون دلاری با کمیسیون بورس و اوراق بهادار آمریکا بکند. ماسک خودش اذعان کرده که: «من به پای خودم شلیک کردم».

در سال های اخیر توپیت های او مواضع جناح چپ را در مسائلی مثل هویت جنسی به باد انتقاد گرفته، و با نظریات توطئه دست راستی لاس زده است. به گفته ایزاکسون این چرخش به راست تا حدی ناشی از اختلاف ماسک با دختر ترنس او «جینا» است که جهان بینی مارکسیستی او باعث جدایی از پدرش شده است.

به عقیده ماسک توپیت به ووک مبتلا شده بود و نظرات آلترناتیو را سانسور می کرد و بیشتر به همین دلیل بود که تصمیم گرفت آن را بخرد. ایزاکسون همین طور می گوید این معامله شاید به ماسک که در بیجگی قربانی قلدری بود شانس داده تا برای خودش یک زمین بازی داشته باشد.

همه این ها حالا شاید کارهای مثبت ماسک را تحت الشعاع قرار دهد. برخی دارندگان ماشین تسلا برچسبی را روی ماشین شان نصب می کنند که روی آن نوشته: «این ماشین را وقتی خریدم که کسی نمی دانست ایلان عوضی است». موضوع نگران کننده تر این است که او سواد در ژئوپولیتیک ندارد. کتاب مفصل ایزاکسون شرحی گیرا از زندگی استثنایی ماسک ارائه می دهد.

راه ایجاد تغییرات اجتماعی گام بردارند. خواهرانگی همچنین فرصت بسیار مناسبی است تا زنان با تأکید بر نقش مثبت خود و دیگر اقلیت ها در رسانه ها، ادبیات و هنرها با کلیشه های مخرب پروپاگاندای حکومتی مقابله کنند. با تقویت صداهای به حاشیه رانده شده، اعلام همبستگی، آموزش، توانمندسازی و به چالش کشیدن کلیشه ها می توان به تدریج تغییرات اجتماعی مطلوبی را پدید آورد.

به رغم فاصله جغرافیایی و زمانی میان فمینیست های سیاه پوست و زنان ایرانی، شباهت های چشمگیری بین آنها وجود دارد. هر دو گروه در تلاش برای دستیابی به عدالت و برابری با موانع بزرگی مواجهند. اما تجربیات مشترک آنها از تبعیض جنسیتی و نیاز به همبستگی بر جهانی بودن مبارزات زنان علیه ساختارهای سرکوبگر تأکید می کند. خواهرانگی پیوندی محکم است و یادآور امکان دگرگونی در زمانه ای که زنان برای راهی گرد هم می آیند.

در همه اتاق‌ها یکسان نیست، سلولی هست که چهار پنج نفر توش زندگی می‌کنن و سلول دیگه‌ای که سی زندانی داره و نصف آدم‌ها کف‌خواب هستن و شب‌ها با سختی، خیاری کنار هم می‌خوابن و اگه به نفر نصفه شب بره دستشویی و برگرده، جا گیرش نیما و باید تا صبح ایستاده بخوابه.

زندانی‌های مشهور که برای زندان خرج می‌کنن تو اتاق‌هایی با تعداد جمعیت کم زندگی می‌کنن، مثلاً آقای «ه» یکی از سالن‌های زندان رو کلا «تجهیز» کرد و در عوضش توی اتاقش تنها چهار نفر بودن. تجهیز کردن یعنی اینکه شما برای خرید وسایل موردنیاز زندانی‌ها، از یخچال و تلویزیون گرفته تا تعمیرات دستشویی و حمام، پتوی نو و... پول پرداخت کنی و در مقابل وکیل‌بند هم اتاقت رو خلوت می‌کنه و بهت امکانات می‌ده. یا مثلاً چند نفر از زندانی‌ها که توی یه پرونده مشترک اقتصادی دادگاهی شدن و تو اتاقشون سیزده نفرن و دو تا تخت خالی دارن، سال گذشته که اومدن تهران بزرگ هزینه تعمیرات چندتا از دستشویی‌ها رو دادن، دو تا توالت فرنگی درست کردن و کلی هم وسایل ورزشی مثل میز بینگ‌پونگ، فوتبال دستی، تور والیبال، چند تا توپ فوتبال، والیبال و... خریدن و تو هواخوری گذاشتن. اینجا به زندانی‌های خاص که شرایط ویژه دارن «وی‌آی‌پی» هم می‌گن، رابطه این زندانی‌ها با زندانی‌های عادی که خیلی‌هاشون مشکلات شدید اقتصادی و هزارتا بحران ریز و درشت دارن معمولاً خوبه چون از قبل حضور «وی‌آی‌پی»‌ها توی زندان خیلی وقت‌ها زندانی‌های عادی هم امکانات بهتری دریافت می‌کنن و گاهی این «وی‌آی‌پی»‌ها هوای زندانی‌ها رو دارن، بهشون غذا میدن، کمک‌های مالی بهشون می‌کنن یا پول جمع می‌کنن و اون‌هایی رو که بدهی‌هاشون سنگین نیست آزاد می‌کنن. مثلاً چند وقت پیش پول گذاشتن رو هم و به پیرمردی رو که هجده سال توی زندان بود و فقط شش میلیون تومن از بدهی‌اش مونده بود آزاد کردن. پیرمرد سال‌ها بود که هیچ ملاقاتی نداشت و اصلاً معلوم نبود کس و کاری براش مونده یا نه، برای همین زندانی‌ها یه آگهی تو روزنامه دادن تا ببینن می‌تونن خانواده‌اش رو پیدا کنن یا نه. جالب اینکه خواهرش رو توی لواسون پیدا کردن و الان پیرمرد آزاد شده و با خواهرش زندگی می‌کنه. می‌گن همین «وی‌آی‌پی»‌ها بعد از اینکه تو اعتراضات اخیر هم کلی بازداشتی به دفعه آوردن تهران بزرگ، بخشی از هزینه غذا، آب معدنی، دمیایی و... اون‌ها رو هم دادن.

زندانی‌های «وی‌آی‌پی» اتاق‌های خاص دارن و گاهی برای تجهیز اتاقشون چندین و چند میلیون تومن خرج می‌کنن، مثلاً سال گذشته چند زندانی تازه وارد کل اتاق رو از اول بازسازی کردن. تو زندان یکی از مشکلات همیشگی زندانی‌ها ساسه. جای زخم‌های ساس رو روی بدن خیلی از زندانی‌ها می‌تونید ببینید و از همه بدتر این که تخت‌ها هم از جنس نئوپان ساخته شدن که ساس عاشقشه. این زندانی‌های تازه وارد با وکیل‌بند حرف زدن و بعد با پرداخت دستمزد و غذای روزانه به بچه‌های جهاد (زندانی‌هایی که کار نظافت و تأسیسات رو انجام میدن) کل دیوارهای اتاقشون رو تراشیدن و از اول سیمان و گچ کردن و بعد تخت‌هایی با پایه فلزی درست کردن و از طریق تعاونی زندان یک سری صفحه‌هایی به جای تخت سفارش دادن که بهش پرچ می‌گن و چوبی نیستن و دیگه نمی‌دارن ساس‌ها جمع بشن. از طرفی دور تا دور تخت‌ها و دیوار رو پارچه کشیدن تا هم فضاهای شخصی داشته باشن، هم حشره‌های نتونه از دیوار وارد تخت‌هاشون بشه. علاوه بر اینها تشک و پتوی خوب روی تختشون گذاشتن. شنیدم که این کارها حدود پنجاه میلیون تومن براشون هزینه داشته.

دستشویی، حمام و چراغ‌خانه: بعد از اتاق‌ها، در انتهای سالن‌های داخل هر تیپ بیست تا دستشویی و تعدادی حمام وجود داره که در طول روز زندانی‌هایی که مسئول نظافت هستن بارها اون‌ها رو می‌شورن. اما زندان مشکل آب گرم داره، ما تو زندان تابستون و زمستون فقط ساعت‌های اول صبح آب گرم برای حمام کردن داریم. در حمام‌ها رو هر روز از یه ساعت قبل از اذان صبح باز می‌کنن و اگه شما بخواهید با آب گرم دوش بگیرید باید همون ساعت‌های اول برید حمام. چون هر چی زمان بگذره آب سرد می‌شه. کنار ورودی دستشویی و حمام، در ورودی هواخوری دوم سالن قرار گرفته. هواخوری، حیاط نسبتاً بزرگیه که زندانی‌های عمومی از صبح تا عصر می‌تونن هر ساعتی که خواستن توی اون قدم بزنن. معمولاً توی هواخوری تور والیبال یا بسکتبال یا میز بینگ‌پونگ و فوتبال دستی هم قرار داره و یه باغچه کوچیک هم هست که بیشتر از گل و گیاه با تفاله چای دولتی پر شده.

کنار ورودی هواخوری، سالن دیگه‌ای هم هست که بهش «چراغ‌خانه» می‌گن و آشپزخونه سالن محسوب می‌شه. جلو در ورودی چراغ‌خانه، یه سماور بزرگ بیشتر ساعات روز روشن و داخل چراغ‌خانه هم چند تا اجاق گاز و وسایل آشپزی قرار داره و سینک شست و شو. شما داخل زندان امکان این رو داری که خودت آشپزی کنی یا می‌تونن هزینه‌اش رو پرداخت کنی تا برات آشپزی کنن. **دنباله مطلب در صفحه ۵۵**

توی دوره قرنطینه چون تازه واردی، معمولاً اگه حواست نباشه قشنگ تیغت می‌زنن و همه قیمت‌ها رو دولا پهنا باهات حساب می‌کنن اما خب، اون کجا که شما غذای «دلی» بخوری یا آشپز داشته باشی و با مواد غذایی که از فروشگاه خریداری می‌کنه، غذا برات بیزه. یادمه اون زمان که رفته قرنطینه، یکی از آشپزها مدیر یکی از شعبه‌های بانک بود که به جرم اختلاس حکم گرفته بودنش و چون آشپزی بلد بود، کار می‌کرد تا به درآمدی برای زن و بچه‌اش داشته باشه. زندانی‌ها رو بعد از یه هفته، از قرنطینه می‌فرستن جای دیگه‌ای به اسم «تی سی» که در واقع مثل الک می‌مونه و اون‌جا تفکیک می‌شن، زندانی مالی و اقتصادی رو یه جا می‌فرستن و اون‌هایی که جرائم سنگین دارن، مثل سرقت یا زورگیری و... هم به جاهای دیگه‌ای. معمولاً هر زندانی بین سه روز تا یه هفته تو «تی سی» می‌مونه و بعد هم از این‌جا منتقل می‌شه به زندان و اتاق نهاییش.

تیپ زندان: توی زندان به هر ساختمون مجزا که تعدادی زندانی داخلش زندگی می‌کنن، تیپ می‌گن. این‌جا شش تا تیپ داره، البته یکی از تیپ‌ها رو چند ماه پیش بعد از درگیری‌های اخیر یک شبه راه‌اندازی کردن، ساختمونش آماده شده بود و یک شبه هم تجهیزش کردن. ما شنیدیم خیلی از دستگیرشده‌ها را اینجا جا داده بودن که الان خیلی‌هاشون آزاد شدند ولی می‌گن بعد از آتش‌سوزی اوین چندصد نفری رو از اون‌جا آوردن این‌جا.

هر تیپ، مخصوص بخشی از زندانی‌هاست. اگه جرمت شرارت، دزدی، خفتگیری، دعوا و شبیه این‌ها باشه می‌فرستن تیپ چهار یا تیپ دو و تیپ یک. اگه جرمت اقتصادی باشه، مثل کلاهبرداری، اختلاس، رد مال، مهریه و... ساکن تیپ پنج هستی. تیپ‌های زندان هیچ ارتباطی با هم ندارن و کاملاً از هم جدان و زندانی‌ها اصلاً امکان گشتن و رفتن از تیپی به تیپ دیگه رو ندارن مگه این‌که به‌خاطر شرایط خاصی درخواست بدن.

شما وقتی از «تی سی» و «قرنطینه» منتقل می‌شید به تیپ پنج باید دم در «کارت عکسی» رو که براتون صادر شده تحویل افسرنگهبان بدید. بعد از کنار محوطه‌ای عبور می‌کنید که اتاق رئیس زندان، رئیس حفاظت زندان و پشت اون هم خوابگاه حفاظت قرار داره. اینجا یک اتاق دیگه هم هست که بهش «صدا و سیما» می‌گن و در واقع بخش سمعی بصری زندانه و از طریق کانال داخلی از ساعت هشت صبح تا هشت شب و گاهی حتی دیرتر فیلم و سریال پخش می‌کنه. یه زندانی به همراه یک نفر کادر رسمی مسئول صدا و سیماست و معمولاً سریال‌ها رو از شبکه‌های داخلی و شبکه خانگی برمی‌داره و دوباره پخش می‌کنه. بعد از اتاق صدا و سیما اتاق زیر هشت (محل استقرار افسرنگهبان) رو داریم و پس از اون هم دو تا راهرو که وسطش بهداری زندان قرار گرفته و معمولاً کسی توش نیست به جز یه پزشک عمومی و پرستار و عده‌ای زندانی پزشک که خودشان هم از زندانی‌ها هستن. البته گاهی پزشک‌های متخصص هم از بیرون زندان میان ولی خیلی استثناست. از جلو در بهداری دو تا راهرو از هم جدا می‌شن که هر کدوم مثل یه تونل دراز بیشتر از سیصد متر طول دارن و توی هر کدوم از اون‌ها پنج تا سالن وجود داره و سلول‌های زندان اون‌جا قرار گرفته. اول کردیدورها به اتاقه مخصوص زندانی‌هایی که کارهای خدماتی مثل نظافت، باغبونی، کارهای فنی و... رو انجام میدن. ما به این‌ها «بچه‌های جهاد» می‌گیم. فروشگاه مرکزی تیپ هم همین‌جاست که کل مایحتاج تیپ رو میاره و بعد توی فروشگاه‌های داخل سالن‌ها توزیع می‌کنه.

زندانیان «وی‌آی‌پی»: زندانی‌ها در واقع توی اتاق‌ها یا همون سلول‌های داخل سالن‌های زندان زندگی می‌کنن و اجازه خروج از سالن خودشون رو، به جز برای رفتن به بهداری، کتابخونه تیپ و سالن کشتی و فوتسال، اون هم در شرایط و زمان خاص، ندارن. هر سالن (بند) یه در ورودی داره که افسرنگهبان یا نگهبانی کنارش نشسته و بعد از اون فروشگاه قرار گرفته و یه حسینیه هم کنارشه. کنار حسینیه، یه اتاق کوچیک وجود داره که کارهای اداری زندانی‌ها رو اون‌جا انجام می‌دن و یک در هم هست که به یکی از هواخوری‌ها باز می‌شه. هر سالن دو تا هواخوری داره. این هواخوری ابعادش چهارده تا بلوک دو متری در نوزده تا بلوک دو متریه. بعد از این ساختار، تازه اتاق‌ها یا همون سلول‌ها شروع می‌شن. شما یه سالن با راهرو نه چندان پهن رو در نظر بگیرید که در دو سمت راست و چپش هشت اتاق قرار داره. یعنی داخل هر سالن در مجموع شونزده سلول برای نگهداری و زندگی زندانی‌ها ساخته شده و توی هر اتاق هم پونزده تا تخت (پنج ردیف سه‌تختی) هست. در واقع در مجموع در هر سالن به صورت استاندارد باید ۲۴۰ زندانی زندگی کنن ولی الان در سالن خود ما ۳۴۰ نفر زندگی می‌کنن، اون هم در شرایطی که تعداد زندانی‌ها

ادامه مطلب زندان تهران... از صفحه ۵۴

گوشت گرفته تا لباس رو می‌تونید از اون‌جا بخیرید. فروشگاه‌های زندان زیر نظر بنیاد تعاون زندانیان اداره می‌شن و انواع مواد خوراکی و غیرخوراکی مثل لبنیات، مواد شوینده و بهداشتی، تشک، پتو، تیغ، سیگار، آب معدنی و... رو می‌آرن و برای یک‌سری از مواد خوراکی هم مثل میوه و سبزیجات برنامه هفتگی دارن، مثلا یکشنبه‌ها خیار، گوجه و پیاز میاد و دوشنبه‌ها بادمجان و فلفل دلمه‌ای، روزهای سه‌شنبه هم معمولا گوشت و مرغ میاد زندان. شما اگه بخواهید برای اتاق‌تون خرید کنید حتما باید از چند روز قبل چیزهایی رو که احتیاج دارید از فروشگاه تهیه کنید و بذارید توی یخچال. معمولا اجناس زندان به‌جز اون‌هایی که قیمت‌های مصوب دارن، بیست درصد گرون‌تر از بیرونه و تورم رو اونجا بیشتر از بیرون احساس می‌کنید. مثلا شما اونجا برنج رو باید کیلویی ۱۱۰ تا ۱۳۰ هزار تومن بخیرید و قیمت گوشت هم کیلویی ۲۸۰ تا سیصد هزار تومنه. اگه شما بخواهید تو زندان آسایش داشته باشید باید هفته‌ای چند میلیون تومن خرج کنید. اتاقی توی زندان هست که هزینه هر زندانی توی اون هفته‌ای چهار میلیون تومن یعنی ماهی شونزده میلیون تومنه و در عوض زندانی هم داریم که حتی پول نداره آب معدنی بخوره و مجبوره آب زندان رو که املاح زیادی داره بخوره و سنگ کلیه و مثانه بگیره.

سرشماری روزانه: ساعت هفت و ربع برای رفتن به محوطه و سرشماری روزانه از بلندگوهای زندان بیدار باش اعلام می‌شه. هر روز دو نوبت صبح و عصر زندانی‌ها شمارش می‌شن. شما ساعت هفت و سی دقیقه باید توی هواخوری حاضر باشید تا افسرنگهبان سرشماری رو انجام بده. این کار معمولا تا ساعت هشت صبح طول می‌کشه، البته اینجا هم زندانی‌های استثنا وجود دارن که در رختخواب شمارش می‌شن و به هواخوری نمی‌رن. اما خب، این‌ها باید هوای بعضی‌ها رو هم داشته باشن، مثلا این افراد غذای دولتی نمی‌خورن و طبیعیه که کسی که تو رختخواب شمارش می‌شه ناهار و شام اون‌ها رو باید بده یا وقتی این آدم‌ها هوس بستنی یا خوراکی می‌کنن از فروشگاه براش خریداری کنن.

حمام سالن‌ها از یک ساعت قبل از اذان صبح و حسینیه هم هر روز برای نماز صبح باز می‌شه و زندانی‌ها از ساعت شش و نیم می‌تونن برن هواخوری و ورزش کنن. زندانی‌ها صبحانه رو هر ساعتی که دوست دارن می‌تونن بخورن، چون جیره دولتی از عصر روز قبل توزیع شده و اون‌هایی هم که جیره غذایی نمی‌گیرن ساعت دست خودشونه. ساعت توزیع ناهار دولتی هم یک تا دو هست و ساعت هشت تا نه شب هم شام رو میدن و معمولا توی سلول‌ها چون تعداد زندانی‌ها زیاده، هر زندانی جدا روی تخت یا گوشه‌ای از سلول غذاش رو می‌خوره. ولی خب زندانی‌هایی که تو اتاق‌شون آشپز دارن هر ساعتی که دوست داشته باشن غذا می‌خورن و معمولا هم تو این اتاق‌ها همه افراد، یک اکیپ هستن و با هم سر به سفره می‌شینن.

زندانی بعد از سرشماری صبح از ساعت حدود هشت آزادانه تا هر کاری که دوست داره انجام بده. مثلا شما اگه تخت داشته باشید می‌تونید کل روز رو بخوابید، مگه اینکه رأی کار گرفته باشید یا شهردار باشید یا آشپز. در غیر این صورت تا عصر که دوباره شمارش می‌شید، هیچ کسی کاری به کارتون نداره. من خودم هر روز صبح معمولا ساعت نه به هواخوری میرم و یه ساعتی پیاده‌روی می‌کنم، اونجا وسایل ورزش هست. به جز این شما می‌تونید توی هواخوری کتاب بخونید یا ساعت‌ها بشینید یک گوشه و با دیگران حرف بزنید. خیلی از زندانی‌ها هم ساعت‌ها خودشون رو با تماشای تلویزیون سرگرم می‌کنن؛ بیشتر اتاق‌های زندان تلویزیون دارن و زندانی‌ها علاوه بر شبکه‌های داخلی می‌تونن از کانال داخلی زندان هم فیلم و سریال تماشا کنن. روی دیوار دو طرف هر اتاق دو تا تلفن عمومی نصب شده که شما با «کارت سفید» یا «پارس‌تل» که با اون خرید می‌کنید می‌تونید به همون هشت شماره‌ای که قبلا اعلام کردید زنگ بزنید. باید کد شناسایی خودتون رو بزنید و بعد، از یک تا هشت شماره‌ای رو که می‌خواهید با اون تماس بگیرید فشار بدید تا شروع به شماره‌گیری و برقراری ارتباط کنه. همیشه اولین صدایی هم که طرف مقابل می‌شوه اینه: «این تماس از زندان تهران بزرگ می‌باشد».

هر تیپ زندان به سالن فرهنگی هم داره که گاهی توی اون کلاس‌هایی برگزار می‌شه و علاوه بر اون کتابخونه‌ای هم داره با دو سه هزار جلد کتاب. هر زندانی یه روز توی هفته امکان رفتن به کتابخونه و گرفتن دو تا کتاب در هفته رو داره. مجموعه فرهنگی زندان یه سالن کشتی، یه سالن ورزش باستانی و یه سالن سرپوشیده فوتبال هم داره که با هماهنگی مسئولان تیپ می‌شه در زمان‌های خاص از اون‌ها استفاده کرد. نکته مهم تو ارتباط گرفتن با زندانی‌های دیگه اینه که هیچکس دوست نداره قضاوتش کنید و خط قرمز همه کنجاکوی درباره پرونده و جرم‌شونه، مگه این‌که خود فرد شروع به حرف زدن کنه، چون توی زندان همه، از خودم گرفته تا مابقی زندانی‌ها، اعتقاد داریم بی‌گناه هستیم و اشتباهی ما رو گرفتن.

یا اینکه مثل نود درصد زندانی‌ها غذای «دلی» بخوری که چندان خوب نیست. ولی اگه پول نداشته باشی چاره دیگه‌ای هم نداری. غذای دولتی در آشپزخونه مرکزی زندان که فضای بسیار بزرگیه و هر روز برای بیش از پانزده‌هزار زندانی غذا می‌پزه آماده می‌شه. این غذا بین تیپ‌ها تقسیم می‌شه و افرادی که بهشون می‌گن «سینی‌کش» توی هر سالن غذا رو تقسیم می‌کنن. سینی‌کش‌ها دیگ غذا رو روی چرخ می‌دارن و با رفتن دم در اتاق‌ها، با ملاقه برنج و خورش رو توی ظرف زندانی‌ها می‌ریزن. عدس‌پلو، رشته‌پلو، قورمه‌سبزی، قیبه، مرغ، آنگوشت و یه چیزیه که بهش می‌گن قاطی‌پلو و برنج زردی هم هست، غذاهای دولتی هستن. این‌ها رو ظهر و شب بین زندانی‌ها رایگان پخش می‌کنن. صبحونه هم معمولا نون لواش ماشینی (آرد ذرت) و پنیر یا گاهی نون، پنیر و یه تیکه کره‌ست که از عصر روز قبل توزیع می‌شه.

شهردار، آشپز و گردن‌گیر: ضرب‌المثل «هر جقدر پول بدی آش می‌خوری» به‌نظم بیشتر از هر جای دیگه‌ای توی زندان جواب می‌ده و کاربرد داره. شما اگه پول بدی همه چیز برات فراهم می‌شه. مثلا دلت هوس شیشلیک نایب رو کرده، راه‌هایی هست که پول بدی و برات سیخ نپخته شیشلیک رو بیارن و تو چراغ‌خانه درستش کنی و با رفقای هم‌بندت بخوری. زندان درست مثل بیرون دهک‌بندی شده و زیر خط فقر و روی خط فقر داره، شما اگه پول داشته باشی یه دفعه هم غذای «دلی» نمی‌خوری. اون‌هایی که وضع مالی‌شون خوبه تو اتاق‌هاشون دو سه تا شهردار دارن و اون‌ها کارهای تمیز کردن سلول، شستن ظرف‌ها و لباس‌ها و اتو کردن و... رو انجام میدن. خودشون دست به سیاه و سفید نمی‌زنن. در صورتی که توی اتاق‌های پُرجمعیت، شهردار شدن نوبتیه و توی هفته همه باید نظافت کل اتاق رو انجام بدن و کارهای شخصی هر کسی مثل شستن لباس و ظرف هم طبیعیتا با خود فرده. علاوه بر این، توی اتاق‌های خاص معمولا زندانی‌ها آشپز خودشون رو دارن و لیست غذاها هم باز بازه. آشپز یکی از همین اتاق‌ها که جرمش کلاهبرداری اینترنتیه تعریف می‌کرد توی هفته چند وعده انواع خورش‌ها، جوجه‌کباب، مرغ و حتی گاهی ماهی می‌پزه. خیلی‌ها دوست دارن آشپز یا شهردار این اتاق‌ها باشن، چون معمولا هم غذا بهت میدن هم گاهی جای خواب، و البته درآمد هم به دست میاری.

این اتاق‌ها معمولا به جز شهردار و آشپز، گردن‌گیر هم دارن. گردن‌گیرها زندانی‌هایی هستن که جرم و خلاف دیگران رو به عهده می‌گیرن و به جاشون تنبیه می‌شن. ولی در ازای این کار غذا، جای خواب راحت و البته پول می‌گیرن. تا دلتون بخواد توی زندان مخبر و آنتن دوپا وجود داره، آدم‌هایی که مثلا به افسرنگهبان یا حفاظت لو میدن که یکی موبایل تو اتاقش داره. برای همین یه دفعه می‌بینید یه گروه از حفاظت دارن میرن سمت یکی از اتاق‌ها. این وقت‌ها یه سیستمی وجود داره به اسم «نباشه»، در واقع زندانی‌هایی که توی سالن نشستن مأمورهای حفاظت رو می‌بینن و شروع می‌کنن به گفتن «نباشه نباشه» تا هشدار بدن مأمورها دارن میان. این وقت‌ها گردن‌گیر، مثلا موبایل یا هر چیزی که خلافه رو دستش می‌گیره تا اگه لو رفت، بیفته گردن اون. تو زندان تنبیه‌های مختلفی، بسته به جرمی که گردن‌گیر به عهده می‌گیره، وجود داره. مثلا ممکنه زندانی رو برای مدتی بفرستن زندان فشافویه یا بهش شلاق بزنن یا حکمش رو سنگین‌تر کنن. اما خب، توی زندان خیلی‌ها برای جای خواب راحت، غذای بهتر و به‌خصوص پول، حاضرن هر کاری انجام بدن.

سیگار، واحد پول زندان: توی زندان پول نقد وجود نداره و امکان این هم نیست که برای کسی پول کارت به کارت کنید، مگه این که از بیرون کسی به حساب زندانی پولی واریز کنه. بنابراین زندان واحد پول خودش رو داره که اونم سیگاره. سیگار تیر، بهمون و وینستون نقش پول رو توی زندان دارن و زندانی‌ها در ازای کارهایی که انجام میدن، سیگار می‌گیرن. مثلا هر پاکت سیگار بهمون چهارده‌هزار تومن و هر پاکت سیگار وینستون ۲۱ هزار تومن قیمت داره و شما به کسی که شهردار اتاقه هفته‌ای سیصد تا چهار صد هزار تومن سیگار میدید (چهارده تا نوزده پاکت وینستون) یا اینکه باید به وکیل‌بند برای نظافت‌های کلی زندان، باغبونی محوطه‌ها و... هفته‌ای سیصد هزار تومن سیگار بدید که بین زندانی‌هایی که نظافت توالت‌ها و کارهای تعمیرات سالن‌ها و... رو انجام می‌دن تقسیم کنه یا مثلا برای کوتاه کردن مو سه پاکت سیگار بهمون به آرایشگر می‌دید که قیمتش حدودا ۴۵ هزار تومن می‌شه. شما از فروشگاه سیگار می‌خری و اون رو به جای پول پرداخت می‌کنی و زندانی‌های دیگه هم که درآمد سیگاری داشتن، این امکان رو دارن که سیگار رو دوباره به فروشگاه زندان بفروش و جاش وسایلی رو که احتیاج دارن خریداری کنن. این جواری چرخه سیگار که واحد پول زندانه حفظ می‌شه.

فروشگاه زندان تنوع اجناسش نسبتا بالاست و شما اگه پول داشته باشید از مرغ و

ادامه مطلب شناخت ذهن... از صفحه ۳۲

- سعی کنید در دکور محل کار، منزل و طرز لباس پوشیدن خود هر از چند گاهی با هزینه کم و به کاربردن خلاقیت تغییراتی ایجاد کنید که توجه ذهن تان را برانگیزد. به خاطر دارم در دوران دانشجویی، در خوابگاه، گاه‌ها پیراهن یا کت همدیگر را عمدتاً جابجا می پوشیدیم.

- گاهی وقت ها به هوای کودکی و نوجوانی خود اگر وسیله ای خراب شده و دور انداختنی می باشد و خطری ندارد، وقت بگذارید آن را باز کرده و دل و روده آن را بیرون بریزید. من ذهنی شما شدیداً آن لحظه کنار شما خواهد بود که ببیند دارید چکار می کنید و درون آن وسیله چه چیزی هست، موضوع جدید و جالبی پیدا کرده است. به این مساله حس شعفی که از این کنجکاوای به دست می‌آوردید را اضافه کنید. هیچ وقت از یادم نمی رود، چند سال پیش با پسر من با هم نشستیم وسط اتاق و پرینتر کار کرده منزل را که از روی میز سقوط کرده بود و از کار افتاده بود، با هم باز کردیم و مقدر قطعات جالب توجهی را از تو دل این پرینتر بیرون آوردیم.

- با دوستان خود مسافرت های غیر روتین بروید، مانند کمپ زدن شبانه در طبیعت و کوهنوردی. تاثیر کوهنوردی بر روی من ذهنی دیدنی است حس از حیرت و سکوت و اینکه این چه کاری است می کنید کاملاً در چهره من ذهنی قابل دیدن است. البته دقت کنید در هیچ کاری افراط نکنید چون دقیقاً همین من ذهنی قابلیت این را دارد که کوهنوردی یا هر عمل جالب اینگونه را از چنگ شما درآورده و به یک اعتیاد مزمن آزار دهنده که خود و دیگران را عاصی کنید تبدیل کند. نه تنها کوهنوردی بلکه هر عمل دیگری که روز اول حس سرور و شغف در شما ایجاد می کرد را می تواند به نفع خود تصاحب کند.

- سعی کنید گاهی اوقات در زمینه هایی که تخصص و توانایی دارید و کمتر با پول و ثروت مرتبط است، نسبت به انجام امور عام المنفعه و خیرخواهانه اقدام کنید. اصلاً نوع عمل مهم نیست، همین که گاهی به من ذهنی خود یادآوری کنید که برای چیزی جز پول و منفعت شخصی حاضر هستید وقت و انرژی بگذارید، خیلی ارزشمند و موثر است و من ذهنی شما را حیرت زده می کند. حواستان باشد اگر با یک عمل خیرخواهانه و عام المنفعه به مرور زمان احساس شخصیت و هویت کردید، زنگ خطر این که من ذهنی در حال تصاحب آن عمل از شماست نیز به صدا در می آید و اصولاً هر وقت متوجه شدید یک عمل هرچند خوب روح خود را از دست داده و من ذهنی دارد از آن شخصیت می گیرد، بدانید که باید به یک تغییر جدید فکر کنید. گاهی وقت ها امور را واگذار کنید و بگذارید دیگران برخی از نقش های شما را انجام دهند و یا برعکس گاهی وقت ها دواطلبانه انجام وظایف دیگران را به عهده بگیرید. مثلاً گاهی اجازه بدهید همسر یا فرزندان به جای شما رانندگی کنند و شما در کنار آنها نشسته باشید و یا در منزل گاهی وقت ها دواطلب انجام اموری باشید که جزو وظایف همسران است. این جابجایی وظایف اثر مثبتی بر از بین رفتن یکنواختی دارد.

ادامه مطلب انگلیسی با لهجه ... از صفحه ۳۶

تجربه نزدیک به غرق شدن من، مثل گلی وحشی که وسط میدان نبرد شکوفه کند، شعاع غیر منتظره ای از امید به همراه داشت، خانواده ام رضایت دادند که من قادر به شنا نیستم. پدر دیگر به من توهین نمی کرد. در عوض دلش به حالم می سوخت، معتقد شده بود من کروموزوم شنواری را ندارم. دلسوزی او اغلب منجر به این می شد که مرا به اسباب بازی فروشی ببرد، که خود ثابت می کرد من از عموزاده هایم باهوش ترم. من هشت دست اسباب چای خوری جدید داشتم، در حالی که آنها صرفاً شنا یاد گرفته بودند. بیشتر میوه ها، اگر روی درخت به حال خود گذاشته شوند، بالاخره می رسند، به خصوص اگر کسی سرشان داد نزنند. این گونه بود که من، در ده سالگی، فهمیدم که بالاخره آماده ی یادگیری شنا شده ام. البته با یک شرط: می خواستم شنا را خودم و توی دریا یاد بگیرم. مغرورانه این را به اطلاع پدر رساندم. خنده اش که تمام شد، گفت: «تو نتوانستی توی استخر شنا کنی، حالا می خواهی بروی توی دریا خودت را غرق کنی؟»

تابستان آن سال، عازم تعطیلات یک هفتگی مان در ساحل دریای خزر شدیم. به خاطر گرفتاری های کاری، پدر نمی توانست با ما بیاید با فرید و فرشید، مادر، عمه صدیقه و شوهرش عبدالله، و چهار پسرشان، که به لطف پدر شناگر شده بودند، راه

ادامه مطلب گیله مرد... از صفحه ۲۴

حالا هر وقت با آرشی جونی تلفنی حرف می زنم حال و احوال درختش را می پرسد و از این که درختش برگ و بار آورده است کیف می کند. یادم می آید شش هفت سال پیش، نوا جونی رفته بود یک سبب برداشته بود و آورده بود که: «بابا بزرگ! این را قاچ کن.» سبب را قاچ کردم. گفت: «حالا تخم هایش را بیرون بیار!» تخم ها را بیرون آوردم. آنها را روی یک دستمال کاغذی چید و رفت توی باغچه با دقت آنها را کاشت. یک لیوان آب هم رویشان ریخت و آمد توی اتاق. از فردا کارش این بود، همین که از خواب پا می شد، بدو بدو میرفت توی باغچه و یک لیوان آب می ریخت روی تخم ها و هر لحظه منتظر بود درخت سبیش بار و بر بیاورد. حالا اگر آرشی جونی به دیدن مان بیاید، خواهد دید درختش چه برگ و باری کرده است.



ما دیشب حال خوشی نداشتیم. همه جای بدن مان درد می کرد. ساعت حدودهای یازده شب بود که نالان و پریشان رفتیم بخوابیم. دو ساعت کلنجار رفتیم بلکه خواب مان ببرد. ساعت حوالی یک شب خواب مان برد، اما آقا چشم تان روز بد نبیند، هنوز چشمان ما گرم خواب نشده بود دیدیم قیامت است! دیدیم یک عده ده دوازده نفری با لباس ترکمنی و سیبل های آویزان و قیافه هایی دژم، سوار بر اسب توی یک بیابانی بی انتها ما را تعقیب می کنند و می خواهند سیبل مان را دود بدهند. ما هم می خواهیم فرار کنیم بلکه از معرکه جان بدر ببریم، اما نای حرکت کردن نداریم. ترسان و لرزان و عرق ریزان از خواب برخاستیم و دیدیم ساعت یک و دوازده دقیقه است و از هیچ ترکمنی هم خبری نیست! دوباره گرفتیم خوابیدیم. یکوقت دیدیم توفانی از راه رسیده است و می خواهد خانه و زندگی مان را بر سرمان خراب کند. چنان بارانی می بارد و چنان بادی میوزد که همین حالاست جهان و هر چه در آن است کن فیکون بشود. دوباره ترسان و لرزان از خواب جستیم و دیدیم ساعت یک و سی و سه دقیقه است. با خودمان گفتیم: «خدایا، خداوندا، بارالها، پس چرا صبح نمی شود؟» دیگر جرات نکردیم خواب برویم. گفتیم اگر خواب برویم هیچ معلوم نیست لشکر مغولان دنبال مان نیایند!

یک ساعتی با خودمان کلنجار رفتیم. سر انجام با هزار والذاریات دوباره خواب مان برد. این بار دیدیم سوار یک کامیون سبز رنگی هستیم و این کامیون دارد در یک خیابان پر جمعیت با سرعت هر چه تمام تر عقب عقب می رود. ما هر چه ترمز می زنیم، ترمزش کار نمی کند. نزدیک بود بزیم یک عده ای رالت و پار کنیم که عرق ریزان از خواب پریدیم. وقتی چشم مان را باز کردیم گفتیم: «آخی، خدا را هزار مرتبه شکر آنچه دیدیم به خواب بود نه در بیداری!» اما تن مان چنان می لرزید انگاری مرحوم مغفور لاجوردی را دیده ایم! نگاهی به ساعت کردیم و دیدیم ساعت دو و سیزده دقیقه است! خیال می کردیم صبح شده ها!

دوباره رفتیم بخوابیم اما مگر خواب به چشم مان آمد! ترس مان این بود نکند این بار خواب خلیفه مسلمین، جناب آقای عظمای ما ببینیم زهره ترک بشویم. لاجرم همینطور تا صبح نشستیم ستاره ها را شمردیم و مدام از خود می پرسیدیم پس چرا صبح نمی شود؟ طفلکی حسین منزوی حق داشت که می گفت:

چو چاه ریخته آوار می شوم بر خویش

که شب رسیده و ویران ترند بیماران

آقا! خدا کند هیچوقت بیمار نشوید. بیماری یکطرف کابوس های شبانه یک طرف. آدم وقتی بیمار است شب هایش هزار ساعت طول میکشدلاکردار. شاید هم هزار سال!

افتادیم طرف شمال. وقتی رسیدیم، یگراست رفتن ساحل. چند قدم به داخل آب رفتیم، موج آرامی مرا بلند کرد و شروع کردم به شنا کردن. به همین سادگی. به آبادان که برگشتیم، با افتخار به پدر خبر دادم. باور نکرد. با هم روانه استخر شدیم، و با ناباوری تماشا کرد. در حالی که سرش را تکان می داد گفت: «فیروزه، تو بچه عجیبی هستی، گفتم: «نه، فقط توی دریا کسی نبود سرم داد بزند».

سال ها بعد وقتی به نیوپورت بیچ رفتیم کشف کردم یکی از بزرگ ترین لذت های زندگی پریدن از روی قایق به آب های عمیق و آبی اقیانوس آرام است. آن وقت ها هنوز غواصی توی آب های زلال باهاماس، در حالی که لاک پشت های دریایی و ماهی های رنگارنگ کنارم شنا می کنند، را تجربه نکرده بودم. بعدها همسر آب های نیلگون جزایر یونان را به من معرفی کرد، جایی که زیر تابش خورشید گرم مدیترانه ساعت ها به شنا می پرداختم. اما با اینکه در آب های زیبای بسیاری در سراسر دنیا غوطه خورده ام، هیچ گاه آن موج آرام اولی توی دریای خزر را فراموش نکرده ام. موجی که من را بلند کرد و به من اطمینان داد که نه، خلبان خوابش نمی برد.

ادامه مطلب خاطراتی از هنرمندان... از صفحه ۳۹

ادامه مطلب پنجره روبرویی... از صفحه ۳۷

دلکش در دوران شکوفائی کارش با آهنگ های خالدی در قلب ها جای گرفت و پس از خالدی با مرتضی و مصطفی گرگین زاده، بزرگ لشکری، حبیب الله بدیعی و سایرین همکاری داشت. دلکش هرگز اشعار سست و بی مایه را نمی خواند و خودش ذوق آهنگسازی داشت. آهنگ «بردی از یادم» محصول همکاری دلکش و من و مصطفی گرگین زاده است. با آن که در دوران دلکش آهنگ های تند باب روز نبود ولی او در واقع سنت شکنی کرد و آهنگهای شادش نیز مانند آهنگ های سنگین مورد توجه قرار گرفت.

در سال ۱۳۵۵ دلکش به اتفاق مهین دیهیم، ژاله، محتشم، محزون و مهندس فروغی و علی کریمی، مینیاتوریست و برادر بزرگتر نصرت کریمی، بنا بر دعوت دولت شوروی به مسکو سفر کرد. در باکو و چند استان فارس زبان، دلکش برای مردم آواز خواند و مورد استقبال شدید آنها قرار گرفت.

به یاد دارم که دلکش همیشه می گفت: «من نمی خواهم وقتی صدایم خراب شد کنار بروم بلکه می خواهم در اوج شهرت خوانندگی را ترک کنم.»

سالن با سرعت برویم تا ببینیم کدام زودتر می رسیم. برادر دونه خوبی بود و هم سرعت با من و گاهی جلوتر از من میدوید که من همه هوش و حواسم را به پایای او داده بودم و به هیچ چیز فکر نمی کردم به جز پیشی گرفتن از او و نمی توانستم به علت رسیدن به انتهای سالن سرعتم را کم کنم. چون او جلو میزد. این باعث شد که با تمام سرعت به دیوار روبرو بر خورد کنم. چرخ جلو به دیوار خورد و چرخ عقب و بدنه بلند شد و مرا با سر به طرف دیوار پرت کرد و برای دفاع از سرم، دستهایم را جلو بردم که تمام آن ضربه، به ساعدها و بازوهایم منتقل شد و نقش بر زمین شدم. برای چند ثانیه ای، چشمانم سیاهی رفت و از هوش رفتم. بچه ها بلندم کردند و با همان عقل بچگانه شان شروع به معالجه من کردند. ابتدا مرا به جلو شیر آب بردند و آب را باز کردند و دستهایم را زیر شیر گرفتند و همین باعث شد که درد دستهایم بیشتر شود. دستهایم همراه با درد، از کار هم افتاده بودند و نمی توانستم، کنترل شان کنم و یا حرکت شان دهم. هردو دستم به اطرافم آویزان شده بودند. لق می زدن بدون آنکه بتوانم نگاهشان دارم. بچه ها وقتی دیدند که اوضاع خرابتر شد، من را روی کول شان گرفتند و از دانشگاه بیرون بردند و با تاکسی، به بیمارستان سینا رساندند. بیمارستان سینا در آن زمان، معروف به سلاخ خانه بود و به قول معروف، در آنجا سنگ صاحبش را نمی شناخت. یک تخت خالی را نشان دادند و بچه ها، مرا در آن خواباندند. اما هر قدر که منتظر شدم تا کسی بیاید و معاینه ای کند، خبری نشد. آنقدر معطل شدم که دیگر به قول معروف کفرمان در آمد. شروع به جیغ و داد کردیم، اما فایده ای نکرد. هیچکس نیامد. چندین ساعت منتظر شدم و فریاد زدیم و هیچکس کنش هم نگذید. تصمیم گرفتم که از بیمارستان برویم. اما جلوی مان را گرفتند و گذاشتند. وقتی که بچه ها با نگهبان دست به یقه شدند، تازه سر پرستار بیمارستان آمد و طلبکارانه و با عصبانیت و پر خاش گفت: «مگه خیال کردین اینجا خونه خاله است که هر وقت خواستین بیاین و هر وقت خواستین برین؟» گفتم که خانم الان چند ساعته که ما اینجا هستیم و اصلا کسی به سراغ ما نیامده و درد دستهایم خیلی زیاد است. گفت: «نیامده که نیامده. مگه نوبرش رو آوردین؟ اینهمه مریض اینجاس و هیچکدمشون جیک نمیزنن. فقط شما عزیز دردونه اید که اینقدر شلوغ میکنین؟» با تحکم به من گفت برگرد سر تخت. گفتم که من دیگه اینجا نمی مونم. گفت: «بیخود میکنی مگه دست تو هست؟» شروع کردیم به جیغ و داد و بچه ها گفتند که الان زنگ میزنیم به کلانتری و میگی شما ما رو زندانی کرده اید. اول گفت که بفرمایید. هر کاری دلتون میخواد، بکنین. اما بعدش به من گفت که به یک شرط میذارم برین که یک فرم رضایت نامه هست، میدم بهت امضا کن و هر گوری میخواین برین. گفتم: «من دستام کار نمی کنند که امضاء کنم.» گفت: «این دیگه مشکل خودته و به من مربوط نیست.» رفت و فوری یک رضایت نامه آورد و داد به بچه ها که به من کمک کنند تا امضائش کنم. بچه ها بجای من امضاء کردند و بیرون آمدیم. آن امضاء برای این بود که حق شکایت را از ما صلب کند و در برابر کلانتری و دادگاه مسئولیتی نداشته باشند. آدمهای زیادی در بیمارستان بودند و دم نمیزدند و مطلقاً نمی فهمیدند که یکی از راه های گرفتن حق، همین اعتراض و شکایت است. اما وقتی خمینی و دارو دسته ویرانگران شروع به برهم زدن اوضاع کردند، همان وضعیت بیمارستان سینا را هم از گناهان شاه بر شمردند و تازه، دکترها و پرستاران و کادر خدماتی بیمارستان سینا هم جزو انقلابیون شدند که به ظلم و جور شاه اعتراض می کردند.

خود دکتر مجتهدی پرسید: «با من کاری داری جانم؟» من بدون آن که بشناسمش، گفتم: «خیر قربان.» گفت: «پس با کی کار داری؟» گفتم: «با مهندس ح.» گفت: «مگر دانشجو نیستی؟» گفتم: «خیر قربان. اگر خدا بخواهد دو سال دیگر.» همه با لبخندی گفتند انشاء الله و به راهشان ادامه دادند. در مسیر راه با خودم فکر می کردم که چه آدمهای خوبی که به دانشجو اینطور اهمیت می دهند!

برای هر کدام از بچه ها، یک فرم کارگری پر کردم و برای هر کدام هم یکی یک کارت تردد و نیز فرم ساعت کار گرفتم و برگشتم و وارد دانشگاه شان کردم. مهندس یک نفر را فرستاد تا برای هر کدام مان در جایی کاری پیدا کند. من را در اختیار بخش آهنگری گذاشت و دوستان هر کدام در نجاری و لوله کشی و برق و آسفالت کاری و سیمانکاری، مشغول شدند. تمام روز هم نتوانستیم یکدیگر را ببینیم. حسن و مهران و داوود، کلاس نهم را تمام کرده بودند و من و مهرداد و محسن دهم را و بیژن دوازدهم را و منتظر کنکور بود. در آن زمان، هر دانشگاهی کنکور خود را برگزار می کرد و هنوز کنکور سراسری برقرار نشده بود. بیژن نابغه بود. نه فقط او، دو خواهر داشت که آنها هم نابغه بودند. خواهر بزرگترش دانشجوی پزشکی بود و خواهر کوچکترش دهم را تمام کرده بود. بیژن کافی بود که یک مطلب را یکبار بخواند تا همه آنرا در حافظه اش ضبط کند. هیچ مسئله ریاضی یا شیمی و یا فیزیک نبود که حل کردنش برای او مشکل باشد. حتی در ورزش هم همینطور بود. می گفتند بهایی است، اما نه من هرگز از او سئوالی کردم و نه او هرگز حرفی از بهایی گری زد. تنها اتفاق خنده داری که می افتاد و مایه سر به سر گذاشتن مان شده بود، این بود که من در آن روزگار، مانند خیلی های هم سن سالم، وقتی برای چیزی می خواستم تاکید بگذارم و بر آن سوگند بخورم، می گفتم: «به امام زمان فلان و بهمان...» و هر بار هم که من سوگند می خوردم از طرف بیژن هم یک لگد به سویم می آمد. خیلی با معرفت و رفیق باز بود و برای دوستش تا پای کتک خوردن هم می رفت. خواهرانش بسیار زیبا بودند و چون مردم محل هم می گفتند آنها بهایی هستند، این مستمسکی شده بود برای یکی دو تا از لائتایی که در جلو مغازه دوچرخه سازی محله مان می ایستادند و چون در روزهای محرم، جزو علم و کتل کشان و سینه زنان حسینی بودند و تبلیغات روضه خوانها را قبول و باور داشتند، به خود اجازه میدادند که به آنها متلک بگویند و یا اذیت کنند. نه من می دانستم و نه بیژن. اما ای کروز احمد که یکی از بچه های محل بود به من گفت که این یارو حشمت با مصطفی و نعمت، خواهر های بیژن را اذیت می کنند. از آن روز ساعت های رفت و آمد به مدرسه ام را طوری تنظیم کردم که وقتی خواهران بیژن، راه می افتند، با فاصله سیصد چارصد متری به دنبالشان باشم تا حداقل از راسته خیابان ما رد شوند. اغلب، محسن و بیژن با من همزمان بودند. محسن همکلاسی ام بود و بیژن در دبیرستانی دیگر اما در نزدیکی دبیرستان ما درس می خواند. یکروز بعد از ظهر، وقتی که خواهر بیژن به چهار راه رسیده بود، حشمت جلو اش را گرفته بود و او هم چک محکمی به گوش حشمت زد. حشمت هنوز ما را ندیده بودند. دست روی خواهر بیژن بلند کرد که من به سرعت خودم را به او رساندم و پیش از آنکه بتواند ضربه را فرود بیاورد با مشت زیر چشمش خواباندم که زمین خورد. مصطفی و نعمت به من حمله کردند و بیژن با لگد به شکم مصطفی کوبید و او را نقش بر زمین کرد. جنگ مغلوبه شد و زدیم و خوردیم و جدای مان کردند و از آن پس دختران محل، با کمال ایمنی از محله عبور می کردند و هیچ لات و لوتی به خود اجازه بی حرمتی به آنان را نمی داد.

هر روز به دانشگاه میرفتیم و نماینده مهندس هم می آمد و نظارت می کرد و اگر یکی از کارگاه ها کارش کمتر می شد، ما را به کارگاه دیگر می سپرد. گاهی وقتها بیژن با ما نمی آمد و آنهم یکروز پیش از کنکور و یکروز هم برای کنکور بود. در پنج دانشگاه کنکور داد و در هر پنج تای آنها هم با رتبه بالا قبول شد و از جمله دانشگاه آریامهر بود که برای اولین بار کنکور می گرفت. کار بیژن هر روز این شده بود که مدام از ما می پرسید: «به نظر شما من به کدامشان بروم؟» و آخر سر هم به همان دانشگاه آریامهر رفت و نامش جزو اولین دانشجویان و اولین فارغ التحصیل های آن دانشگاه ثبت شد.

وقتی از در ورودی دانشگاه به داخل می آمدیم، در سمت چپ محوطه و در انتهای زمین، سالن بسیار بزرگ و طولانی ساخته شده بود که آخرین مرحله آن پر کردن آسفالت در میان شیارهای فاصله میان بتن های کف سالن بود که مهندس همه ما را به آن سالن فرستاد تا با سرعت، آن شیارهای کف زمین را، با ریختن آسفالت و کوبیدن، پر کنیم. تا نیمه های سالن رسیده بودیم که ویرمان گرفت یک مسابقه سرعت، در طول سالن برگزار کنیم. قرار شد من با دوچرخه ام و برادرم، پیاده از ابتدای سالن به انتهای

ادامه مطلب لیلی امیرارجمند... از صفحه ۲۹

دوران بهترین و مهم‌ترین کتاب‌هایی که در سراسر جهان در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان و برای آنها نوشته شده بود در این کتابخانه گردآوری شده بود تا نویسنده‌ها و طراحان کانون بتوانند از آنها الهام بگیرند.

خانم امیرارجمند هم زمان با فعالیت در کانون به عنوان مدیرعامل، استادیار کتابداری دانشگاه تهران و مدتی نیز رئیس کتابخانه دانشگاه ملی و شرکت ملی نفت بود. در سال ۱۳۴۹ مرکز سینمایی کانون برای تولید فیلم کودکان شکل گرفت و نتیجه آن ظهور هنرمندان و فیلم‌سازانی بود نظیر عباس کیارستمی، بهرام بیضایی و دیگران. اولین فیلم کانون نیز «نان و کوچه» ساخته کیارستمی بود که در همان سال ساخته شد و بسیار مورد توجه قرار گرفت. بعد از آن بهرام بیضایی نخستین فیلمش، «عمو سیبیلو»، را در آنجا ساخت. ناصر تقوایی فیلم «رهايي» و امیر نادری فیلم‌های «سازدھنی» و «دوندہ» را در کانون ساختند. بعد از انقلاب نیز برخی از فیلم‌سازان کارشان را با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ادامه دادند. فیلم «باشو، غریبه کوچک» بیضایی بعد از چهار سال توقیف در سال ۱۳۶۸ به نمایش درآمد. فیلم‌های «خانه دوست کجاست»، «اولی‌ها» و «مشق شب» به کارگردانی کیارستمی و «باشو، غریبه کوچک» به کارگردانی بهرام بیضایی، «دوندہ» به کارگردانی امیر نادری و «بچه‌های آسمان» به کارگردانی مجید مجیدی از فیلم‌های مهم سینمای ایران است که بعد از انقلاب در کانون تولید شدند و در عرصه‌های جهانی هم موفق بودند.

کانون فقط تولیدکننده محصولات فرهنگی و فیلم‌های آموزشی برای کودکان و نوجوانان نبود، بلکه این نهاد با راه اندازی کلاس‌های آموزش فیلم‌سازی در تهران و شهرستان‌ها به علاقه‌مندان فیلم‌سازی آموزش می‌داد. به‌عقیده کارشناسان، نقش کانون در رشد صنعت سینما در آن دوره انکارناپذیر است. بنا بر گزارش‌ها، در هشت سال پس از تأسیس مرکز سینمایی کانون تا زمان انقلاب بیش از ۱۱۰ فیلم و انیمیشن ساخته شد. افراد هنرمندی چون عباس کیارستمی، بهرام بیضایی، امیر نادری، پرویز کلانتری، علی‌اکبر صادقی، فرشید مثقالی، نورالدین زرین‌کلک و مرتضی میمیز از جمله هنرمندانی بودند که نخستین آثار خودشان را در کانون تولید کردند و چند نفر با همین آثار جوایز معتبری در سطح جهان به دست آوردند.

نواهای خاطرہ‌انگیز کانون: در سال ۱۳۵۰ احمدرضا احمدی، شاعر معروف، در کانون «مرکز تهیه نوار و صفحه برای کودکان و نوجوانان» را ایجاد کرد. در همان سال مرکز تئاتر و تئاتر عروسکی کانون نیز درست شد. در این مرکز، با مدیریت احمدی و زیر نظر او، مجموعه‌ای غنی از صدای شاعران معاصر ایرانی، نوارهای قصه برای کودکان، نوارهای زندگی، آثار موسیقی‌دانان جهان و آوازه‌های محلی و فولکلوریک ایران تهیه و منتشر شد. شعر خوانی، (شعر نو و کهن) و ضبط صدای شاعران مهم، با آثاری از نیما یوشیج، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، هوشنگ ابتهاج، نادر نادرپور، فروغ فرخزاد، یدالله رؤیایی، نصرت رحمانی و... از جمله تولیدات کانون در دوران قبل از انقلاب بود که تحت سرپرستی احمدرضا احمدی انجام شد. با راه‌اندازی دو مرکز تهیه نوار و صفحه برای کودکان و نوجوانان و تولید تئاتر و تئاتر عروسکی، کانون به یک نهاد بزرگ فرهنگی و تربیتی برای کودکان و نوجوانان تبدیل شد.

لیلی امیرارجمند بعد از انقلاب به آمریکا رفت و همان‌جا ماندگار شد. فعالیت‌های کانون گسترده‌تر شد، اما همچنان آثار تولیدشده پیش از انقلاب زبانه‌دار و خاص است و بسیاری آن دوره را دوره درخشان کانون می‌دانند. هنوز هستند کسانی که با کتاب‌ها، صفحه‌ها و نوارهای کانون بزرگ شده‌اند و حالا آنها را برای نوه‌های خود تهیه می‌کنند تا آنها نیز مهمان مرغک خاطرہ‌انگیز کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان باشند.

منابع: «اولین کتاب کانون را شهبانو ترجمه و تصویرگری کرد»، رادیو فردا، مرداد ۱۴۰۱.

فروزان جمشیدنژاد (۱۳۹۴) «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، پنجاه سال فعالیت فرهنگی»، بی‌بی‌سی.

فیروزه خطیبی (۱۳۹۴) «گفت‌وگو با لیلی امیرارجمند، نخستین مدیرعامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»، بی‌بی‌سی.

سعید شریفی (۱۳۷۷) «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۱۳۴۴-۱۳۵۷»، گفتگو، شماره ۱۹.

فروغ رحیمی (۱۳۸۷) «تاریخچه، ساختار و تشکیلات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»، ماهنامه اطلاع‌یابی و اطلاع‌رسانی، شماره ۷.

سیروس طاهباز (بی‌تا) «کوشش‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در زمینه تهیه کتاب و گسترش کتاب‌خوانی»، فصلنامه کانون، شماره ۳ و ۴.

بعد از تأسیس کتابخانه‌ها، بخش انتشارات کانون برای تولید و نشر کتاب شکل گرفت. غلامرضا امامی، نویسنده کتاب‌های کودکان و از مدیران بخش انتشارات کانون، درباره ضرورت شکل‌گیری کانون به بی‌بی‌سی فارسی می‌گوید: «تعلیم‌وتربیت رسمی بر عهده وزارت فرهنگ زمان بود. بی‌شک آموزش و پرورش خشک کودکان و نوجوانان نمی‌توانست پاسخگوی نیازهای فکری و هنری زمانه باشد. در دنیای نو نیازهای نو در اندیشه و دل نسل نو سر بر کشیده. از این‌رو، بر پایه این نیازها و توجه به اوقات فراغت، این نهاد شکل گرفت».

سیروس طاهباز، نویسنده و مترجم و مدیر انتشارات کانون در دهه ۱۳۵۰، در مقاله‌ای در فصلنامه کانون می‌نویسد: «کانون برای سامان بخشیدن به موقعیت کتاب‌های کودکان و نوجوانان، چاپ متن‌های نویسندگان ایرانی را مقدم بر ترجمه آثار خارجی شمرد تا در راه تشویق نویسندگان این‌گونه آثار ادبیات ایران را در این زمینه غنا بخشد و امکان‌های تازه را در این قلمرو کشف و عرضه کند».

بنا بر پژوهشی که تا پایان ۱۳۵۷ انجام شده است، بیشتر از ۶۷ درصد کتاب‌های چاپ شده در کانون کار نویسندگان ایرانی بود. در طول سیزده سال فعالیت کانون پیش از انقلاب ۱۴۶ عنوان کتاب در رده‌های مختلف سنی کودکان و نوجوانان منتشر شد. به‌گفته غلامرضا امامی: «کودکان عضو کانون با شور و شوق به کتابخانه‌ها روی می‌آوردند. آنها تنها کتاب نمی‌خواندند، بلکه همچنین همراه با مربیان کاردان و شایسته نقاشی می‌کشیدند و قصه‌خوانی، موسیقی و نمایش نیز جزو برنامه کتابخانه‌ها بود. هر که ذوقی داشت، بی‌هیچ سد و بندی، می‌توانست در این مراکز فرهنگی حضور یابد و رایگان از خدمات این مراکز بهره‌مند شود. بسیاری از کودکان و نوجوانان عضو کتابخانه‌ها سال‌های بعد در شمار برجسته‌ترین هنرمندان میهن ما به حساب آمده‌اند».

ظهور هنرمندان برجسته: تعداد زیادی از کسانی که در کانون کار می‌کردند فعالیت سیاسی داشتند، اما خانم امیرارجمند می‌گوید که «آنها سیاست را پشت در کانون می‌گذاشتند و در آنجا به کارهای خودشان، مانند نویسندگی، فیلم‌سازی، طراحی و نقاشی، می‌پرداختند». حضور جوانان سیاسی فعال در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از جمله مسائلی است که خانم امیرارجمند می‌گوید با ساواک مسائل آنها را پیگیری می‌کرده است: «آن موقع با پرویز ثابتی که تازه مثل اینکه شروع به کار کرده بود و در ساواک کار می‌کرد، با او دوست شدم. یعنی روزی نبود که من سه دفعه گوشی تلفن دستم نباشد و با پرویز ثابتی صحبت نکنم و نگویم فلان کس را ول کن از زندان بیاید بیرون، دارد برای من کار می‌کند. یک حالتی شده بود که اسم کانون را گذاشته بودند لانه زنبور! یعنی تمام این آدم‌ها برای من کار می‌کردند و در مدتی که برای کانون کار می‌کردند دست از پا خطا نکردند و همه خوشحال بودند، هم ساواکی‌ها خوشحال بودند هم ماها».

کتاب ماهی سیاه کوچولو نوشته صمد بهرنگی، که کتاب الهام‌بخشی برای مبارزه نیروهای چپ‌گرا با نظام پهلوی محسوب می‌شد، در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان انتشار یافت. تصویرگر این کتاب فرشید مثقالی بود. این کتاب توانست جایزه ششمین کتاب کودک در بلونیای ایتالیا و جایزه بی‌ینال برایتسلاوای چکسلواکی را از آن خود کند. اما خانم امیرارجمند سیاسی بودن این کتاب را غیرواقعی می‌داند و می‌گوید: «ماهی سیاه کوچولو یک داستان خیلی ساده‌ای بود که اصلاً جنبه سیاسی نداشت. منتها آن موقع، شما هر چه را بگیرید می‌توانید هر جور بخواهید تفسیر کنید و بگویید معنی‌اش این است! ولی اصلاً چنین چیزی در نظر نبود. من خودم اصلاً پایم را گذاشته بودم و می‌گفتم ما اصلاً سیاسی نیستیم. حالا من نزدیکم به دربار یا شماها هر عقیده‌ای داشته‌اید یک موقعی به جای خودش! در کانون عقیده سیاسی نیست. و واقعاً نبود. ماهی سیاه کوچولو هم اصلاً سیاسی نبود. این‌ها همه را از خودشان درآورده‌اند».

توسعه فرهنگی در کنار توسعه اقتصادی: در سال‌های طلایی دهه ۱۳۴۰ که اقتصاد ایران رشد کم‌سابقه‌ای را تجربه می‌کرد و روند توسعه در همه بخش‌های کشور به چشم می‌آمد، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نیز به سرعت رشد می‌کرد. غیر از توسعه کتابخانه‌ها به سراسر کشور بخش‌های دیگر کانون نیز کم‌کم راه افتاد. به‌گفته خانم امیرارجمند: «فیلم، تئاتر، انیمیشن و فعالیت‌های دیگر عناصر مثبتی بودند که بعدها به کانون اضافه شدند. اما در واقع نکته اساسی همان کتابخانه و جایی بود که بچه‌ها بتوانند در آن با کتاب و کتاب‌خوانی آشنا بشوند. در این

ادامه مطلب آتشونی... از صفحه ۲۷

رهگذران و رانندگان تاکسی کوچک ترین علاقه ای به مجسمه من نداشتند و از اینکه ازدحام روسای شهرداری باعث راه بردن شده بود، به همه ناسزا می گفتند. برای من خیلی خوب شد. سال ببر برای من خوش یمن بود. توانستم از قبر تنگ و تاریک بیرون آمده و برای اولین بار شاهد رفت و آمد مردم باشم. اوضاع خیلی با دوره زندگی من متفاوت بود. من وقتی مردم درست ۵۳ سال داشتم. اگر اندکی به سلامتی ام می رسیدم، حال و روزگارم این نبود.

بگذریم. آنقدر محو تماشای مردم بودم که حد نداشت. زبان جوان ها را اصلاً متوجه نبودم. آنقدر از واژه های ناجوری استفاده می کردند که در اول فکر کردم به زبانی غیر از فارسی صحبت می کنند. فقط چند هفته اول بعد از استقرار خیلی به من خوش گذشت. دیگه داشتم از زندگی یکنواختم خسته می شدم. دود و دم خیابان و صدای بوق ماشین ها و بدتر از همه، دعوی سواری های مسافرکش، دیگر حوصله ام را سر برده برد. اینجا بود که تصمیم گرفتم آرزوی قدیم خود را به جامه عمل بپوشانم. با چند مجسمه دیگر می زینم به کویر و هر شب آتشونی! فکر خوبی بود. به قول قدیمی ها فقط مانده بود ببرم و بدوزم. شب ها از پایه خود بیرون آمده و به شناسایی مجسمه های دیگر شهر پرداختم. خیلی راحت با چند نفر از رهبران مجاهدان مشروطیت برای رفتن به کویر به توافق رسیدم. برخی از مجسمه ها دورتر بودند، مثل مادر و فرزند که راضی کردن آنها هم خیلی طول نکشید. مجسمه مادر دنبال جایی برای بازی طفلش بود و وقتی از امکانات نامحدود کویر برایش صحبت کردم گل از گلش شکفت. من حتی با چند پرنده فلزی که به صورت مجسمه در پارک نصب شده بودند برای کوچ به کویر صحبت کردم و خوشبختانه آنها هم پذیرفتند. دو دلفین بازیگوش هم می خواستند با ما بیایند که با صد قسم و آیه راضی کردم اندکی تامل کنند، به آنها گفتم که در فرصتی دیگر. خیلی راحت تعدادمان در مدت کوتاهی به هفده رسید. همین قدر کافی بود. فکر کردم آتشونی بیش از این تعداد اصلاً جذابیت نخواهد داشت. به عنوان مجسمه به آب و غذا و کیسه خواب نیازی نداشتیم و آماده شدن برای سفر هم زمان زیادی نبرد. تعدادی از مجسمه های موزه هنرهای معاصر که دل شان برای رفتن به کویر لک زده بود اصرار کردند که با ما بیایند. سرانجام سه تای آنها را پذیرفتم و بقیه ماندند برای مرحله بعد.

ادامه مطلب معرفی کتاب... از صفحه ۳۵

در زمانی که در ایران بود نه تنها معلم و مدیر و نویسنده و کاندیدای نمایندگی مجلس بود و قاعدتا اگر انتخابات آن زمان هم فرمایشی نبود، حتما پیروز می شد، بلکه گاه در تکمیل پاورقی های سخت موفق همسرش، به ویژه هنگامی که او در سفر بود، نقش نویسنده نیابتی را بازی می کرد. در عین حال، اداره امور خانواده و رسیدگی به کار فرزندان و پذیرایی از خیل مهمانانی که به دیدار او و همسرش می آمدند به عهده اش بود. البته به استثنای مواردی که صدرالدین الهی که آشپزی توانا و شراب شناسی زبده بود، سودای پخت غذای فرانسوی پیدا می کرد.

در غربت هم با آن که شرکتی سخت موفق به راه انداخت و با آن که اغلب از صبح زود تا غروب کار می کرد و گاه صدرالدین الهی هم مشغله شبانه روزی نوشتن را وا می گذاشت و با همسرش در کار سترگی که به عهده گرفته بود همراه می شد، ولی وقتی به خانه می آمد، بسیاری از شب ها باید برای مهمانانی که به دیدار او و همسرش می آمدند غذا بپزد. گاه مقاله های همسرش را که او بلند می خواند به قلم می آورد، ولی نه در زندگی و نه در اینجا، در روایت آنچه بر او گذشته، نشانی از تلخی و طلبکاری نیست. روایت زندگی خواندنی اش ستودنی است، چون او زنی استثنایی و با کفایت بود و هست. قدر خود را می شناخت و با درایت و ایستادگی در برابر سختی های غربت چه در ایران، چه در غرب ایستاد. در روایتش از مقاومت و آزادگی، گوشه ای تاریخ و زمینه جنس زن، آزادی را می بینیم که زبانی چون رودابه و تهیمنه و ویس آغازیدند و در هیئت قره العین ها و دولت آبادی ها و فرخ رو پارساها ادامه پیدا کرد. زندگی پربار عترت گودرزی الهی فصلی از این تاریخ پویانده و پابنده است. عباس میلانی

برای سفارش کتاب لطفاً با ایمیل زیر تماس بگیرید:

baanel@gmail.com

ادامه مطلب طنز در مطبوعات... از صفحه ۷

گاهی به همراهش سگش ترسیم می شود و پیرمرد در همه چیز فضولی می کند. در یک کاریکاتور (سید محمدصادق طباطبایی رئیس مجلس قبری را می کند تا مرده ای را از آن خارج سازد. بابا شمل سر می رسد و می پرسد: «تو که مردی مسلمانی چرا نبش قبر می کنی که در اسلام حرام است.» طباطبایی جواب می دهد: «چه باید کرد مجلس به احضار چنین نخست وزیر دستور داده است!» (۸) منظور به نخست وزیر رساندن حکیمی سیاستمدار و کهنسال است.

شهرت و محبوبیت «باباشمل» به حدی بود که همه گنجه ای را به عنوان بابا شمل می شناختند، و در دوره چهاردهم مجلس مهندس گنجه ای خود را نامزد وکالت کرد و به جای عکس خود در آگهی انتخاباتی کاریکاتوری از «باباشمل» چاپ کرده بود. ولی با این که رأی زیادی آورده بود، برای مجلس انتخاب نشد. مهندس گنجه ای در کابینه حسین علا وزیر صنایع و معادن شد و یک سال این سمت را داشت. بخش عمده باباشمل را خود گنجه ای می نوشت، چه به نظم و چه به نثر. «درد دل بابا شمل» فی الواقع سرمقاله نشریه بود و همیشه به قلم او بود و همچنین از مقالات دیگر به قلم او همیشه مطلبی بود به امضای «مهندس اقتصاد». «صفحه مجلس» معمولاً به صورت جالبی از نمایندگان مجلس انتقاد می کرد و همچنین در ستون روزنامه ها و می گویند به بررسی تحولات سیاسی روز می پرداخت. رهی معیری «زاغچه»، ابراهیم صهبا با نام های مستعار شیخ سرنا و ابرام سرنا، و احمد گلچین معانی از همکاران این نشریه بودند. به عنوان نمونه یک شعر از دوره دوم شماره ۱۴۷ «بابا شمل» (۲۲ بهمن ۱۳۲۶) نقل می کنم که درباره کابینه دوم نخست وزیر ابراهیم حکیمی یا حکیم الملک است که از دولتمردان زمان مشروطه بوده و در این زمان ۷۶ سال داشته است و به عنوان سیاستمداری محترم و بدون مناسبات نزدیک با دول خارجی برای بار دوم پس از استعفای قوام به نخست وزیر رسیده بود. جالب اینکه به گفته «باباشمل» از کابینه حکیمی «بوی الرحمن آید همی» و نخست وزیر حکیمی مدت زیادی نمی پاید و عده ای از نمایندگان مجلس در مورد قتل محمد مسعود استیضاح می کنند و او مجبور به استعفا می شود.

ای حکیم الملک از کابینه ات
گفته یا ناگفته بسم الله را
چون مزاج خود مزاج دولت
دولت کابینه خوبان بود
گوش کن گر بشنوی کز هر طرف
نال های الامان آید همی
نان مردم یک قلم آجرش دست
دم به دم فریاد نان آید همی
کم کیمک با آن همه وعد و وعید
ملت از دولت به جان آید همی

تنها شاعر نسبتاً مشهوری که برای بابا شمل شعر می نوشت رهی معیری بود و به طور کلی بیشتر اشعار این نشریه نظیره سازی یا تقلید از اشعار مشهور دیگر بود. غلامحسین مراقبی در نگرشی بر روزنامه های فکاهی ایران، از این لحاظ در انتقاد از بابا شمل می نویسد: «بابا شمل نشریه ای بود در خط و قامت فکاهی نویسی. وسیله ای برای ارضای حس نشر و چاپ نام. این نشریه به جای رهپویی در جاده طنز به تقلید خنک روی آورد و کوشید ادای دو نشریه موفق گذشته صور اسرافیل و بهلول را در آورد.» (۹)

- ۱- مجموعه آثار محمدعلی افراشته، گردآورنده نصرالله نوح، تهران ۱۳۵۸، ص ۷.
- ۲- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به شماره ۴ آهنگر که بعد از انقلاب به پیروی از چلنگر چاپ شد.
- ۳- محمدعلی افراشته، «دماغ شاه» به کوشش بهزاد موسایی، رشت، فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۸.
- ۴- Jahangir Dorri, Persidskaia Satiricheskaia prosa, (Moscow: 1977), p. 131
- ۵- رجوع کنید به مقاله نگارنده و دکتر بهمن شعله ور در Encyclopaedia Iranica, ج ۱، شماره ۶، ص ۵۷۸، و یا در سایت ایرانیکا. ۸
- ۶- گفتگویی با «بابا شمل» در نمونه های طنز معاصر از جواهری «وجدی»، تهران، ۱۳۴۹، ص ۹.
- ۷- از همان مصاحبه در همان کتاب.
- ۸- به نقل از کتاب جهانگیر دری، ص ۱۳۸، بابا شمل، شماره ۶۳، ص ۱، ۱۹۴۴.
- ۹- غلامحسین مراقبی، «نگرشی بر روزنامه های فکاهی ایران»، تهران، ۱۳۸۰، ص ۶۲.



The 46th Mill Valley Film Festival
 Oct 5 - 15, 2023
Jamileh Davoudi

The Mill Valley Film Festival will start on October 5 and will run through October 15 at venues in Mill Valley, San Rafael, Larkspur, Berkeley and San Francisco. It will feature 148 films from 41 countries, including 56 premieres, 86 features, and 62 shorts. About 45% of the films are directed by women. This year, the festival opens with *Day of the Fight*, an underdog story built on introspection, self-sacrifice, and forgiveness which asks the question: how far are we willing to go for the ones we love? Director Jack Huston is expected to attend and participate in a post-screening Q&A.

There is a feature film from Iran directed by Ali Asgari & Alireza Khatami called *Terrestrial Verses* showcasing nine stories from birth to death. Each vignette has someone negotiating with an authority figure, whether choosing a name for a newborn, graduating from grade school, getting a driver's license, applying for



Terrestrial Verses



The Persian Version

a job, or seeking approval for a film script. This film is a tribute to Feroz Farrokhzad.

There is also a feature by Iranian-American writer and director Maryam Keshavarz; *The Persian Version*. It is about a large Iranian-American family and their secrets focusing on the relationship between a daughter and a mother who are always at odds.



The Disappearance of Shere Hite

The festival's lineup is jammed with well-known directors such as Sofia Coppola and her latest feature *Priscilla*, a raved-about portrait of Priscilla Presley and her relationship with the rock icon Elvis. There are also many awards contenders such as *The Teacher's Lounge*, Germany's submission for the Academy Award for best international feature. This fascinating film uses a middle-school classroom to examine racism, prejudices and bureaucracy in our everyday interaction.

Perfect Days is Japan's submission for the Academy Award for best international feature film directed by Wim Wenders (*Wings of Desire*, *Paris Texas*). It is about a middle aged man who cleans toilets for living but spends his life with his passion

for music, books and photography. It won the best actor award at this year's Cannes Film Festival.

Monster is another Japanese film from Hirokazu Kore-eda, director of *Shoplifters*. It is a study of bullying at school and youthful yearning from different perspectives. It won best screenplay at Cannes.

Some other notable screenings from women directors are:

La Chimera by Italian director Alice Rohrwacher (*Happy as Lazzaro*) is an adventurous journey between the living and the dead, between forests and cities, between celebrations and solitudes, the intertwined destinies of those in search of the Chimera which is something everyone wants to achieve but never manage to find!

The Fortunate Ones by Swiss director Jeanne Waltz is a delicate yet sturdy and flavorful drama that treats a woman who is mentally challenged with hope and humor, minus sentimentality or condescension.

Saltburn directed by Academy Award winner Emerald Fennell (*Promising Young Woman*) brings us a beautifully wicked tale of privilege and desire. Set in the mid-2000s, it follows a young college student who becomes infatuated with his aristocratic



Monster



La Chimera



The 9 Lives of Barbara Dane

schoolmate and his wealthy but eccentric family.

The Disappearance of Shere Hite is a documentary by Nicole Newnham about Shere Hite and her bestselling 1976 book *The Hite Report*. It liberated the female orgasm by revealing the most private experiences of thousands of anonymous survey respondents. Her findings rocked the American establishment and presaged current conversations about gender, sexuality, and bodily autonomy.

Another documentary by Maureen Gosling, *The 9 Lives of Barbara Dane*, celebrates the life of singer Barbara Dane, a woman whose stellar voice supported justice movements in the Bay Area and beyond for decades, garnering an impressive FBI file along the way.

For complete film listing and to purchase tickets, please visit the festival website:

<https://www.mvff.com/>



You can see forever, Best of Silicon Valley

**7 Bedrooms, 4.5 Baths, Approx. 7,000 sqft & One acre land,
Salt-water pool, Caretaker quarter**

**Los Altos Hills
\$18,000,000**

**Over \$100,000,000 in sales,
Specializing in:**

- **The Bay Area-Silicon Valley**
- **Single Family Homes**
- **Multi-Units**
- **Probate**
- **1031-Tax Deferred Exchange**



MARYAM

CEO & Founder, MM Luxury Realty

(650) 419-0403

MaryamDickey@me.com

Lic No: 01143680





Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

(408)298-1500

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112